

مبارزه طبقاتی در خلال دهه های ۱۹۳۰ در اتحاد جماهیر شوروی

پاکسازیها و محاکمات سیاسی در حزب کمونیست

نویسنده: Mário Sousa یکی از اعضای قدیمی حزب کمونیست سوئد (م.ل)

۲۰۰۱

مترجم: پیام پرتوی

پاکسازیها، یا محرومیت از حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، و محاکمات سیاسی در مسکو در خلال دهه های ۱۹۳۰ دو مسئله مورد علاقه مبلغان سرمایه داریست. این مسائل پی در پی در رسانه های خبری سرمایه داران مطرح میشوند، امری که به توده ها تصویری کاملاً دروغین را از پاکسازیها، محاکمات سیاسی و اتحاد جماهیر شوروی آنزمان ارائه میدهند. هدف اینستکه سوسیالیسم و اتحاد جماهیر شوروی را بی اعتبار جلوه داده و به توده ها بیاموزند که به کمونیستها بی اعتنائی نموده و آنان را متقاعد نمایند که سرمایه داری امریست اجتناب ناپذیر. بهمین دلیل آشنایی با این فصل از تاریخ اتحاد جماهیر شوروی از اهمیت بسیاری برخوردار است. هر دو، برای اینکه بتوانیم با دورغهای سرمایه داران مبارزه نماییم و اینکه با مشکلاتی که بلشویکها در جریان تغییر تاریخ با آن برخورد نمودند آشنا بشویم. تحقیقات جدید تاریخی در این مورد انجام شده است، تحقیقاتی که اساس این جزوه را تشکیل میدهند. در غیر اینصورت این جزوه از ادبیات تایید شده و اسناد متعلق به دهه های ۱۹۳۰ - و ۴۰ استفاده نموده است، اسنادی که مدت دراز است به فراموشی سپرده شده اند و یا کاملاً برای اغلب مردم ناشناخته اند.

حقایق در مورد دهه های ۱۹۳۰

اما به ما اجازه بدهید که به خواننده گان با دادن تصویری از اتحاد جماهیر شوروی در دهه های ۱۹۳۰ آغاز نماییم، در حقیقت یک دوره تعیین کننده ده ساله از تاریخ اتحاد جماهیر شوروی. از جمله طی دهه های ۱۹۳۰ بود که اولین و دومین برنامه های پنج ساله به تحقق پیوست و اشتراکی نمودن زمینهای کشاورزی به واقعیت تبدیل شد. درآمد ملی کشور که در سال ۱۹۲۹، ۲۹ میلیارد روبل بود تا ۱۰۵ میلیارد روبل در سال ۱۹۳۸ افزایش یافت. افزایشی با ۳۶۰ درصد در عرض ده سال، یک حادثه منحصر بفرد در تاریخ صنعتی! تعداد کارگران و مستخدمین دولت از ۱۴،۵ میلیون نفر در سال ۱۹۳۰ به ۲۸ میلیون نفر در سال ۱۹۳۸ ارتقاء یافت. دستمزد متوسط سالانه کارگران صنعتی از ۹۹۱ روبل در سال ۱۹۳۰ تا ۳۴۴۷ روبل و رقم تخصیص داده شده به اهداف فرهنگی و اجتماعی در بودجه دولت از تقریباً ۲ میلیارد روبل در سال ۱۹۳۰ به ۳۵ میلیارد روبل در سال ۱۹۳۸ افزایش یافت. در آغاز دهه های ۱۹۳۰ ساعات کار کلیه مراکز صنعتی به حداکثر ۷ ساعت کار در روز تقلیل یافت (برای مثال ساعات کار کمتر برای کارگران معدن)، رفرمی که در اواخر دهه های ۱۹۳۰ باید بدلیل آماده نمودن شرایط جهت مقابله با تهدیدات جنگی آلمان نازی کنار گذاشته میشد. طی دهه های ۱۹۳۰ حجم تولیدات در اتحاد جماهیر شوروی با چنان سرعتی رشد نمود که در تاریخ بشری نظیر آن هرگز مشاهده نشده بود. در آغاز ۱۹۳۰ ارزش کل تولیدات صنعتی مبلغی بالغ بر ۲۱ میلیارد روبل بود. هشت سال بعد ارزش تولیدات صنعتی برابر با بیش از ۱۰۰ میلیارد روبل شد. (هر دو ارقام به قیمت‌های جاری ۱۹۲۶-۱۹۲۷ محاسبه شده اند). در عرض هشت سال حجم تولیدات صنعتی تقریباً دو برابر شد! در آغاز ۱۹۳۰ مساحت زمینهای کشت شده برای کلیه محصولات برابر با ۱۱۸ میلیون هکتار بود. در سال ۱۹۳۸ این مساحت برابر با ۱۳۶،۹ میلیون هکتار شد. همزمان کشور اشتراکی نمودن کامل زمینهای کشاورزی را به پایان رسانده بود و به میان بسیاری از مشکلات عظیم در ارتباط با مدرنیزه و اشتراکی نمودن کشاورزی رفته و آنها را حل نموده بود. در آغاز ۱۹۳۰ تعداد تراکتورها در اتحاد جماهیر شوروی برابر با ۳۴۹۰۰ دستگاه بود. در سال ۱۹۳۸ رقم آنها به ۴۸۳۵۰۰ دستگاه افزایش یافته بود. تعداد تراکتورها در طی ۸ سال تقریباً دو

برابر شده بودند! طی همان دوران رقم کمباینها از ۱۷۰۰ تا ۱۵۳۵۰۰ و ماشینهای خرمن کوب از ۳۰۰ به ۱۳۰۸۰۰ دستگاه افزایش یافته بودند.

طی دهه های ۱۹۳۰ توسعه فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی نیز بی نظیر بود. رقم دانش آموزان در کلیه مدارس در سال ۱۹۲۹ تقریباً ۱۴ میلیون نفر بود. سال ۱۹۳۸ این رقم به تقریباً ۳۴ میلیون نفر افزایش یافت و دانش آموزان در کلیه اشکال خود، حتی دانش آموزان نیمه وقت، تا ۴۷ میلیون نفر رشد نموده بودند! تقریباً یک سوم از جمعیت کشور از سیستم آموزشی کشور بهره میبردند. در آغاز دهه های ۱۹۳۰ هنوز ۳۳ درصد از مردم اتحاد جماهیر شوروی توان خواندن و نوشتن را نداشتند (در سال ۱۹۱۳، ۶۷ درصد).

در سال ۱۹۳۸ ریشه بیسوادی از سالها قبل کاملاً ریشه کن شده بود. طی این دوران ارقام دانشجویان دانشگاهها از ۲۰۷۰۰۰ نفر تا ۶۰۱۰۰۰ نفر افزایش یافته بود، تقریباً سه برابر! ارقام کتابخانه ها در سال ۱۹۳۸ ۷۰۰۰۰ عدد بودند، در مقایسه با ۴۰۰۰۰ عدد در سال ۱۹۳۳. حجم کتابها در کتابخانه ها در سال ۱۹۳۸ به رقم باورنکردنی ۱۲۶ میلیون افزایش یافته بود، در مقایسه با ۸۶ میلیون در سال ۱۹۳۳.

طی دهه های ۱۹۳۰ اقدام منحصر بفرد دیگری نیز به اجرا گذاشته شد که هم توان اتحاد جماهیر شوروی را در حوضه ایدئولوژیکی و مادی به اثبات میرساند و هم تمایل دولت را به عادلانه رفتار نمودن با همشهریان خود: آموزش ابتدایی در مدارس در سراسر اتحاد جماهیر شوروی به زبان خود ملتها.

این یک کار فرهنگی بزرگ با رقم بیشماری از کتابها بود، کتابها و دیگر ابزار آموزشی به زبانی که بسختی در گذشته بصورت نوشته وجود داشتند. برای اولین بار برای بسیاری از ملتها در کشور ادبیاتی به زبان خود آنها منتشر شد. بر اساس این پیشینه است که باید مبارزه طبقاتی اتحاد جماهیر شوروی، ۱۹۳۰، بازنگری شود. این را در زمان خواندن این جزوه در خاطر داشته باشید!

توسعه حزب کمونیست

طی دهه های ۱۹۳۰ میلیونها نفر عضو جدید به حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی پیوستند و در مبارزه جهت تولید و توسعه جامعه شرکت نمودند. این هجوم عظیم توده ها و افزایش حجم تولید همیشه سودمند نبود.

حزب ناگزیر بود که اعضای جدید و قدیمی خود و کار اجتماعی آنها را مورد ارزیابی قرار داده و آنکسانی را که از لحاظ کمونیستی تا سطح قابل قبولی رشد ننموده بودند حذف و یا پاکسازی نماید. این یک فرایند با یک نتیجه مشخص نبود.

در دهه های ۱۹۳۰ مبارزه بر علیه بروکراتی، فساد، فرصت طلبی و سوء استفاده از قدرت در حزب و دولت به روشهای مختلف به پیش برده شد اگر چه همیشه موفقیت آمیز و بدون اشتباه نبود. اما فرایندی بود ضروری. توسعه جامعه سوسیالیستی خواهان انتقاد و مباحثیست که بتواند اشتباهات را تصحیح نموده و نشاندهنده راه کارهای جدیدی باشند. اما پاکسازیها نیز بدلائل سیاستهای خارجی از اهمیت بسزانی برخوردار بودند.

طی دهه های ۱۹۳۰ تهدیدات خارجی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی با دشمنانی از نوع جدید افزایش یافت. به استثنای تحریم، خرابکاری و تهدید به تجاوز از جانب کشورهای قدیمی سرمایه داری آنزمان، دشمن جدیدی ظاهر شد که قبل از هر چیز هدفش در هم شکستن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود در حالیکه همزمان هستی و موجودیت مردم اسلاوی را نیز تهدید مینمود.

نازیسم در ژانویه ۱۹۳۳ از جمله با دادن این وعده که کمونیسم را در هم بکوبد، کلنیهای جدیدی را در شرق تهیه نماید و از مردم آن بعنوان نیروی کار در اقتصاد آلمان استفاده کند، قدرت را بدست گرفت. در سال ۱۹۲۵ هیتلر در کتاب خود "مبارزه من" در مورد این فتوحات نوشته بود: "بنابراین ما ناسیونالیستها آگاهانه خط بطلانی را بر روی سیاست خارجی قبل از جنگ میکشیم. ما از همان نقطه ای آغاز میکنیم که آنها در شش قرن پیش تمام کردند. ما مهاجرت ابدی مردم آلمان را بسوی جنوب و غرب اروپا متوقف نموده و بجای آن به کشوری که در شرق قرار دارد اشاره میکنیم. ما در نهایت به استعمار قبل از جنگ - و سیاستهای تجاری پایان داده و در آینده به سیاست کشاورزی روی میاوریم. اما زمانیکه ما در اروپای امروزی در مورد مناطق جدید صحبت میکنیم، باید قبل از هر چیز به روسیه و ایالات مرزی تحت کنترل آن بیاندیشیم."

پیشرفت اتحاد جماهیر شوروی طی دهه های ۱۹۳۰ از اهمیت بسزایی برخوردار و یکی از علل مهم پیروزی اتحاد جماهیر شوروی بر آلمان نازی در جنگ جهانی دوم بود. مبارزه بر علیه مشکلات در حزب کمونیست و کمپین پاکسازیها یکی از شروط لازم جهت دستیابی به موفقیتها در امر تولید و امنیت کشور بود. در این مورد سرمایه داران بندرت صحبت میکنند. بر اساس افسانه پردازیهای سرمایه داری هدف پاکسازیها تعقیب خشونت بار منتقدان به دولت بود، دولتی که از یک بروکراسی دیوانه قدرت، از یک دستگاه خشن اداری گسترده و وحشتناکترین روشها جهت، به معنی واقعی کلمه، نابودی یک اپوزیسیون پیشرو استفاده میکرد، بلکه حتی اپوزیسیونی که، بر اساس توصیفات مورخان سرمایه داری، سوسیالیستها و کمونیستهای "واقعی" در آن فعال بودند. در پس این تعقیب و آزارها البته استالین با سوء ظنهای ادعایی و رفتار بیمار گونه اش وجود داشت. استالین که، بر اساس اظهارات سرمایه داران، طرح دراز مدتی جهت به قتل رساندن مخالفان و کلیه بلشویکهای قدیمی در دست داشت و هدفش قبضه نمودن قدرت بود.

بدین ترتیب طی دهها سال پاکسازیها و محاکمات سیاسی دهه های ۱۹۳۰ توسط مورخان سرمایه داری و چهره های فرهنگی اینگونه توضیح داده میشود. اما فقط این حقیقت که سرمایه داران نام کمونیستها را در کشورهای خودشان ثبت مینمایند، آنها را تعقیب، زندانی و اعدام میکنند و همزمان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را متهم به تعقیب کمونیستهای "واقعی" مینماید، نشان میدهد که همه چیز آنطوری که به نظر میاید نیست. مورخان سرمایه داری دروغ میگویند و ما میخواهیم آنها ثابت کنیم. از سال ۱۹۴۵ مورخان سرمایه داری مدارکی را در مقابل چشمان خود دارند که شرایط را در اتحاد جماهیر شوروی کاملا خلاف آن افسانه پردازیهایی که آنها در مورد آن زیاده روی نموده اند نشان میدهد.

بایگانی اسمولنسک

حقایق در مورد پاکسازیها، توسعه تولید و محاکمات سیاسی بخشی از تاریخ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شورویست و مانند بسیاری از حقایق دیگر در بایگانی حزب بصورت مجموعه ای وجود دارد. بایگانی حزب بر روی محققان خارجی تا سال ۱۹۸۹ زمانیکه گورباچف آن را تغییر داد بسته بود.

اما استثنایی وجود دارد. در سال ۱۹۴۵ به غرب و آمریکا مطالب بایگانی شده گسترده ای وارد شد. تاریخ ساده اما حقیقتا واقعیست. آلمان نازی طی جنگ جهانی دوم به اتحاد جماهیر شوروی هجوم برد و تا نزدیکی مسکو و لنینگراد پیشروی نمود. از سال ۱۹۴۱ نیروهای آلمانی منطقه غرب را که مرکز در شهر اسمولنسک قرار داشت به اشغال خود درآوردند. منطقه غرب یکی از واحدهای اداری در جمهوری فدرال اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود. این منطقه بالغ بر ۶،۵ میلیون نفر جمعیت داشت و مساحتی برابر با تقریبا ۶۰۰ هزار کیلومتر مربع (۱۴۴۰۰ کیلومتر مربع، تقریبا یک سوم مساحت سوئد (سوئد ۴۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع).

در اسمولنسک آلمانیها بایگانی منطقه غربی را پیدا کردند، بایگانی که بدلیلی نیروهای در حال عقب نشینی اتحاد جماهیر شوروی فرصت از بین بردن آن را نیافته بودند. در سال ۱۹۴۱ این بایگانی به آلمان فرستاده شد. در دوران پایانی جنگ در سال ۱۹۴۵ بایگانی اسمولنسک از منطقه اشغالی آمریکاییها در آلمان سر در آورد. بایگانی اسمولنسک متعلق به متحد آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی بود اما برای افکار کاپیتالیستی ژنرالهای آمریکایی این طبیعی بود که آنها را به آمریکا ارسال نمایند. در حال حاضر این بایگانی در بایگانی ملی ایالات متحده آمریکا وجود دارد. این بایگانی بسیار گسترده است. با تعداد اندکی استثنا در آن مهمترین فعالیتهای حزب کمونیست در منطقه غرب جمع آوری شده است. از ثبت نام اعضاء و دستورالعملهای سیاسی در تمام سطوح تا خلاصه گفتگوها و مباحث از جلسات تا رهبران ارگانهای مناطق و دفاتر سازمانی. راجع به همه چیز در آن وجود دارد، از سیاستهای کشاورزی و اهداف صنعتی تا طرحهای مختلف در مورد تعطیلات سالانه کارگران. اسنادی در مورد پاکسازیهای حزب در منطقه غربی نیز در بایگانی وجود دارد.

بایگانی اسمولنسک باید یک معدن طلا برای همه آنها باشد که میخواهند بدانند در جامعه اتحاد جماهیر شوروی چه میگذشت. بخصوص آن کسی که با اتحاد جماهیر شوروی و سوسیالیسم مخالف است باید بتواند حقایقی را پیدا کند که نظرات او را به اثبات میرساند. با اینحال از این

بایگانی در سطح بسیار نازلی استفاده شد. مورخ آمریکایی Merle Fainsod اولین کسی بود که به میان اسناد و مدارک بایگانی رفت. در سال ۱۹۵۸ او کتابی را به نام "Smolensk Under Soviet Rule" اسمولنسک تحت سلطه اتحاد جماهیر شوروی" در باب این امر منتشر نمود، اثری مغرضانه با کمبودهای بزرگ و تقریباً متمرکز بر روی دادن توضیحات منفی در مورد دستگاه دولتی اتحاد جماهیر شوروی. بجز در مواردی این بایگانی از آن پس دست نخورده باقی مانده است.

در صفحات اول روزنامه های کشورهای غربی به مطالب بایگانی هرگز جایی داده نشد. دلیل آن این است که زندگی سیاسی در منطقه غرب اتحاد جماهیر شوروی، که در بایگانی اسمولنسک مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرد، وجه مشترکی با ترکیب دروغها و افسانه هایی که در رسانه های خبری غرب نشان داده میشد (و نشان داده میشود) نداشت. مطالب بایگانی، مجموعه مطالبیست با کمک و یاری صدها نفر که در آن نظرات مختلف در مورد جوانب مختلف زندگی ارائه شده است. این مطالب برای جنگ تبلیغاتی کثیف بر علیه اتحاد جماهیر شوروی قابل استفاده نبود. با اینحال کتاب Merle Fainsods، "Smolensk under Soviet rule"، اساس توجیه افسانه پاکسازیها در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و محاکمات سیاسی طی دهه های ۱۹۳۰ قرار نگرفت، افسانه هایی که در سراسر جهان غرب، در دانشگاهها و رسانه های خبری، منتشر شد.

حقایق جدید برای نتیجه گیریهای خودمان

ابتدا در سال ۱۹۸۵ کتابی منتشر شد که داده های خود را بر روی کارهای تحقیقاتی در بایگانی اسمولنسک استوار نموده بود. نویسنده این کتاب پروفیسور مورخ آمریکایی J. Arch Getty است و

Origins of the Great Purges – The Soviet Communist Party Reconsidered, 1933–1938 نام دارد.

این کتاب آمار و اسنادی دیگری را در اختیار ما میگذارد که جهت مطالعه تاریخ اتحاد جماهیر شوروی بسیار با ارزشند. Getty یکی از شخصیتهاست که در انتشار گزارشهای محققان روسی در مورد سیستم کیفری اتحاد جماهیر شوروی در دوران ریاست استالین، سال ۱۹۳۳ در آمریکا، سهم بزرگی داشت (که به امضای من در آوریل ۱۹۹۸ نوشته شد، به بروشور KPML(r)، "حقایقی که آشکار نشد" نگاه کنید).

گزارشهای محققان روسی دروغهایی را افشاء میکنند که طی دهها سال توسط رسانه های خبری سرمایه داری منتشر شده اند. همان نویسنده ۱۵ سال بعد، ۱۹۹۹، کتاب جدیدی را در مورد شوروی در دهه های ۱۹۳۰ با نام

The Road to terror – Stalin and the Self-Destruction of the Bolsheviks, 1932–1939. منتشر نمود.

این کتاب حاوی اسنادیست از بایگانی قدیمی و سری اتحاد جماهیر شوروی که برای اولین بار در دسترس عموم مردم قرار داده میشود. اما همانطور که Getty مینویسد، اسناد از میان بخش بزرگی دستچین شده اند و سوال اینگونه میتواند مطرح بشود که آیا آنها مهمترین بودند و به روش درستی تعبیر و تفسیر شده اند – "مانند تمام اسناد تاریخی میتوانند به اشکال مختلف خوانده شوند" ۳. و در ادامه میتوان سوال را اینگونه مطرح نمود که در واقع کتاب چه هدفی را دنبال میکند زمانی که Getty مینویسد، "مطالعات ما همه سوالات را مورد تجزیه و تحلیل قرار نمیدهد.... ما قابلیت اینرا نداریم که بصورتی کامل سیاست خارجی، معاملات صنعتی – یا کشاورزی، یا مسائل فرهنگی را درک کنیم" ۴.

اما در این مسائل سیاست، از جمله مبارزه در حزب کمونیست بلشویک، نیست که باید در مورد آن صحبت بشود؟ در این سند مقدار بسیاری از مباحثات درونی حزب مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرند اما حقایق کمی در مورد توسعه اتحاد جماهیر شوروی طی دهه های ۱۹۳۰ نشان داده میشود. این را باید بخاطر بسپاریم. کار تحقیقاتی Getty بخش بزرگی از افسانه ها و دروغها در مورد اتحاد جماهیر شوروی را در هم شکسته است اما قبل از هر چیز مهمتر اینست که برای یک فرد این امکان را فراهم میآورد که با مطالب آشنا شده و نتایج خود را از آن استنتاج نماید. گرفتن نتایج شخصی از اهمیت خاصی برخوردار است.

در مورد اتحاد جماهیر شوروی فرد با نفوذی در غرب وجود ندارد که به ما پاسخی بدهد و یا اساس مسئله را درک نموده باشد. Getty خودش یک نویسنده سرمایه داری با امکانات محدود

جهت درک شرایط مبارزه طبقاتی در اتحاد جماهیر شورویست. در کتاب **The Road av terror** که هدفش نشان دادن اینستکه بلشویکها خود را در منافشات داخلی دهه های ۱۹۳۰ منقرض نمودند، برای مثال، کلمه ای در مورد بزرگترین توسعه اجتماعی غیر قابل مقایسه در تاریخ بشریت، امری که در اتحاد جماهیر شوروی طی دهه های ۱۹۳۰ رخ داد، وجود ندارد. زمانیکه برای مثال در مورد تهدیدات از جانب آلمان نازی صحبت به میان میاید به **The Road av terror** اشاره میشود، کتاب ضخیمی متشکل از ۶۳۵ صفحه، با یک خط در یک بند تابع، در مجموع پنج عبارت، "نخبگان آنزمان بصورتی آشکار بحرانی مداوم را در پی اشتراکی نمودن و عروج فاشیسم آلمانی احساس مینمودند". همین و بس!

توجه داشته باشید که بخش بزرگی از دهه های ۱۹۳۰ در اتحاد جماهیر شوروی از مبارزه بر علیه زمان در کار با آمادگیهای نظامی در مقابل تهاجم آلمان نازی متأثر شد. در نظر نگرفتن این امر مسلما ما را به گرفتن نیاتجی نادرست رهنمون میشود. اگر بلشویکها بجای توسعه و مستحکم نمودن قدرت دفاعی کشور تا حد ممکن، خود را منقرض نموده بودند، نازیها در جنگ پیروز شده و اتحاد جماهیر شوروی و مردم اسلاوی را منقرض نموده بودند. اما اینچنین نشد، بلکه بر عکس. اتحاد جماهیر شوروی در جنگ پیروز شد و نازیسم را منقرض نمود. این گفته شد به دلیل اینکه خواننده آگاه باشد که تحقیقات آکادمیک بصورتی بنیانی اشتباه میکند زمانیکه واقعتهای زندگی را به نفع دسیسه و مزخرفات از همه نوع آن کنار میگذارد، تحقیقاتی که منجر به گرفتن نتایجی که هم سطح است با دسیسه های یک کتاب پلیسی ارزان قیمت در یک دکه.

"ریشه های تصفیه بزرگ"

هر دو کتاب Getty که در میان آثار ادبی وجود دارند اساس این جزوه را تشکیل میدهد. **Origin of the Great Purges** بر خلاف کتاب اخیر **Road to Terror** کتابیست بسته بندی شده از آمار و مطالب دیگر که تصویری واقعی از جامعه را به نمایش میگذارد. از همان آغاز کتاب حالت تحیر به انسان دست میدهد. ما عادت نداریم که بشنویم پروفیسورها بصورتی روشن صحبت کنند. در هر حال نه پروفیسورهای سوئدی. پروفیسور **Arch Getty** در آغاز تایید مینماید که تحقیقات در بایگانی اسمولنسک نشان میدهند که اغلب داستانهای کشورهای غربی در مورد پاکسازیها در اتحاد جماهیر شوروی بر روی "پیش فرضهای غیر قابل دفاع"^۶ استوار شده اند. اولاً نتیجه پژوهشها نشان میدهد که حوادث سیاسی طی دهه های ۳۰ یک فرایند یکنواخت --- طراحی شده، آماده شده و به اجرا گذاشته شده توسط استالین و نزدیکان او نبود. دوما پژوهشها نشان میدهند که اتهامات در مورد اینکه "اهداف پاکسازیها بلشویکهای قدیمی از نسل نلین (و استالین)^۷ بودند بدور از واقعیت هستند. در ادامه Getty میگوید که زمان آن فرا رسیده است که آموزه های دهه های ۱۹۳۰ را مورد ارزیابی قرار دهیم.

اینها عبارات هستند نه ترانه ها و اگر مدارک قانع کننده ای در مورد آنها وجود نداشت، به نظر نمیاید که یک پژوهشگر و پروفیسور مورخ در مورد آنها مینوشت. بخصوص بخاطر اینکه این مدارک بر خلاف مدارکیست که **Fainsod** در کتاب خود **Smolensk under Soviet Rule** از سال ۱۹۵۸، ارائه میدهد. در مورد پاکسازیها **Fainsod** مینویسد: "ترور کیروف در دسامبر ۱۹۳۴ آغازگر دور جدیدی از تقریباً پاکسازیهای بی پایانی شد که خود را بصورت فزاینده ای گسترش داد و تا سرکوب رو به افزایش رهبران واقعی منطقه ای حزب در سال ۱۹۳۷ توسعه یافت"^۸

مسئله تنها این نیست که کتاب **Getty** کلیه تحریف کنندگان بی ارزش تاریخ را غافلگیر مینماید. **Getty** مشخصاً اسمولنسک **Fainsod** را که طی مدت درازی "کتاب مرجع" در این زمینه بوده است مورد سوال قرار میدهد. با اشاره به اسمولنسک **Getty** میگوید که "حوادث ۱۹۳۳-۱۹۳۹ ابداً نه بخشی از همان ترور فزاینده برنامه ریزی شده و نه حتی بخشی از یک پدیده و یا فرایند بود. پاکسازیهای ۱۹۳۳-۱۹۳۶ یک سلف ساده برای ترور پلیس در سال ۱۹۳۷ نبود و تنها بصورتی غیر مستقیم به آن اشاره شده بود"^۹

ما میخواهیم حقایق **Getty** را در مورد پاکسازیهای دهه های ۱۹۳۰ مطرح کنیم. در ادامه ما نیاتج خود را از آمار ارائه شده از جانب او خواهیم گرفت. به ما اجازه بدهید که پس زمینه کوتاهی در مورد شرایط در حزب کمونیست اتحادیه جماهیر شوروی طی دهه های ۱۹۲۰ به خوانندگان ارائه بدهیم.

مختصری در مورد تاریخ پاکسازیها در خلال دهه های ۱۹۲۰

پس از پیروزی انقلاب، زمانیکه حزب کمونیست حزب حاکم شد، لنین و رهبری حزب ناگزیر به تایید این امر شدند که بخشی از عناصر نامطلوب به میان حزب و دستگاه دولتی نفوذ نموده بودند. اینها مردمی بودند که میخواستند از طریق عضویت در حزب پیشرفت کنند. در جریان کنگره هشتم در دسامبر ۱۹۱۹ لنین این مسئله را مطرح نمود. این امر، بر اساس اظهارات لنین "طبیعی بود که نامطلوبترین عناصر بخواهند به حزب حاکم بپیوندند تنها به این دلیل که آن حزب، حزب حاکم است".^{۱۰} به همین دلیل این از اهمیت بسیاری برخوردار بود که عملکرد اعضای حزب را مورد ارزیابی قرار میدادند. به پیشنهاد لنین سازماندهی دوباره کلیه اعضای حزب به اجرا گذاشته شد. هر عضوی جوابگوی اعمال خود در مقابل دیگر اعضا شد - آنکسانی که قابل اطمینان به نظر نیامدند اخراج میشدند. این اولین پاکسازی در دستگاه حزبی بود. این روش، تقویت حزب از طریق پاکسازی آن از عناصر فرصت طلب، طی دورانی طولانی مشخصه حزب شد. عواملی همچون، بی عملی، نقض انضباط حزبی، اعتیاد به الکل، تبهکاری و افکار ضد یهودی معیار عمومی جهت پاکسازی اعضای حزب بود. این شیوه ای مطمئن شد برای اخراج سرمایه داران و کولاکها که ریشه های طبقاتی خود را پنهان مینمودند. (اما نه برای آنهایی که مورد قبول حزب واقع شده بودند و اینکه به پیشینه طبقاتی واقعی خود اعتراف نموده بودند). حتی برای حذف افسران قدیمی تزار که گذشته های خود را پنهان مینمودند نیز شیوه مطمئنی شد. کلیه حذف شده گان میتوانستند به نوبه خود به کمیسیون کنترل مرکزی تجدید نظر مراجعه نموده و درخواست نمایند که احکامشان در سطحی بالاتر مورد تجدید نظر قرار گیرد. همانطور که ما در آینده خواهیم دید تقریباً بسیاری دوباره به عضویت حزب پذیرفته شدند. تصمیم گیری در جلسات عمومی اعضاء با صدها عضو، در مجموع، شدیدتر از تصمیم گیری در مرکزیت حزب بود. کمیته مرکزی حزب، که پاکسازیها را آغاز و در مورد اشکال آن تصمیم گرفته بود، قبل از هر چیز تلاش کرد که اعضای پایینی حزب را به بالا بردن صدای خود ترغیب نموده و آنان را به مقاومت در مقابل مقامات فاسد و شرکای آنها در حزب ترغیب نماید. گذشت زمان نشان داد که این کار ساده ای نبود. مقامات اداری فاسد با بکارگیری هزاران ترفند توانستند خود را از شر انتقادات و شرایط دشوار خلاص نمایند. در عوض بخش بزرگی از آن حذف شده گان، در بسیاری از موارد، اعضاء اولیه حزب بودند که بارها در مقابل اتهامات دبیر حزب، اتهاماتی نظیر، بی عملی، جهل سیاسی یا عادات بد نوشیدن از خود دفاعی نداشتند.

پاکسازیهای دهه های ۱۹۲۰

پس از ثبت نام مجدد در سال ۱۹۱۹ لنین و رهبری حزب تایید نمودند که هنوز کمبودهای آشکاری در حزب وجود داشت. ثبت نام مجدد به اهداف خود دست نیافته بود. رقم بسیار بزرگی از اعضاء جدید به عضویت حزب انتخاب شدند بدون اینکه به این امر توجه بشود که فقط کارگران و عناصر قابل اطمینان از میان طبقات دیگر باید ترجیحاً به عضویت حزب انتخاب میشدند. پاکسازیهای جدیدی در سال ۱۹۲۱، ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ به اجرا گذاشته شد. در جدول زیر ما میتوانیم مشاهده کنیم که چند درصد از اعضاء در آن سالها حذف شدند. در خلال سالهای دیگر پاکسازیهای اعضاء حزب میتوانست میان سه تا پنج درصد متفاوت باشد.

پاکسازیهای بزرگ در خلال دهه های ۱۹۲۰^{۱۱}

(Getty: Origins of the Great Purges)

(Getty: ریشه های تصفیه بزرگ)

درصد حذف شده گان

۱۵-۱۰	ثبت نام مجدد	۱۹۱۹
۲۵	پاکسازی	۱۹۲۱
۱۳	بررسی انجام شده در هفت منطقه	۱۹۲۸
۱۱	پاکسازی	۱۹۲۹

توضیحات دقیقی در مورد پاکسازیهای سال ۱۹۱۹ وجود دارد. آن توضیحات در حقیقت اطلاعات مفیدی به ما ارائه داده و لاقلاً به یک افسانه پایان میدهد - اینکه پاکسازیها میتوانست راهی باشد جهت خلاص شدن از شر مخالفان در حزب. در سال ۱۹۲۹، ۱،۵۳ میلیون نفر از اعضای حزب فرایند پاکسازیها را طی نمودند. از این تعداد تقریباً ۱۷۰،۰۰۰ یا ۱۱ درصد حذف شدند. در جریان تقاضای تجدید نظر بیشتر به کمیسیون مرکزی کنترل، ۳۷،۰۰۰ نفر مجدداً به عضویت حزب درآمدند (۲۲ درصد از میان حذف شده گان). در اسمولنسک رقمی بالغ بر ۴۳ درصد از حذف شده گان به عضویت مجدد حزب درآمدند. در جریان تحقیقاتی بیشتر از اینها، نشان داده شد که اغلب آنها اعضای اولیه از میان طبقه کارگر بودند که از جانب مقامات حزب بدلیل منفعل بودن حذف شده بودند. هیچ توجهی به شرایط زندگی آنها، که شرکت آنها را در فعالیتهای حزب دشوار مینمود، نشده بود.

پاکسازیهای سال ۱۹۲۹

(Getty: Origins of the Great Purges)
(Getty: ریشه های تصفیه بزرگ)

درصد	دلیل اخراج
۲۲%	کمبود در رفتار شخصی، برای مثال اعتیاد به الکل
۱۷%	عنصر ناشناخته (پیشینه طبقاتی) یا ارتباط ناچنین مسائلی
۱۷%	انفعال
۱۲%	جرم و جنایت ۱۲%
۱۰%	تخطی از ضوابط حزب
۲۲%	بقیه

بر اساس اظهارات Getty در میان حذف شده گان وجود دارند افرادی که بدلائل سیاسی - "جناح بندی یا فعالیتهای اپوزیسیونی" اخراج شدند و یا بدلیل "نقض انضباط حزبی". گروه اخیر ۱۰ درصد از ده درصد را تشکیل میدهند. آنهایی که بدلائل سیاسی اخراج شدند، به همین دلیل، تنها یک درصد از کلیه حذف شده گان پاکسازیهای سال ۱۹۲۹ هستند. این را با افسانه های رایج در مورد اینکه "استالینیستها کلیه مخالفان را حذف نمودند" مقایسه کنید. در ضمن سرمایه داران اجازه میدهند که همواره اینچنین وانمود شود که حذف شده گان یا در اردوگاههای Gulag جان دادند و یا ناپدید شدند. اما واقعیت چیز دیگریست. از میان حذف شده گان تنها آنهایی در مقابل دادگاه قرار گرفتند که در جریان اعمال جنایتکارانه از قبیل دزدی، اختلاس، باج گیری، خرابکاری یا مانند آن گرفتار شده بودند. برای بقیه اخراج شده گان زندگی به روال عادی ادامه یافت، اکنون بدون تعهداتی که ناشی از عضویت در حزب بود اما در واقع نه آن حمایتی که عضویت در حزب به آنها میداد.

پاکسازیها در SUKP(b) (خلاصه شده نام حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی مترجم) در خلال دهه های ۱۹۳۰

اجازه بدهید که به بررسی اوضاع اتحاد جماهیر شوروی در دهه های ۱۹۳۰ بپردازیم. این دقیقاً پاکسازیهای دهه های ۱۹۳۰ است که همواره توسط کسانی که میخواهند به سوسیالیسم لجن پراکنی نمایند و افسانه هایی را در مورد اتحاد جماهیر شوروی بعنوان دولتی ظالم سر هم بندی کنند، مطرح میشود.

در میان مشهورترین جعل کنندگان تاریخ ما جاسوس پلیس در دستگاه امنیتی انگلستان، Alexander Solsjenitsyn، Robert Conquest فاشیست و روسه هوادار آزادیهای اجتماعی Roy Medvedev را پیدا میکنیم. از جمله کسانی که دستگاه تقویت کننده آنها را در سوئد تشکیل میدهند: شاعر ناموفق Per Alhmark، فردی اساساً ناموفق، به نام Staffan Skotte، "مورخ" تروتسکیست Peter Englund (بتازگی انتخاب شده در آکادمی سلطنتی علوم نظامی [!]) و برخی دیگر از شخصیتهای مبهم و مشکوک (مانند Gerner،

Karlsson-Salomon و غیره). این فقط در آمریکا و انگلستان نیست که سرمایه داران و پلیسهای سیاسی CIA و MI5 مقامات دانشگاه را میخرند. حتی در سوئد جای پای سرمایه و Säpo (سازمان امنیت سوئد) در انستیتوهای دانشگاه در، برای مثال، استکهلم، اوپسالا و لوند دیده میشود.

افشاء نمودن جعل کننده گان تاریخ اهمیت دارد. آنها از جهل تودهها استفاده میکنند برای اینکه حامیان سوسیالیسم را به گرفتن موضعی دفاعی و کمونیستها را به دوری از تاریخ خود ناگزیر نمایند.

Robert Conquest در تمام دوران پس از جنگ نقش برجسته ای را در لجن پراکنی به سوسیالیسم و اتحاد جماهیر شوروی ایفا نموده است. Conquest، متخصص انتشار اخبار گمراه کننده، در بزرگترین و قدیمیترین دستگاه جاسوسی، سرویس جاسوسی انگلستان آموزش دید.^{۱۴} او از جمله مشهورترین جاسوسان آنها شد و در انتشار اخبار جعلی در مورد اتحاد جماهیر شوروی متخصص بود. روش او در دستکاری نمودن اطلاعات و تبدیل سفید به سیاه امریست که شخصیت او را از دیگران متمایز مینماید. در پایان دهه های ۵۰ او به ناگهان به کار کردن برای دستگاه جاسوسی انگلستان پایان داد.

بار دیگری که ما از او با خیر میشویم، زمانیست که او در آمریکا بسر میبرد و CIA کتابها و جزوات او را منتشر مینماید! آن نتیجه گیری که ما میتوانیم استنتاج نماییم این است که Conquest در مقایسه با انگلیسیها از CIA مبلغ بیشتری دریافت نمود و به همین دلیل به آمریکا مهاجرت کرد. در ضمن CIA او را با پوشش معقول و مناسبی مجهز نمود، یک کار پژوهشی در دانشگاه. داستانهای او در مورد اتحاد جماهیر شوروی طی ده ها سال توسط CIA در رسانه های خبری سراسر جهان منتشر شد و متأسفانه در نزد بسیاری از مردم بعنوان حقیقت پذیرفته شد.

شناخته شده ترین اثر او "ترور بزرگ - حکومت وحشت و هراس استالین در دهه های ۳۰" در سال ۱۹۶۸ منتشر شد و از آن پس مهمترین اسلحه سرمایه داری بر علیه سوسیالیسم بوده است. این کتاب بخشا بر روی مطالب زمان Conquest در دستگاه امنیتی انگلستان بنیان نهاده شد. منابع Conquest را مشهورترین افراد مشکوک، جاسوسان نازی، تروریستها و فراریان تشکیل میدهند. مورخان سرمایه داری اخبار جعلی او را تا سطح یک تاریخ واقعی ترفیع داده و با کمال میل داستانهای او را در روزنامه ها و کتابها منتشر نموده اند. استاد Peter Englund در نشریه "زمانهای مدرن" در فوریه ۱۹۴۴، در یک جزوه ای هشت صفحه ای مملو از جعلیات تاریخی و دروغ در مورد سال ۱۹۳۷ در اتحاد جماهیر شوروی، به همین ترتیب عمل نموده است. در کتاب Englund، "از نقطه صفر" همان نوشته با برخی تغییرات دوباره تکرار میشود. بر اساس اظهارات او کتاب Conquest "ترور بزرگ" اثری لازم و بایسته است.^{۱۵}

با اینحال Conquest بصورتی روشن در منابع ارجاع کتاب (ص ۴۹۵) میگوید که "حقیقت تنها میتواند از طریق شایعات رخنه کند" و در ادامه: "در مسائل مربوط به سیاست، هر چند بدور از خط، منبع به احتمال زیاد بهترین شایعه ایست که در میان ارگانهای پلیسی و سیاسی به گردش در میاید."^{۱۶} انتشار شایعات فاشیستها و جاسوسان نازی شیوه ایست که Conquest از آن بعنوان اساس برای "ترور" خود در مورد دهه های ۱۹۳۰ در اتحاد جماهیر شوروی استفاده نموده است، اما این برای "مورخانی" نظیر Englund کفایت مینماید. مورخان جدی "شایعات و شنیدهها" را حتی با انبردست هم نمیگیرند.

پاکسازیهای سال ۱۹۳۳

طی دهه های ۱۹۳۰ دستگاه حزب سه مرحله از پاکسازی بزرگ را به اجرا گذاشت: ۱۹۳۳، ۱۹۳۵ و ۱۹۳۷. اولین پاکسازی، ۱۹۳۳، در فضایی مملو از شور و شوقی بزرگ در جامعه بوقوع پیوست، زمانیکه اشتراکی نمودن کشاورزی در سراسر جامعه اتحاد جماهیر شوروی با موفقیتهای بزرگ گسترش یافته و دستاوردهای تولیدات صنعتی به نتیجه ای رسیده بودند که هرگز در گذشته نظیر آن دیده نشده بود. حزب آغوش خود را به روی تمام کسانی که میخواستند بخاطر سوسیالیسم مبارزه نمایند باز نموده و دهها هزار نفر طی سه سال اول دهه های ۱۹۳۰ به عضویت حزب انتخاب شده بودند. بدلیل این هجوم بزرگ رهبری حزب بر آن شد که که لیاقتهای اعضای حزب را مورد بازبینی قرار دهد. آنها به دنبال فرصت طلبان سیاسی، کارمندان فاسد، تبهکاران، یهودی ستیزان، معتادان به الکل یا اعضای که از ضوابط حزب تخلف مینمودند، بودند.

دستور عملهای حزب این را روشن ساخته بود که پاکسازیه‌ها باید در فضایی رفیقانه انجام میشد و به هیچ عنوان کند و کاو غیر ضروری در مورد زندگی خصوصی مردم تحمل نمیشد. در ادامه رهبری حزب اعضای اولیه حزب را تشویق نمود که انتقادات خود را در مورد بوروکرات‌های محلی مطرح نموده و به رهبران محلی بخاطر اخراج اعضای اولیه بدلیل انفعال یا عدم درک سیاسی هشدار دادند. اشتباه سال ۱۹۲۹ نباید تکرار میشد. آنها باید به تکامل کلی اعضاء توجه میکردند و در مواردی که نیاز بود باید مقام یک عضو حزب را به کاندیدا و یا هوادار تقلیل میدادند، تا زمانی که آن عضو دانش سیاسی خود را بهبود بخشیده و یا شرکت خود را در فعالیتهای حزب افزایش میداد. تا حد ممکن باید از حذف یک عضو پرهیز میشد. علیرغم دستورالعملها پاکسازیه‌های سال ۱۹۳۳ آنچیزی نشد که کمیته مرکزی آرزو نموده بود. در کشوری به وسعت اتحاد جماهیر شوروی وزرای امور محلی حزب از آن چنان نفوذی برخوردار بودند که نتایج مصیبتباری را با خود به همراه آورد. حقایق نشان میدهند که وزرای امور محلی هر چه در توان داشتند بکار گرفتند برای اینکه انتقاد و پاکسازیه‌ها خود آنها و نزدیکانشان را قربانی ننمایند. اینحال وزرای محلی جهت نشان دادن علاقه به یک پاکسازی موفق برخی از اعضای اولیه، کارگران و کشاورزان و اعضای وفادار را اخراج نموده بودند، دقیقاً همانهایی که نباید اخراج میشدند.

بخش بزرگی از حذف شده گان مردمی بودند که طی سالهای ۱۹۳۰ - ۱۹۳۳ به حزب آمده بودند و هنوز فرصت آنرا پیدا نکرده بودند که خود را با همه مسائل حزب آشنا سازند. بسیاری هنوز بصورتی عمیق فرصت اینرا نیافته بودند که برنامه حزب و مارکسیسم لنینیسم را مطالعه کنند و از جانب وزرای محلی بعنوان جاهل بشمار آمدند. بخش دیگر مردمی بودند که بدلیل شرایط کاری و یا مسائل خانوادگی نمیتوانستند بصورتی کامل در فعالیتهای حزبی شرکت نمایند. طی پاکسازی سال ۱۹۳۳، ۱۸،۵ درصد از اعضای حزب و کاندیداها، تقریباً ۷۹۲۰۰۰ نفر اخراج شدند.

پاکسازی ۱۹۳۳

(Getty: *Origins of the Great Purges*)

(Getty: ریشه های تصفیه بزرگ)

درصد	دلیل اخراج
۱۷،۵	فساد اخلاقی، حرفه، بروکراتیسم
۱۶،۵	عناصر خارجی. پیشینه مخفی ناشناخته
۲۰،۹	تخطی از انضباط حزبی
۲۳،۲	انفعال
۱۹،۹	بقیه
۴،۰	تذکر داده نشده در "ریشه های تصفیه بزرگ"

پاکسازی سال ۱۹۳۳، که در میانه سال ۱۹۳۴ پایان یافت، نشاندهنده وجود یک تناقض جدی در حزب بود. کمیته مرکزی مایل بود که دزدها و فاسدان بروکرات را اخراج نماید اما بزرگترین گروه، در حقیقت یک چهارم، به دلیل انفعال اخراج شدند. بی عملی بعنوان دلیلی برای اخراج در دستور کار حزب قرار نداشت. با کمک روشهای بروکراتیک یا شهرت، بدلیل خدمات انجام شده در گذشته، رهبران محلی حزب کاری را که مایل به انجام آن بودند انجام دادند بدون اینکه به دستور العمل حزب توجهی نمایند. دامنه تضادها را میتوان از یک چهارمی که بخاطر انفعال اخراج شدند استنباط نمود. کمیته مرکزی باید تدابیری را بر علیه تخطی رهبران محلی حزب از دستور العملها اتخاذ مینمود، اما آینده نشان داد که انجام آن آسان نبود. در سالهای پیش رو، زمانی که اتحاد جماهیر شوروی به خاطر بقای خود ناگزیر به بالا بردن سرعت توسعه خود بود، پرداختن به حل این مسئله تبدیل به امری مهم شد.

بخش دیگری از آمار Getty اتهامات Coquest و بقیه افراد دست راستی را در مورد پاکسازیه‌های حزب که در سال ۱۹۳۳ جهت اخراج بلشویکهای قدیمی سازمان داده شده بود مورد مطالعه قرار میدهد، کادرهای حزبی از زمان لنین که در تضاد با استالین قرار گرفته بودند.

بنا بر اظهارات Getty این اتهامات بعید به نظر می‌آیند. بخش بزرگی از اخراج شده گان، در حقیقت دو سوم، پس از ۱۹۲۸ با حزب همراه شده بودند و به همین دلیل از اعضای نسبتاً جدید حزب محسوب می‌شدند.

تقسیم ۲۳ درصدی کارگران کشاورز/کشاورزان، ۱۴،۶ درصد کارمندان و حدوداً ۶۲ درصد کارگران در ادامه نشان می‌دهد که بخش بزرگی از اخراج شده گان، ۸۵ درصد، مردمی بودند که بطور منظم کار می‌کردند و از میان کادرهای حزبی از زمان نئین نبودند. در "ترور بزرگ" Robert Conquest پاکسازی حزب در سال ۱۹۳۳ را مورد بررسی قرار می‌دهد و اعلام می‌نماید که بیش از یک میلیون عضو بدلیل سیاسی اخراج شدند. کسانی که با تاریخ پاکسازیها آشنا هستند میدانند که اظهارات Conquest دروغی بیش نیست.

”کنترل کردن“ – کنترل کارتهای حزب در سال ۱۹۳۵

پاکسازی سال ۱۹۳۳ یک بی نظمی جدی را در سازمانهای حزب در سراسر کشور افشاء نمود. فهرست اعضای حزب با واقعیت همخوانی نداشت: در بسیاری مناطق در حزب تعداد اعضا با فهرست مطابقت نداشتند. بسیاری از اعضا نقل مکان نموده، از عضویت در حزب انصراف داده، اخراج شده یا مرده بودند بدون اینکه این دلایل در فهرست اعضا ثبت شده باشند. رهبران محلی حزب بشدت سرگرم کار با برنامه اقتصادی پنج ساله و تعاونیها بودند. به دلیلی که در سطر فوق ذکر شد، سهل انگاری خالص یا بی علاقه‌گی آنها به، به روز نمودن فهرست اعضا اهمیتی نداده بودند. بنا بر دلایل گفته شده اختلال بزرگی در محاسبات حزب بوجود آمده بود. هنگامی که این مسئله کشف شد و مرکزیت حزب تصویری کلی از شرایط اسفبار کارت عضویتها بدست آوردند آشکار شد که باید کارت عضویت کلیه اعضای حزب دوباره مورد بررسی می‌گرفتند. در اکتبر سال ۱۹۳۴ در کمیته مرکزی حزب درباره ثبت نام مجدد اعضای حزب تصمیمی دوباره گرفته شد.

کمیته مرکزی نمایندگان خود را به مناطق حزبی در سراسر کشور برای اینکه هر دو، به میان اسناد حزب رفته و در مورد شرایط واقعی تحقیقات کنند و در صورت امکان درخواست حل مسئله را نموده و به ثبت نام مجدد یاری رسانند، ارسال نمود. به کمیته شهرستان اسمولنسک (gorraikom) رفیق Ostrovskij فرستاده شد. او از کمیته شهر با درخواست گرفتن برخی تصمیمات ساده آغاز نمود، از جمله اینکه آنها باید مسوولی را برای حفظ اسنادی که باید در اتاقی قفل شده و یا صندوقی امن نگاهداری میشد انتخاب مینمودند. او همچنین درخواست نمود که بدون تحقیقات کافی و دقیق کارت عضویت جدیدی به کسانی که آنرا گم کرده بودند داده نشود. Ostrovskij همچنین درخواست نمود که از ژانویه ۱۹۳۵ فهرست جدیدی از نام اعضا تنظیم شود و اینکه کمیته حزب تحت ریاست کمیته شهر باید همان فرایند را به اجرا بگذارد. بزودی نشان داده شد که مسئله بزرگتر از آنی بود که Ostrovskij تصور نموده بود. نمایندگان کمیته مرکزی همان مسئله را در بسیاری از مناطق در سراسر کشور تجربه نموده بودند. در پایان آوریل ۱۹۳۰ کار زیادی جهت ایجاد یک دفتر ثبت جدید انجام نشده بود. گزارشی از کمیته شهرستان اسمولنسک نشان داد که "در جریان تحقیقات از اسناد و مدارک حزب مجموعه ای از بی نظمیها کشف شده بود که یک راه مناسب و تحقیقات دنباله داری را مطالبه مینمود" ^{۱۸}.

حزب کمونیست در آغاز دهه های ۱۹۳۰

برای خواننده شاید که درک این جزوه کمی دشوار بنظر بیاید. اغلب مردم در جهان غرب توسط رسانه های خبری سرمایه داری تربیت میشوند، با این اعتقاد که یک نظم حیوانی در اتحاد جماهیر شوروی حکومت میکرد و نام همه دقیقاً ثبت شده و کنترل میشد، ترجیحاً بارها با فهرست بلندی از نامها – هیچکس شانس رهایی از این کنترل گسترده، که بصورتی پیوسته در جامعه جریان داشت را نداشت و در ضمن برای جامعه مخارج بسیار سنگینی را در بر داشت و به دفاتر حزب قدرت بی نهایتی را اعطا مینمود. این تصویر بطور کامل نادرست است. در اساس ما میتوانیم با سر و ته نمودن همه این اتهامات به حقیقت نزدیکتر بشویم. درگیر در مبارزه برای تولید و سرمست از نتایج غیر قابل باور بدست آمده در آن، که رکورد جهانی را شکست، رهبران محلی حزب در بسیاری از مناطق بخش مهمی از دیگر امور مورد علاقه حزب را نادیده گرفتند.

آنها تصور میکردند که گرفتن نتایج خوب در تولید از همه چیز مهمتر بود و به این ترتیب میتوانستند که بر دیگر مسائل فائق آیند. به زعم آنها مسائل دیگر کم اهمیت بودند. حتی یک چنین مسئله اساسی برای یک حزب و بویژه برای حزبی که قدرت دولتی را در دست داشت، به این ترتیب که فقط اعضای حزب باید صاحب کارت حزبی میبودند، در بسیاری از مناطق بعنوان مسئله ای ثانوی تلقی شد. کارتهای حزب معمولاً در اماکن حزبی بر روی یک میز معمولی و یا کمدی که در دسترس همه قرار داشت نگاهداری میشدند و هزاران عدد از آنها در سراسر کشور ناپدید شدند. در شیوه ای مشابه و غیر مسنولانه کارت حزب را به هر کسی که ادعا میکرد آنرا گم کرده بود داده میشد. در اغلب موارد هیچ تحقیقاتی در مورد اینکه چه اتفاقی برای آن کارت گمشده رخ داده بود صورت نمیگرفت. حتی اعضای اخراج شده کارت حزب را با خود داشتند و هیچکس درخواست استرداد آن را نمینمود.

در مورد اعضای مرحوم حزب جریان از این قرار بود که که معمولاً اقوام فرد مرحوم کارت حزب او را به حزب بازنگردانند امری که در بسیاری از موارد میتوانست شرایط را جهت سوء استفاده از آن کارت و فساد فراهم آورد. بنا بر اظهارات رهبران محلی نتایج تولید آنچنان عظیم بود که بسرعت میتوانست مازادی را بوجود آورده و دشواریهای دیگر را بر طرف نماید.

۲۰۰۰۰۰ هزار کارت حزبی در گردش

در آغاز ۱۹۳۵ کمیته مرکزی ناگزیر به تایید این امر شد که بیش از ۲۰۰۰۰۰ هزار کارت حزبی در گردش بودند! اغلب آنها به کسانی داده شده بود که آنرا گم کرده بودند و یا از آنها ربوده شده بود. بیش از ۱۰۰۰ کارت جدید استفاده نشده از اماکن حزبی ربوده شده بود و ۴۷۰۰۰ کارت حزب به کسانی که هرگز ثبت نام نشده بودند داده شده بود. کارت حزب سند مهمی بود. از جمله یک فرد میتوانست با کارت حزب به همه اماکن حزبی در سراسر کشور وارد شود، اماکنی که در آنها اسناد با ارزشی نگاهداری و جلسات مهمی تشکیل میشد. کارت حزب یک کالای مطلوب برای دشمنان، جاسوسان، جاسوسان بیگانه و اپوزیسیونها بود. متأسفانه نشان داده شد که در حزب کمونیست تهیه یک کارت حزبی و استفاده از آن جهت پوششی برای فعالیتهای خرابکارانه ابداع دشوار نبود. در سال ۱۹۳۵ تشخیص اینکه مالک کارتی یک عضو وفادار به حزب بود بسیار دشوار شده بود. در حقیقت او میتوانست یک دشمن، جاسوس یا خرابکار باشد.

در ۱۳ می ۱۹۳۵ کمیته مرکزی تصمیم گرفت که اسناد حزب را در سراسر کشور - "proverka" - کنترل کردن "کنترل کند. کنترل کارتها از ناحیه مرکز توسط کمیته ای در دبیرخانه کمیته مرکزی تحت رهبری Jesjov و معاون رئیس Malenkov رهبری شد.

این کنترل بدین معنا بود که هر عضو حزب باید به سوالاتی، که از جانب دبیر حزب در منطقه یا در محل کارش، در مورد زندگی، پیشینه، کار و دیگر مسائل خودش مطرح میشد پاسخ میداد اطلاعاتی که از آنها در جهت به روز نمودن فهرست حزب استفاده شد. اگر چیزی با واقعیت همخوانی نداشت بازجویی دقیقتری از آن شخص صورت میگرفت. در این فاصله کارت حزبی او از اعتبار ساقط میشد. آنهایی که نمیتوانستند عضویت خود را تایید نمایند اخراج شده و کارت حزبی آنها گرفته میشد. بر اساس ضوابط حزب کلیه اخراج شده گان از این حق برخوردار بودند که آن تصمیم را به دادگاه تجدید نظری که دو هفته وقت داشت تحقیقات جدیدی را انجام داده و تصمیم جدیدی را ابلاغ نماید، ارجاع دهند.

نظم بلشویکی

زمان آن فرا رسیده بود که "نظمی بلشویکی را در حزب خودمان به اجرا بگذاریم" ^{۱۹}.

کمیته مرکزی بخصوص به رهبران منطقه ای، عوامل اصلی بی نظمی، اشاره نمود: "کمیته مرکزی به رهبران در مورد سازمانهای حزبی، از سازمانهای اولیه تا منطقه ای، هشدار میدهد که اگر راه حل مناسبی را جهت حل این مسئله مهم نیاندیشند و بسرعت شرایط را در این زمینه بر اهمیت سر و سامان نبخشند، کمیته مرکزی مجازات سختتری، از جمله اخراج آنها را از حزب به اجرا خواهد گذاشت" ^{۲۰}.

بر خلاف پاکسازیهایی قبلی، در کنترل کارت حزبی سال ۱۹۳۵ هیچگونه دلایل خاص اجتماعی و یا سیاسی که میتوانست به اخراجی منجر شود وجود نداشت. در سال ۱۹۳۵ واقعی بودن کارت حزب تنها مسئله ای بود که باید در مورد آن تفحص میشد.

این باید تذکر داده شود. در تبلیغات سرمایه داری از کنترل سال ۱۹۳۵ بعنوان بخشی از یک کمپین پاکسازی بر علیه مخالفان رهبری حزب صحبت میشود. این اتهام کاملا نادرست است. ما بعدها در این نوشته به این مسئله باز خواهیم گشت.

کنترل کارتهای حزبی چه نتایجی ای را در بر داشت؟

نشان داده شد که رهبران محلی، که البته مسئولیت کنترلها بر عهده داشتند، در اکثر مواقع این کار را جدی نگرفتند. آنها به این وظیفه آن اهمیتی را که کمیته مرکزی تقاضا نموده بود ندادند. هجوم گزارشها به کمیته مرکزی آغاز شد، گزارشهایی که نشان دهنده تمایلی بود به یک کنترل سریع، فقط به خاطر اینکه کنترلی انجام شده باشد. در بسیاری از موارد اشتیاق رهبران محلی برابر صفر بود. مسئله در منطقه غرب قابل توجه بود. دبیر دوم حزب در منطقه A. L. Shil'man و رئیس دیگر منطقه برای کمیسیون کنترل، Kiselev، آشکارا توسط کمیته مرکزی به عنوان مثالی که کار کنترل کارتها چگونه باید برنامه ریزی میشد، بشدت مورد انتقاد قرار گرفتند. دبیر حزب Stepanov، رهبر یکی از نواحی در منطقه غرب، از حزب کنار گذاشته شد. او در ناحیه خود، جهت تشخیص واقعی بودن کارتها، فقط پنج دقیقه از وقت خود را صرف کنترل آنها نموده بود. کمیته مرکزی تقاضای شرکت مستقیم را در این امر مهم نموده بود اما دبیر حزب فقط به این اندیشیده بود که که ارقام درصدی بالایی را در مورد اینکه او چگونه در کنترل تعداد بسیاری موفق شده و چه تعداد اعضای غیر واقعی را کشف نموده بود، نشان بدهد. کمیته مرکزی به این روش بوروکراتیک جهت حل مسئله اشاره نمود. آنها تحقیقات دقیقی را طلب مینمودند، تحقیقاتی که آنها را مطمئن مینمود که افرادی که نامشان بعنوان عضو ثبت شده بود واقعا عضو بودند.

یک کنترل حزبی جدید

کمیته مرکزی باید تایید مینمود که پروژه کنترل کارتهای حزبی در جهتی ناموفق به پیش میرفت. در ۲۷ ژوئن ۱۹۳۵ کمیته مرکزی در مورد دور دیگری از کنترل کارتهای حزب که اکنون باید در جلسه عمومی اعضا انجام میشد، تصمیم گرفت. کلیه اعضا میتوانند بر علیه آنهایی که تصور مینمودند لیاقت عضویت در حزب را نداشتند اظهار نظر نمایند. اکنون مسئله شکل جدیدی به خود گرفت. کمیته مرکزی علنا رهبران حزب را بخاطر انجام یک کار غیر قابل قبول مورد انتقاد قرار داده بود. این امر موجب شد که اعضا در جلسه تقاضای انتقاد و انتقاد از خود را بنمایند، امری که جلسه را به انجمن بزرگی برای بحث و تبادل نظر تبدیل نمود. رهبران حزب که آرد تمیزی در کیسه خود نداشتند - یک ضرب المثل سوئدی - مترجم، از این هراس داشتند که ادامه کنترل میتواندست ایرادات در رهبری محلی حزب را بر ملا نماید. برخی از آنها جهت فرونشاندن مباحث گفتند که کمپین، کمپینی برای کنترل کارت بود و نه بخاطر پاکسازی در حزب. با اینحال بطور کامل نتوانستند که انتقاد اعضا را متوقف سازند. Getty در "ریشه های تصفیه بزرگ" اطلاعات جالبی در مورد اتهامات مطرح شده در جلسه اعضا در کمیته شهرستان اسمولنسک در جولای ۱۹۳۵ به ما میدهد.

اتهامات طی "Proverka" در اسمولنسک در ژوئیه ۱۹۳۵

(Getty: Origine of the Great Purges)

(Getty: ریشه های تصفیه بزرگ)

۲۲۶	کولاکها، خویشاوندان، تجار
۱۴۳	الکلیها، تنزل رتبه داده شده ها، الکلیها، نقض ضوابط، سرکوب کننده گان زنان
۱۰۶	مقامات شرور، دزدها، اختلاس
۶۲	کارتهای حزبی گم شده یا کارتهای حزبی مشکوک
۲۸	ترتسکیستها، منشویکها و غیره
۴۱	افسران ارتش سفید، ماموران پلیس تزاری
۱۰	ضد یهودیان
۶۱۶	مجموع

همانطور که میبینیم یک سوم از اتهامات به کولاکها و مردانی که در جریان طرح اقتصادی جدید NEP، برای خود ثروتی فراهم آورده بودند مربوط میشود. بعلاوه بیش از یک سوم از اتهامات به مردمی اشاره مینماید که مرتکب تخلفات شدید اقتصادی و اخلاقی شده بودند. فقط بخش کمی از اتهامات، کمتر از ۵ درصد، به اپوزیسیون سیاسی مربوط میشود.

همزمان یکی از شش اتهام، (تقریباً ۱۷ درصد) به کادرهای رهبری کننده و رفتار تبهکارانه کارمندان سیاسی مربوط میشود. از نظر داخلی این بدین معناست که از میان ۱،۸ میلیون نفر عضو که مورد بازرسی قرار گرفتند، ۱۷۰،۰۰۰ عضو یا ۹،۱ درصد از آنها، اخراج شدند.

جلسه حزبی جولای ۱۹۳۵ به یک گردهمایی جهت مبارزه بر علیه کارمندان متکبر دولتی و دیگر قدران حزبی مبدل شد. اگر چه انتقاد و انتقاد از خود از جمله سیاستهای حزب بود اما همیشه مسلم نبود که این امر واقعا در سطوحی پایینی به اجرا گذاشته میشود.

اما اکنون، حداقل طی دوره ای، شرایط بصورتی اساسی به سود اعضای پایینی تغییر نموده بود. استالین در مورد نیاز به انتقاد و انتقاد از خود اظهار نظر نمود و نشان داده شد که کمبود انتقاد اشتباهی مرگبار بود که "کادرها را بدلیل اینکه کمبودهای آنها هرگز مورد بحث و گفتگو قرار نگرفت، به نابودی کشاند".

کنترل کارتها در سال ۱۹۳۵ نشان دهنده یک کمبود جدی دیگر نیز در حزب بود: جعل و غیر قابل اعتماد نمودن سیاست به راحتی امکان پذیر بود.

کمپینهای کاذب سرمایه داری و واقعیت

به ما اجازه بدهید که برای لحظه ای به چند نمونه از دروغهایی که در رسانه های خبری سرمایه داری در مورد کنترلهای سال ۱۹۳۵ منتشر میشوند نگاهی کنیم. همانطور که ما در مثال جلسه اعضای اسمولنسک میتوانیم ببینیم گفتگوهای آزاد ضربه شدیدی بر پیکر سرمایه دارانی که مخفیانه در حزب نفوذ نموده بودند وارد آورد، مردمی که بدنبال منافع اجتماعی و اقتصادی بودند، همه از کولاکها و تجار تا دزدها، افسران ارتش و پلیسهای تزاری سابق.

بر خلاف نقل قولهای جعل کننده گان تاریخ به مخالفان در عرصه بسیار محدودی برخورد شد. قبل از هر چیز آنچیزی که در جریان کنترل کارتهای حزبی رخ داد این بود که حزب کارگران سرمایه داران قاچاق شده به درون حزب را اخراج نمودند. و همین مسئله است که جعل کننده گان تاریخ را خشمگین میسازد.

بنا بر عادت، سرمایه داران داشتن آزادیهای مخصوص در جامعه را برای خود و دادن آزادی محدود به کارگران، "اوباش" را از حقوق مسلم خود بشمار آورده و بر همین اساس خشمگین میشوند زمانیکه ناگزیرند به این مسئله تن در دهند که در حزب کارگران، کارگران تصمیم میگیرند و اینکه کشف ارزشهای سرمایه داری برابر است با اخراج. شانس سرمایه داری در اینکه سر خود را پس از سالها استثمار کارگران بالا بگیرد به صفر رسید.

دروغ دیگر اینست که کنترل کارتهای حزب اقدامی انتقام جویانه از جانب رهبری حزب – آنها البته به استالین اشاره مینمایند – بخاطر ترور کیروف بوده است. کیروف که یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب و رئیس حزب در لنینگراد بود، در ۱ دسامبر ۱۹۳۴ در دفتر مرکزی حزب در این شهر به قتل رسید. (قاتل، Nikolajev، از طریق استفاده از یک کارت بی اعتبار قدیمی وارد دفتر مرکزی حزب شده بود). ادعای انتقام، ادعایی که میتوانست هولناک، خونین و همراه با اعدامهای دسته جمعی باشد، از جانب جاسوس پلیس Robert Conquest مطرح شد.

برای کسی که کتاب او، "ترور بزرگ" را میخواند و با مسائل تاریخی آن آشنا نیست، دشوار است که دروغهای او را کشف کند. اما برای کسی که میخواهد به عمق مطالب پی ببرد اتهام انتقام کاملاً مهمل است. کنترل کارتهای حزبی در سال ۱۹۳۵ تنها بر اساس تصمیم کمیته مرکزی در مورد ایجاد یک فهرست جدید از اعضاء در اکتبر ۱۹۳۴ صورت گرفت.

در حقیقت کیروف در جریان این تصمیم گیری، که دو ماه قبل از اینکه ترور بشود به اجرا گذاشته شد، شرکت داشت. آیا کیروف باید در مورد یک اقدام انتقامی در مورد ترور خودش که میخواست دو ماه بعد صورت بگیرد تصمیم گیری میکرد؟!

Conquest گنج میکند

در ادامه Conquest کنترل کارتهای حزب را با وقایع حول تجسس پلیس در مورد ترور کیروف مخلوط مینماید. این نمونه ایست معمولی از روشهای Conquest جهت گنج کردن، وارونه جلوه دادن و جعل نمودن. تحقیقات در مورد کیروف به افشای گروه لنینگراذ انجامید، یک گروه تروریستی که توطئه ای را که در آن کیروف به قتل رسید طراحی نموده بود.

Nikolajev - ه قاتل و شرکای او به مرگ محکوم شدند. اما تحقیقات ژانویه ۱۹۳۵ نیز به دادگاهی که اصطلاحاً دادگاه زینویف - کامنف نامیده میشود منتهی شد. دادگاهی که تعدادی از شخصیت‌های سرشناس و سیاستمداران بلند پایه به زندان محکوم و یا به اماکنی که با شهرهای بزرگ فاصله بسیاری زیادی داشتند تبعید شدند.

متهمان به دو دلیل، اولاً بدلیل با خبر بودن از وجود فضای تروریستی در میان مخالفان در لنینگراذ، اقامتگاه سیاسی قاتل کیروف Nikolajev، و دوما تقویت آن فضا، محکوم شدند. Nikolajev - ه جانی با اعتقاد بر اینکه در محاکمه زینویف - کامنف از حمایت سیاسی آن دو متهم برخوردار خواهد شد به انجام این عمل مبادرت ورزیده بود. آن دو متهم در مقابل دادگاه مسئولیت اخلاقی و سیاسی ترور کیروف را بر عهده گرفتند.

توجه داشتید باشید که دادگاه زینویف - کامنف میان ۱۶ تا ۲۳ ژانویه ۱۹۳۵ تشکیل شد. این تاریخ مصادف شد با تهیه فهرست جدیدی از اعضای حزب که در اکتبر ۱۹۳۴ در مورد آن تصمیم گرفته شده بود و اینکه، در ژانویه ۱۹۳۵، تقریباً منسوخ شده بود بدون اینکه از آن نتیجه ای گرفته شود.

کنترل کارتهای حزبی، که بر اساس اظهارات Conquest یک اقدام انتقام جویانه بر علیه مخالفان بود، بعنوان نتیجه ای نشان داد که آن کنترل انجام شده در گذشته در برابر مسائل بزرگی که آشکار شد نا کارآمد بود. این ابتدا در ژوئن ۱۹۳۵ آغاز شد، پنج ماه پس از اینکه دادگاه زینویف - کامنف به پایان رسیده بود و مخالفان احکام زندان خود را دریافت نموده بودند. کنترل کارت حزبی نمیتوانست اثری بر روی دادگاه داشته و بخاطر گرفتن انتقام از متهمان تشکیل شده باشد. Conquest از جهل و نادانی بزرگ متداول در مورد مسائل تاریخی سوسیالیسم آگاه است و اگراهی ندارد که از ناآگاهی توده ها در جهت انتشار تبلیغات کثیف خود استفاده کند.

بلشویکهای قدیمی را از میان بردارد؟

دروغ دیگری که ریشه اش را میتوان در نزد جاسوس پلیس Robert Conquest پیدا کرد اینست که هدف کنترل‌های سال ۱۹۳۵ از میان برداشتن بلشویکهای قدیمی بود. این یک داستان قدیمی و تکراری در مورد یک استالین دیوانه قدرت است که میخواست کلیه بلشویکهای قدیمی را از سر راه خود بردارد و به تنهایی بر مسند قدرت تکیه بزند. از سر راه برداشتن کمونیستهای قدیمی یک داستان قلابیست که هیچ ارتباطی با واقعیت ندارد.

Arch Getty در کتاب "ریشه های تصفیه بزرگ" اعلام میکند که "از میان آن ۴۵۵ نفر اخراج شده گان در کمیته شهرستان اسمولنسک، ۲۳۵ نفر در سالهای میان ۱۹۲۳ - ۱۹۳۲^{۲۲} به عضویت حزب در آمده بودند. حداقل نیمی از آن اخراج شده گان نمیتوانستند بلشویکهای قدیمی باشند. در ادامه او میگوید که "علیرغم اینکه اغلب پاکسازیهای بزرگ به از میان بردن "بلشویکهای قدیمی" ربط داده میشود، به نظر میاید که خلاف این امر در مورد اسمولنسک در سال ۱۹۳۵ اعتبار داشته باشد."

رهبران حزبی که از کار خود برکنار شده و یا شامل تقلیل درجه شده بودند، بطور متوسط، در سال ۱۹۲۸ به عضویت حزب در آمده بودند، در حالیکه جانشینان آنها، بطور متوسط، دو سال قبل، در سال ۱۹۲۶، به حزب پیوسته بودند. رهبران جانشین تقریباً ۳،۷ سال مستتر از رهبران خلع شده بودند. در نتیجه آنهایی که "در غم از دست دادن یک مصاحب خوب غمگین نشدند" توسط کارکنان حزبی ارشدتر که با تجربه تر بودند جایگزین شدند.

نتیجه این تحقیقات نشان میدهد که "از میان برداشتن بلشویکهای قدیمی" در تحقیقاتی که در بایگانی اسمولنسک انجام شد پوشش داده نشده است.

در ادامه Getty میگوید که "در میان رهبران جدید در سازمانهای حزبی دولت نفرات تقریباً بیشتری با پیشینه کارگری (۳۰ نفر از ۳۹ نفر در مقایسه با ۲۶ از ۳۹ در گذشته) و نفرات تعداد تقریباً کمتری با پیشینه اجتماعی از میان کشاورزان و کارمندان^{۲۳} وجود داشتند.

دقیقا همین امر، افزایش قدرت کارگران در حزب است که تفاله های مرتجعی از قبیل Conquest تا Ahlmark و Skott از آن رنجیده خاطر میشوند.

۱۹۳۶ - تعویض کارتهای حزبی

پس از کنترل کارتهای حزبی در سال ۱۹۳۵ و به دلیل نتایج حاصل از آن، کمیته مرکزی در مورد تعویض کارتهای حزبی کلیه اعضاء تصمیم گرفت. آنها تلاش نمودند که تا حد امکان کارتهای حزبی را میان فقط اعضاء واقعی، کمونیستهای واقعی که واقعا به عضویت خود میبایلدند تقسیم نمایند.

دستور العملهای کمیته مرکزی بسیار دقیق و مملو از جزئیات بود بنحوی که هیچکس اجازه نداشت به آن بی توجهی نماید. اولاً هیچگونه تعویض کارتی، تا زمانی که کنترل سال ۱۹۳۵ در منطقه پایان نیافته بود، رخ نداد. دوماً این تنها منشی اول حزب بود که اجازه داشت کارت جدیدی را صادر نماید. در ادامه این تعویضها باید در خود ساختمانی که منشی حزب دفتر خود را داشت و فقط در حضور عضو مورد سوال و منشی حزب در آن هسته ای که عضو را شامل میشد رخ میداد. جهت انجام اینکار آن عضو باید پرسشنامه ای را در دو نسخه پر میکرد و در آن به سوالات ضروری پاسخ میداد. او باید در حضور منشی حزب بعنوان شاهد، نام خود را بر روی کارت جدید حزبی و دو پرسشنامه مینوشت. همین کار را نیز منشی حزب که بر روی کارت جدید مهر میزد انجام میداد. به کلیه کارتها باید تصویری از عضو چسبانده میشد در غیر اینصورت آن کارت بی اعتبار محسوب میشد. این کارتهای جدید از طریق پست پلیس امنیتی NKVD فقط برای منشیهای منطقه ای فرستاده و فقط با جوهری که از جانب کمیته مرکزی فرستاده شده بود پر میشدند. امضای کلیه دبیران حزب (به عبارت دیگر آنهایی که اجازه صدور کارتهای حزبی را داشتند) در بایگانی مخصوصی در مرکزیت حزب وجود داشت.

تعویض کارت حزبی برای میلیونها عضو تلاشی جدی از جانب مرکزیت حزب جهت فراهم آوردن مدارک عضویت واقعی بود، مدارکی که جعل آنها بسیار دشوار باشند. هدف از تعویض کارتهای حزبی کشف و اخراج هر چه بیشتر دشمنان حزب در یک پاکسازی جدید نبود. کمیته مرکزی خلاف این امر را در دستورالعمل خود برای تعویض کارت برجسته نمود: "اگر سازمانهای حزبی در جریان کنترل کارتهای حزبی، خود را بخصوص بر روی کشف جاسوسان حزب، کلاهبرداران و متقلبان متمرکز بنمایند، باید سازمانهای حزبی در جریان تعویض کارتها توجهشان را در جهت آزاد نمودن خود از اعضاء منفعل حزبی که ارزش عنوان والای عضو حزب را ندارند و یا افرادی که بر حسب اتفاق به عضویت حزب درآمده اند متمرکز نمایند"^{۲۴}.

فقط دو درصد محرومیت

تعویض کارتهای حزبی باید میان ماههای ژانویه تا آوریل ۱۹۳۶ انجام میشد اما تا اواخر نوامبر ۱۹۳۶ بطول انجامید. آمار ملی از اعضاء اخراج شده این دوره وجود ندارد اما ارقام بدست آمده از اسمولنسک نشان از این دارد که تعداد قلیلی اخراج شدند. در سازمان حزبی اسمولنسک ۴۳۴۸ کارت حزبی صادر شد و ۹۷ نفر اخراج شدند، تقریباً ۲،۱ درصد از اعضاء سازمانی^{۲۵}.

تقریباً همان ارقام درصدی برای بقیه مناطق در منطقه غرب گزارش شده است. متأسفانه بخش بزرگی از اخراج شده گان اعضاء پایه ای با پیشینه ای کارگری بودند که مهر منفعل بر آنان زده شده بود. حتی از تعویض کارتها در سال ۱۹۳۶ توسط Robert Conquest و دیگر جعل کننده گان تاریخ در جنگ کتیف بر علیه سوسیالیسم استفاده شده است.

Conquest میگوید که طی تعویضها پاکسازیهای گسترده ای در حزب رخ داد که در گذشته حزب بیسابقه بود. بر اساس اظهارات Conquest باعث و بانی همه چیز استالین بود که میخواست با انجام مانوری فضا را بر علیه مخالفان در جریان دادگاه ۱۹-۲۴ اوت ۱۹۳۶ بر علیه مرکز ترسکی- زینویف که زینویف، کامنف و اسمیرنوف از افراد اصلی آن بشمار میآمدند آلوده سازد. اینها متهم شده بودند به اینکه در توطئه ای که از خارج توسط ترسکی، جهت ترور رهبران اصلی دولت اتحاد جماهیر شوروی، رهبری میشد شرکت نموده و هدفشان بدست گیری قدرت بود. طی سالها اتهامات Conquest در مورد پاکسازیهای دسته جمعی سال ۱۹۳۶ بدون پاسخ ماند. ارقام ارائه شده در آمار Getty از بایگانی اسمولنسک نشان دهنده اینست که اظهارات Conquest کاملاً نادرست هستند. در واقع پاکسازیهای ۱۹۳۶ رقم بسیار اندکی از اعضاء را در تاریخ حزب، میان ۲ تا ۳ درصد از اعضاء، را شامل شد.

محاکمات سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی ۱۹۳۶-۱۹۳۸

محاکمات سیاسی و پاکسازیها در حزب کمونیست دو امر متفاوت بودند که ارتباط مستقیمی با یکدیگر نداشتند. اعضای که از حزب اخراج شده و به جهت شرکت در فعالیتهای تبهکارانه و ضد انقلابی در مقابل دادگاه قرار گرفتند بخش کوچکی از اخراج شده گان را تشکیل میدادند. برای درک هر چه بهتر مطلب این از اهمیت خاصی برخوردار است که با تاریخ محاکمات سیاسی دهه های ۱۹۳۰ آشنا بشویم.

توضیحات مورخان سرمایه داری چنین امکاناتی را در اختیار ما نمیگذارند. این امر حوادث دهه های ۱۹۳۰ در اتحاد جماهیر شوروی را به داستانی گیج کننده و مجموعه ای بشدت جعل شده از حوادث متفرقه و افسانه ها، دروغها و حقایق نیمه واقعی تبدیل نموده است، جعلیاتی که در آن پاکسازیها و محاکمه خائنان بعنوان یک حادثه واحد معرفی میشوند. محاکمات سیاسی با دادگاه مرکز ترنسکی - زینویف در اوت ۱۹۳۶ آغاز شد، یکی از چهار دادگاه میان سالهای ۱۹۳۶ و ۱۹۳۸. معمولاً در رسانه های خبری سرمایه داری این دادگاهها، دادگاههای مسکو نامیده میشوند و همواره بعنوان داستانهایی هراسناک در مورد "انتقام استالین" که در طی آن میلیونها انسان در نیمه های شب از خانه ایشان بیرون کشیده میشوند برای اینکه تحت بدترین شرایط ممکن اعدام شوند، به تصویر کشیده شده اند.

بر اساس کتاب **Peter Englund** "نامه از نقطه صفر" آنها در اطاقی "عیاق بندی شده" و با شلیک گلوله ای در گردن با "برزنت" برای روی زمین یا "شیارهای عمیق بر روی زمین، از همان نوعی که در کشتارگاهها دیده میشود به قتل رسیدند".

بر اساس اظهارات او "اجساد" توسط مردمی مجهز به پالتوهای محافظ، پیش بند، دستکشهای چرمی و قلابهای گوشت" حمل شده و در کامیونهای بار زده شدند که اجساد ملبس شده دیگری بر روی زمین قرار گرفته و منتظر بودند. به گفته **Englund**، کامیونها با سرعت میرفتند و میامدند و بدنبال خود آثار خون را بر روی زمین خیابانهای مسکو باقی میگذاشتند!

داستنه های **Englund** از **Conquest** و دیگر نویسندگان مزد بگیر **CIA** گرفته شده اند. **Englund** خودش فرد بیچاره و جاهلیست بدون داشتن تمایل به دادن آن دانش ضروری به خواننده گان سوئدی در مورد اینکه واقعا در دهه های ۱۹۳۰ در اتحاد جماهیر شوروی چه گذشت. او در مقابل دریافت مبلغی مناسب نام خود را با کمال میل به هر گونه حمله ای به سوسیالیسم و اتحاد جماهیر شوروی عاریه میدهد. در به اصطلاح محاکمات مسکو ۵۵ نفر به مرگ و ۷ نفر به زندان محکوم شدند.

اغلب مجرمان از میان افراد بلند پایه در حزب، دستگاه دولتی و نظامی بودند که به خیانت، جاسوسی، تروریسم، خرابکاری، فساد یا همکاری با دشمن، آلمان نازی متهم شده بودند. محاکمات مسکو در سایر نقاط کشور بر علیه شرکای به خیانت متهم شده گان در دادگاه مسکو دنبال شد و صدها خرابکار، جاسوس و خائن از همه نوع آن به زندان و یا مرگ محکوم شدند. به استثنای محاکمات نظامیان، که به دلیل محرمانه بودن طرحهای دفاعی نظامی بر علیه آلمان نازی در پشت درهای بسته تشکیل شد، بقیه محاکمات بصورتی عمومی برگزار شدند. محاکمات مسکو توسط رسانه های خبری جهان و گروهی از سیاستمداران معتبر که، در سالن دادگاه صندلیهای محفوظ شده ای به آنان اختصاص داده شده بود، دنبال شد. اسناد موجود از سه دادگاه مسکو به شکل کتابی توسط دولت اتحاد جماهیر شوروی منتشر و به زبانهای متعددی از جمله سوئدی ترجمه شد.

پیشینه محاکمات خیانت و پاکسازیهای حزبی میان سالهای ۱۹۳۶-۱۹۳۸

"دوران آزادی" دهه های ۱۹۲۰

بسیاری از اوقات مورخان سرمایه داری و فعالان سیاسی خرده سرمایه داری با تفکرات "سوسیالیستی" یا "دست چپی" بر خلاف دوران "سخت" دهه های ۱۹۳۰ با اشتیاق از دهه های ۱۹۲۰ در اتحاد جماهیر شوروی صحبت میکنند.

بنا بر اظهارات آنها دهه های ۱۹۲۰ آن ده سالی بود که آزادی حکومت میکرد، در همه جا بحث و گفتگو انجام میشد، هنر و فرهنگ رشد کرد و در اساس برای هر فردی امکانات فراوانی جهت ابراز عقیده و تاثیر بر روی توسعه جامعه وجود داشت. این یک تصویر تحریف شده از تکامل تاریخ است. یقیناً در دهه های ۱۹۲۰ آزادی برای بحث و گفتگو و شرکت گسترده در فعالیتهای فرهنگی وجود داشت، اما این امر ویژه و مخصوص این دهه نبود.

همزمان با توسعه جامعه و ساختمان سوسیالیسم در دهه های ۱۹۳۰ بخش بزرگی از مردم اتحاد جماهیر شوروی توانستند از مباحث اجتماعی و یک زندگی فرهنگی غنی در عرصه ای که نظیر آن در گذشته مشاهده نشده بود بهره مند شوند.

امری که ما در مورد آن صحبت میکنیم آن دهها و باز هم دهها میلیون نفر انسانی هستند که طی این دهه به امکانات جدید فرهنگی، اجتماعی و علم و دانش یک جامعه مدرن دسترسی پیدا کردند. آن هزاران محقق قلیل هوشمند از "دوران آزادیهای دهه های ۱۹۲۰" نیز میتوانند خوب باشند.

اما با اینحال تعداد بسیار کمی از اقلیت برتر بودند که از این امکانات فرهنگی و اجتماعی بهره مند شدند. این امکانات نیست که آنرا با دهها میلیون نفری که در طول جهش بزرگ دهه های ۱۹۳۰ از این امکانات استفاده نمودند مقایسه کرد.

با ایجاد سوسیالیسم مخالفت نمود

آنچیزی را که سرمایه داران در طی دهه های ۱۹۲۰ مورد ستایش قرار میدهند تکامل اجتماعی و فرهنگی آن دوران نیست، بلکه امکاناتیست که برای مخالفان سیاسی جهت مبارزه با سوسیالیسم ایجاد شده است. سرمایه داران بخصوص فعالیتهای جدایی طلبانه پیوسته ای را که گروهها و جناههای مختلف در حزب کمونیست در طول دهه های ۱۹۲۰ تحت نام آزادی به آن اختصاص داده بودند مورد ستایش قرار میدهند.

کلیه این گروهها طی سالها تقریباً توسط اشخاصی مشخص با اعضای مانند ترتسکی، زینویف، کامنف، بوخارین، اسمیرنوف، ریاکف، پیاتاکوف، رادک و اسکولنیکوف در راس آنها برای فعالیت در جهت مقابله با احداث سوسیالیسم تشکیل شدند.

برای اقلیت موجود در کمیته مرکزی امکان برپا نمودن سوسیالیسم در روسیه عقب مانده موجود نبود. این موضع ترتسکی بود. در عوض آنها میخواستند از روابط بازاری در انتظار توسعه بین المللی مطلوب، برای اینکه در آینده ای دور به جامعه سوسیالیستی دست یابند استفاده کنند. مثالی دیگر از ریشه تناقضات، نگاه بوخارین به توسعه کشور در سال ۱۹۲۵ است.

در آزمون بوخارین که از اعضای کمیته مرکزی بود در نطقی در مورد سیاست کشاورزی، دهقانان را تشویق نمود که "خود را غنی سازند". این پیام او بود در مورد توسعه کشاورزی در اتحاد جماهیر شوروی.

۲۷ اگر چه بوخارین در این مورد از خود انتقاد نمود و کمیته مرکزی و استالین آنرا شخصاً پذیرفتند اما تئوریه در آنجا وجود داشتند و با انتقاد از خود ناپدید نمیشدند. تنها یک راه جهت غنی شدن وجود داشت و آن از طریق استثمار انسانهای دیگر امکان پذیر بود. این کار را زمینداران بزرگ و کولاکها میتوانند انجام بدهند، بوخارین باید میفهمید که برانگیختن کولاکها جهت غنی ساختن خودشان به معنای افزایش استثمار کشاورزان فقیر بود.

بر اساس این تئوری کشاورزان ثروتمند باید مشاغل جدیدی را برای کشاورزان کوچک فقیر ایجاد مینمودند، همزمان درآمد دولت با دریافت مالیات بیشتر افزایش میافت و بدین ترتیب "چرخها به گردش" میامدند.

سرمایه داری یا سوسیالیسم؟

تضاد میان مخالفان و اکثریت کمیته مرکزی بر سر آینده کشور بود، سرمایه داری یا سوسیالیسم. این سوال موضوع اصلی چهاردهمین کنگره در دسامبر ۱۹۲۵ بود.

کنگره اعلام نمود که اتحاد جماهیر شوروی، "کشور دیکتاتوری پرولتاریا، از همه امکانات لازم جهت برپایی یک جامعه کامل سوسیالیستی برخوردار است". و در ادامه اینکه وظیفه اصلی حزب "مبارزه برای پیروزی ساختمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی بود" ۲۸ .

تصویب رسیده شده به عنوان موضع حزب اعلام شد، موضعی که کلیه اعضاء باید به آن عمل مینمودند.

قطعنامه به طریقی تعیین کننده ادامه توسعه سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی و در حزب کمونیست را تأیید نمود. اما مخالفان مفاد این قطعنامه هرگز دنبال ننمودند. آنها پس از کنگره به روشی سازمان داده شده کار مخالفت با کمیته مرکزی و ساختمان سوسیالیسم را آغاز نمودند.

با گذشت زمان و شواهد ملموس دال بر درستی سیاست کمّتی مرکزی، از جمله، نتیجه شگفت انگیز تولید در طول اولین برنامه پنج ساله، مخالفان هر چه بیشتر منزوی شده و جایگاه خود را در درون حزب و دستگاه دولتی از دست دادند. به مرور زمان کار سازمان داده شده و پنهانی مخالفان هر چه بیشتر به توطئه چینی بر علیه دولت کشور که در آن در نهایت همه چیز، از ترور و خرابکاری تا جاسوسی و همکاری با دشمن [آلمان نازی] مجاز بود، تبدیل شد.

کمبود دانش

در طول دهه های ۱۹۳۰ تضاد دیگری، تضادی با ماهیتی متفاوت، در درون حزب کمونیست وجود داشت. بعنوان ارثیه ای از دهه های ۱۹۲۰، زمانیکه درجه بیسوادی بشدت شدید بود، بروکراتی جایگاه بسیار نیرومندی را در حزب داشت. در طول دهه های ۱۹۲۰ حزب جهت استخدام افراد با سواد گاهی ناگزیر میشد که از توجه به برخی از مسائل مهم چشم پوشی نماید. متأسفانه برخی از آنها بدنبال منافع شخصی به حزب آمده بودند. با گذشت زمان این کارمندان حزبی نیرومندتر شده و در برخی از موارد این بروکراسی حزبی قدرت کارگران را در حزب مورد تهدید قرار داد. عدم وجود کارگران آموزش دیده شرایطی را بوجود آورده بود که در آن بسیاری شهادت از کار بر کنار نمودن سوء استفاده چپان از قدرت یا افراد فاسد را نداشتند، اما آه که چه کارمندان سخنوری پس از گام نهادن قطعی حزب در راه سوسیالیسم، پس از کنگره پانزدهم در دسامبر ۱۹۲۷ زمانیکه مخالفان از نظر سیاسی در هم شکسته شده بودند، مبارزه بر سر قدرت کارگران بر علیه بروکراسی در درون حزب در دستور کار قرار گرفت. استالین، سیدانف و دیگر رفقا در کمیته مرکزی حزب از جمله افراد برجسته ای بودند که در این مبارزه شرکت نمودند. کیروف که ۷ سال بعد ترور شد، اول سپتامبر ۱۹۳۴، یکی از آنها بود. گفته استالین نبرد بر سر "اندیشه انسانها" بود. همراه با کیروف و سیدانف، استالین اعلام نمود که بخش بزرگی از مسئله از طریق تعلیم و تربیت سیاسی اعضا در درون حزب قابل حل شدن بودند، امری که در سالهای پیش روی بصورتی پیوسته از جمله موضوعات اصلی بشمار آمد.

مبارزه بر علیه بروکراسی در دستگاه حزبی

در ژانویه سال ۱۹۳۴ در کنگره هفدهم حزب، مسئله مبارزه با بروکراسی جای خاصی را برای خود اشغال نموده بود. رهبران حزب از طریق تشویق به مطالعه، انتقاد از خود، سازمان دهی مجدد و حمله به بروکراسی در کلیه سطوح، برای تجدید ایده آل کمونیستی مبارزه مینمودند. کنگره زمانی بوقوع پیوست که نتایج باور نکردنی در تولید صنعتی و تعاونیهای کشاورزی حاصل و در تاریخ بعنوان "کنگره پیروز" ثبت شد. استالین در کنگره در نطق خود وضعیت را بدینسان خلاصه نمود: "اتحاد جماهیر شوروی در طی این دوران از بنیان دگرگون شده، عقب ماندگی و لایه های باقیمانده قرون وسطایی را از خود زدوده است و از کشوری با ساختار کشاورزی به کشوری صنعتی تبدیل شده است. از کشوری با کشاورزی کوچک شخصی به کشوری با یک کشاورزی مکانیزه و جمعی تبدیل شده است از کشوری جاهل، بیسواد و غیرمتمدن به کشوری، یا به بیان دقیقتر، در حال تبدیل شدن به کشوریست با فرهنگ و روشنفکر، با پوششی از شبکه های گسترده از مدارس عالی و دبیرستانها، که بر اساس زبان ملل مختلف اتحاد جماهیر شوروی کار میکند.^{۲۹} پس از ترور کیروف در سال ۱۹۳۴ در این جهت گیری تغییر داده نشد، برعکس کمپین برای قدرت اعضای اولیه در حزب و بر علیه کارمندان فاسد در دفاتر حزب تقویت شد. رهبری حزب کنترل بر روی کادرهای برجسته حزبی و انتقاد از خود تاکید نمود. در ادامه رهبری حزب کاربرد صحیح ضوابط حزبی را که بوسیله آن دموکراسی داخلی و مبارزه با سوء استفاده ضمانت میشد مطالبه نمودند. آنها بر افزایش تماس میان رهبران محلی و اعضای حزب نیز تاکید ورزیدند. رهبران حزب بر این عقیده بودند که آشنایی شخصی رهبران محلی با اعضا قدم مهمی بود در راه بیرون آمدن از روشی بروکراتیک و غیر شخصی. در بسیاری از نقاط از جانب رهبران محلی به درخواستهای اعضا و اعتراضات آنان پاسخی مناسب داده نمیشد. پاکسازیهها، تعداد بسیاری از رهبران محلی حزبی متهم به سوء استفاده از قدرت، یا به سادگی، متهم به انفعال و جهالت را بدنبال خود کشید. اما در بسیاری از نقاط کمیته مرکزی بطور اساسی موفق به حل مشکل نشد.

درخواستها به اعضای حزب که رهبران فاسد و بی علاقه را پاکسازی کنند فقط بخشا موفقیت آمیز بود، گاهی ایدا. دستگاههای حزبی گنجایش عظیمی از خود نشان دادند زمانیکه صحبت بر سر دفاع در مقابل انتقاد اعضاء بود.

کامیابیهای اتحاد جماهیر شوروی و تهدیدات آلمان نازی

اینچنین بود وضعیت سیاسی در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در اواسط دهه های ۱۹۳۰. حزب اتحاد جماهیر شوروی را به کسب کامیابیهایی در امر تولید و ساخت جامعه، هر دو در میان کارگران دولت و در روستاها با جنبش نیرومند تعاونیها، هدایت نموده بود. اتحاد جماهیر شوروی به قدرتی در جهان تبدیل شده بود که میتواند بر روی پاهای خود بایستد. زندگی برای کارکنان معمولی آغاز به نشان دادن آنچنان جنبه های زیبایی را نمود که هرگز در گذشته آنها را نشناخته بودند. اما اواسط دهه های ۱۹۳۰ آغاز دستیابی فاشیسم به یک موضع قدرتمند در اروپا نیز بود، تهدیدی که مستقیما موجودیت اتحاد جماهیر شوروی تهدید مینمود. پشتیبانی و تامین مالی شده توسط سرمایه داران بزرگ آلمانی در اواخر دهه های ۱۹۲۰، هیتلر حزب نازیها را بنیان نهاد و پیروزیهای بزرگی را در انتخابات کشوری با نرخ بیکاری بالغ بر ۱۰ میلیون نفر بدست آورد. در ژانویه ۱۹۳۳ هیتلر به عنوان صدر اعظم منصوب شد و نازیها بسرعت قدرت را در آلمان قبضه نمودند. البته دولت اتحاد جماهیر شوروی پیشروی نازیها در آلمان را متذکر شده و باید به طرحهایی در جهت توسعه دفاعی کشور میاندیشیدند. نازیها از جمله با وعده از ریشه کن نمودن کمونیستها و اتحاد جماهیر شوروی قدرت را بدست گرفتند.

نمایش نتایج انتخابات مجلس ۱۹۲۸-۱۹۳۲ در آلمان در رای گیری میلیونی^{۳۰} پنج حزب بزرگ. بیکاری در طی این دوران نیز محاسبه شده است.

۱۹۳۴	۱۹۳۲	۱۹۳۲	۱۹۳۲	۱۹۳۱	۱۹۳۰	۱۹۲۸	۱۹۲۴	
	۶ نوامبر		۳۱ جولای		۱۴ سپتامبر	۲۰ می		
	۷،۳		۸،۰		۸،۶	۹،۱		سوسیال دمکراتها
	۶،۰		۵،۳		۴،۶	۳،۳		کمونیستها
	۵،۳		۵،۸		۵،۲	۴،۷		مرکز
	۳،۰		۲،۲		۲،۵	۴،۴		ناسیونالیستها
	۱۱،۷		۱۳،۷		۶،۴	۰،۸		نازیها
۱۰ میلیون		۶ میلیون		۴ میلیون			۲ میلیون	بیکاری

نمایش نتایج انتخابات پارلمان ۱۹۲۸-۳۲ در آلمان^{۳۱} تعداد کرسیهای پارلمان

۱۹۳۳	۱۹۳۲	۱۹۳۲	۱۹۳۰	۱۹۲۸	
۴ مارس	۶ نوامبر	۳۱ جولای	۱۴ سپتامبر	۲۰ می	
۱۲۰	۱۲۱	۱۳۳	۱۴۳	۱۵۳	سوسیال دمکراتها
۸۱	۱۰۰	۸۹	۷۷	۵۴	کمونیستها
۷۳	۷۱	۷۵	۶۸	۶۲	مرکز
۵۲	۵۱	۳۷	۴۱	۷۳	ناسیونالیستها
۲۸۸	۱۹۶	۲۳۰	۱۰۷	۱۲	نازیها
۱۹	۱۹	۲۲	۱۹	۱۶	حزب مردم باواریا
۲	۱۱	۷	۳۰	۴۵	حزب مردم آلمان
۵	۲	۴	۲۰	۲۵	جدایی خواهان آلمان
۰	۲	۲	۲۳	۲۳	حزب اقتصاد آلمان
۷	۹	۹	۴۹	۲۸	بقیه احزاب
۶۴۷	۵۸۲	۶۰۸	۵۷۷	۴۹۱	مجموع

توجه داشته باشید که هیتلر در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ قدرت را بدست گرفت و اینکه انتخابات در ۴ مارس ۱۹۳۳ زمانیکه نازیها در قدرت بودند انجام گرفت. این آخرین انتخاباتی بود که با شرکت تعداد بسیاری از احزاب صورت گرفت. نازیها یک هفته قبل از آغاز انتخابات کمونیستها را در DKP به دروغ متهم نمودند که در تاریخ ۲۷ فوریه پارلمان را در برلین به آتش کشیده بودند. در طی هفته های انتخابات DKP بصورت بیرحمانه ای ممنوع اعلام شد. در زمان برگذاری انتخابات هزاران تن از اعضای DKP در اردوگاههای کار اجباری زندانی و صدها تن از رفقای برجسته بوسیله گشتاپو ترور شدند.

با اینحال و با توجه به شرایط، نتیجه انتخابات برای DKP بسیار موفقیت آمیز بود: ۴،۶ میلیون رای. بدلیل آزادی محدودی که در پایان دهه های ۱۹۲۰ در آلمان وجود داشت و تا بدست گیری قدرت توسط هیتلر کمونیستها توانستند حمایت بخش بزرگی از کارگران آلمانی را در مبارزه طبقاتی خود، طبقه در مقابل طبقه، جلب خود نمایند. همزمان از محبوبیت سوسیال دمکراتهای آلمانی بخاطر سیاست همکاری طبقاتیشان بشدت کاسته شد.

آلمان نازی تهدیدی بود بر علیه اتحاد جماهیر شوروی که هر ساله قدرت نظامیش افزایش میافت. در اواسط دهه های ۱۹۳۰ هیتلر به کلیه معاهدات بین المللی که تسلیحات آلمان را محدود مینمود بی اعتنایی نمود و بر آن بود که کشور را به یکی از نیرومندترین ارتشهای اروپا تبدیل نماید. در سال ۱۹۳۷ در مقابل ۲۰۰۰ فروند هواپیمای نظامی آلمان نازی، فرانسه فقط دارای ۱۳۰۰ فروند هواپیما نظامی و صاحب نیمی از تعداد هواپیمای بمب افکن آلمان بود. در فرانسه بیش از چند صد دستگاهی تانک وجود نداشت اما آلمان در همان زمان هزاران نمونه آنرا در اختیار داشت. اتحاد جماهیر شوروی به سهم خود بازسازی نظامی عظیمی را بعنوان بخشی از آمادگیهای نظامی بر علیه آلمان نازی آغاز نموده بود.

بودجه سال ۱۹۳۷ جهت بازسازی ارتش اتحاد جماهیر شوروی دو برابر بودجه نظامی هر دو کشور انگلستان و فرانسه بود. بیش از هر زمان دیگری اتحاد جماهیر شوروی به حزب کمونیست بالنده ای نیاز داشت که بتواند جامعه را در جنگ دفاعی که آنها به خوبی از وقوع آن اطلاع داشتند هدایت نماید. به همین دلیل مبارزه با بروکراسی و فساد در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، برای حزبی که در حقیقت توسط اعضای اولیه هدایت میشد، تبدیل به مسئله ای مهم شد.

دادگاه بر علیه مرکز ترسکی - زینویف ۱۹-۲۴ اوت ۱۹۳۶ (دادگاه زینویف - کامنف)

پس از دادگاه قاتل کیروف، Nikolajev، و گروه تروریستی لنینگراد بعلاوه دادگاه زینویف، کامنف و دیگران در ژانویه ۱۹۳۵، سوءظن در این مورد که در اتحاد جماهیر شوروی گروههای اپوزیسیونی بیشتری وجود داشتند برانگیخته شد، گروههایی که ترور و حملات را طراحی مینمودند و اینکه بخشی از توطئه ای بودند که هدفشان سرنگونی دولت اتحاد جماهیر شوروی بود. بد گمانیهایی که در جریان تحقیقات از گروه لنینگرادی Nikolajev و ارتباطات آن با گروه زینویف-کامنف توسعه یافته بود، نشان از این داشت که این گروههای تروریستی دارای یک وجه مشترک بودند - آنها از جانب مرکزی الهام گرفته و رهبری میشدند که اعضای مهم آن را اپوزیسیون محکوم شده به زندان و تبعید در دادگاه زینویف - کامنف در ژانویه ۱۹۳۵ تشکیل میدادند.

در شرایط حاکم بر آنزمان اتحاد جماهیر شوروی این امر از اهمیت بسیار مهمی برخوردار بود. لحظه ای حیاتی، با توجه به تهدیدات آلمان نازی، در عوض باید افکار بسوی تلاشی مشترک جهت ساختن و مجهز نمودن کشور برای مقابله با نازیسم هدایت میشد. در اواسط سال ۱۹۳۵ فرایند تحقیقاتی جدیدی بر علیه سیاستمداران بلند پایه قدیمی و کارمندان گروه زینویف - کامنف و فعالیتهای آنان طی سالهای قبل به جریان افتاد. این فرایند در سال ۱۹۳۶ در دادگاهی بر علیه مرکز ترسکی - زینویف یا "مرکز مسکو" نتیجه داد.

۱۶ نفر از ترسکیستهای قدیمی و هواداران زینویف، اغلب آنها کارمندان بلند پایه قدیمی در حزب کمونیست و دولت، (زینویف، کامنف، Jevdokimov، آی. اسمیرنوف، بایاکوف،

Pikel، Reingold، Golzman، Dreitzer، Mratjkovski، Ter- Vaganjan، Olberg، Berman-Jurip، Fritz David [Krugljanski]، M. Lurie، N. Lurie،

متهم شدند به اینکه، با همدستی با سازمان ترسکی در آلمان نازی، خرابکاری، جاسوسی،

فعالیت‌های تروریستی و حمله به شخصیت‌های برجسته را در دولت اتحاد جماهیر شوروی و حزب کمونیست سازماندهی نموده بودند.

مخالفان سیاسی قدیمی به اعمال خشونت سازمان داده شده روی آورده بودند. شکست خورده در رای گیری حزبی سال ۱۹۲۷ در مورد موضع سیاسی حزب، که مخالفان در آن کمتر از یک درصد از آرا را بدست آوردند، متهمان خشونت و کودتای دولتی را به عنوان تنها امکان دستیابی به قدرت سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی انتخاب نموده بودند. نتایج خیره کننده از تولید اولین برنامه پنج ساله و کشاورزی تعاونی متهمان را از لحاظ سیاسی منزوی تر نموده بود. نتایج تولید دیگر جایی را برای یک برنامه سیاسی بر علیه دولت باقی نگذاشته بود.

ترور سازمان داده شده

اینها عباراتیست که کامنف در طول تحقیقات بکار برد. "امید ما این بود که کشور در حل موانعی که با آن دست به گریبان بود شکست بخوره، اینکه وضعیت بحرانی در اقتصاد و ورشکستگی سیاست اقتصادی رهبری حزب از همان نیمه اول ۱۹۳۲، کشور را بصورتی واضح و روشن دچار ورشکستگی بکند.

تحت رهبری کمیته مرکزی حزب کمونیست، با غلبه بر تمام موانع، کشور با پیروزی در راه رونق اقتصادی به جلو پیشرفت میکرد. ما نخواسته اونو میدیدیم. آنها میتونستن تصور کنند که ما باید از مبارزه دست برمیداشتم. اما منطق مبارزاتی ضد انقلاب، آن تلاش بی منطق آشکار بخاطر بدست آوردن قدرت، ما را به جهت دیگه ای برد. با پیروزی به همه سختیا، اون سیاستی که کمیته مرکزی تو اون پیروز شد، موج خشم و نفرت جدیدی رو بر ضد رهبری حزب و بیشتر از همه بر ضد استالین بوجود آورد.

برای متهمان استفاده از هر گونه وسیله ای برای مبارزه با دولت استالین مجاز بود یا همانطور که زینویف در یکی از جلسات گروه در سال ۱۹۳۲ گفت "مارکسیسم یقینا با ترور مخالفه، اما در حال حاضر اونا باید از این موضوع چشم پوشی کنن".^{۳۳}

از جمله متهمان اعتراف نمودند که این مرکز ترسکی - زینویف بود که فرمان ترور کیروف را صادر نموده بود. جزئیات حمله ناموفق به استالین و Vorosjilov نیز آشکار شد. همزمان معلوم شد که حمله جدیدی بر علیه آنها و بر علیه سیدانف، Kaganovitj و دیگران طراحی شده بود. در دادگاه طرح یک کودتای دولتی نیز افشاء شد.

ترتسکی در مرکز

در طول دادگاهی که علنی بود، دادگاهی که توسط گروهی از سیاستمداران و رسانه های خبری جهان نظارت میشد و متهمان توانستند در جریان آن آزادانه صحبت کنند، مسائل غیرمنتظره بسیاری افشاء شد. برای مثال نشان داده شد که آن شخص برجسته در توطئه ها ترتسکی بود که از خارج دستور العمل ارسال مینمود و حمله به اعضای دولت اتحاد جماهیر شوروی و خرابکاری و عملیات تروریستی را مطالبه میکرد. بر اساس اظهارات متهمان در دادگاه، ترتسکی بارها جهت برقراری ارتباطی مستقیم با بخشی از اعضای گروه از تبعیدگاه خود به برلین و کپنهاک آمده بود. در ضمن طرحهای تروریستی ترتسکی بر علیه دولت اتحاد جماهیر شوروی توسط پسر او لئو سدوف که در برلین زندگی میکرد و مرکز این توطئه بود رهبری میشد.

سه تن از ۱۶ متهم در دادگاه مرکز ترتسکی - زینویف (Golzman ، Dreitzer، I. Smirnov) بارها جهت انجام ماموریت‌هایی به برلین یا کپنهاک رفته و در آنجا فرصت را غنیمت شمرده و با ترتسکی یا سدوف ملاقات کرده بودند. آنها در آنجا از سدوف در مورد ترور و اقدامات تروریستی در اتحاد جماهیر شوروی مستقیماً دستورالعمل‌هایی دریافت نموده بودند.

پنج تن از ۱۶ متهم (اولدبرگ، برمان - یورین، فریتز داوید [Krugljanski]، M. Lurie، N. Lurie) در آلمان نازی زندگی میکردند و توسط ترتسکی جهت به اجرا گذاشتن ترور به اتحاد جماهیر شوروی فرستاده شده بودند. بخشی جهت تهیه پاسپورت، اسلحه و دیگر تجهیزات از گشتاپو کمک گرفته بودند. در دادگاه این امر که در سال ۱۹۳۳ با توافق ترتسکی ارتباطی سازمان داده شده میان ترتسکیستهای آلمانی و گشتاپو برقرار شده بود مورد تایید قرار گرفت. در جریان ورودشان به اتحاد جماهیر شوروی بسیاری از آنها از جاسوسان نازی که گشتاپو در اتحاد جماهیر شوروی جای داده بود کمک دریافت نموده بودند. دادگاه بر علیه متهمان مرکز

ترتسکی - زینویف با محکومیت کلیه مجرمان به پایان رسید. دادگاه آن ۱۶ متهم را مجرم شناخته و آنها را به اشد مجازات: اعدام و مصادره همه اموال شخصی‌یشان محکوم نمود.^{۳۴}

ارتباطات در حزب کمونیست

در طول دادگاه معلوم شد که شخصیت‌های رهبری کننده مرکز ترور، زینویف، کامنف و Reingold، جهت مقاصد توطئه آمیز، در ارتباط با اعضای بلند پایه حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در ارتباط بوده اند. این خبر از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود. آیا کارمندان بلند پایه حزبی میخواستند که در توطئه ای بر علیه حزب شرکت کنند؟ توطئه ای با هدف خرابکاری، ترور و جنایت؟

بدلیل افشای این امر دادستان Vysjinskij در خوده دادگاه، ۲۱ اوت، اعلام نمود که او "دستور بررسی اتهامات وارده بر تومسکی، ریکف، بوخارین، اوگلانف، رادک و پیاتاکوف" را صادر نموده است، و اینکه میخواست "مراجع قانونی با توجه به نتایج تحقیقات اجازه دهند که موضوع مسیر قانونی خود را طی کند". حتی Sokolnikov و Serebrjakov که نام آنها در دادگاه برده شده بود، "باید تحت پیگرد قانونی قرار می‌گرفتند"^{۳۵}. حتی ژنرال پیوتنا، یک ترتسکیست قدیمی، در طول دادگاه بعنوان یک فعال در عملیات تروریستی ترتسکیستها مورد اشاره قرار گرفت. گروه سیاستمداران حاضر در دادگاه، مجموعه ای از سیاستمداران واقعی سرمایه داری و ضد سوسیالیستها، در مورد صداقت، بیطرفی و درجه درستی دادگاه تردید نمودند.

یکی از حقوقدانان بین المللی و معروف آنزمان، قاضی دنیس نوول پریت، عضو پارلمان انگلستان، در تمام طول دادگاه حاضر شد و بعدها در مورد آن در روزنامه لندن News Chronicle نوشت. او تحصیلات حقوقی خود را در دانشگاه وینچستر و لندن گذرانده بود و رسیدگی به دعوای حقوقی را در آلمان، سوئیس، اسپانیا و اتحاد جماهیر شوروی مورد مطالعه قرار داده بود.

او به خوبی از وضعیت دادگاههای اتحاد جماهیر شوروی با خبر بود. قاضی پریت در News Chonicle در مورد بیطرفی و اعتبار دادگاه شهادت داد. بر اساس اظهارات او اتهامات وارده بر متهمان در دادگاه به اثبات رسید. حتی بعدها قاضی پریت در نوشته ای با تیتل The Zinoviev Trial "دادگاه زینویف" در مباحث عمومی، به کسانی که در مورد صحت دادگاه تردید داشتند حمله کرد. این نوشته به زبان سوئدی ترجمه شد و در سال ۱۹۳۷ توسط

Arbetarkultur "فرهنگ کارگر" به نام

Sinovjev och Kamenjev inför Folkets Domstol "زینویف و کامنف در دادگاه خلق" منتشر شد. در اینجا جایز است که بخاطر دل‌بستگیهای تاریخی مخصوص درک قاضی پریت را در مورد این مسئله عرضه نماییم.

کمپین دروغها بر علیه اتحاد جماهیر شوروی بیش از هر زمان دیگر است. ما به خود حق میدهم که در اینجا نقل قولهای طولانی قاضی پریت را از نوشته ۵۰ صفحه ایش عرضه نماییم. در ضمن تجزیه و تحلیل او از دادگاه در مورد محاکمات سیاسی پس از آن در سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ نیز قابل کاربرد است بدلیل اینکه اشکال آن، همه بر اساس عرف و عادات اتحاد جماهیر شوروی، همواره یکسان بوده است. به ما اجازه دهید که نظرات یک حقوقدان انگلیسی را خوانده و ببینیم که او در مورد روند حقوقی در اتحاد جماهیر شوروی چه چیزی را دارد که به ما ارائه بدهد.

"زینویف و کامنف در دادگاه خلق" نوشته N. Pritt^{۳۶}

"آن متداولترین و مهمترین اظهار نظرات انتقادی، که مطرح شده اند و احتمالاً هستند، اینست که این باورنکردنیست که انسانهایی، مانند افراد مورد سوال، بصورتی آشکار و صریح به این چنین جرمی جدی اعتراف نموده باشند.

به این ترتیب در این زمینه، افکار به سویی سوق داده میشوند که این اعترافها از طریق "اعمال فشار" یا دیگر روشهای غیر انسانی گرفته شده اند ----- روشن است که مدارک ارائه شده، مدارکی که متهمان با آنها مواجه شده و فرصت بررسی و موضع گیری در مقابل آنها را یافتند، مدارکی بودند انکار ناپذیر، و بر همین اساس آنها انتخاب نمودند که به گناهان خود اعتراف نمایند. آنها افرادی با هوش و با تجربه بودند، و گفتند که خطاکارند، در نتیجه به خوبی میتوان گفت که مسئله بطور کامل حل شده بود.

اما برای بسیاری از منتقدان قضیه بدین نحو آغاز میشود، که اعترافات میتوانند، از طریق استفاده از خشونت، تهدیدات تا وعده ها گرفته شده باشند ----- اما در این مورد کوچکترین مدرکی دال بر استفاده از چیزی مشابه آن وجود داشته است؟ ---- بنا بر دلایل مختلف برای من واضح است که کسی به گونه ای ناممکن میتواند در مورد گرفتن اعترافات اجباری صحبت کند. در مورد اغلب این متهمان باید بیاد بیاوریم که صحبت بر سر انقلابیونی سرسخت و بسیار با تجربه است، مردانی دانشمند و دانا، از روی تجربیات شخصی، آشنا با انواع مختلف زندانها و روشهای تحقیقاتی و حتی و بیش از هر چیز آشنا با روحیه و مواضع ارگانهای دولتی که اتهامات آنها را بررسی مینمودند.

اگر کمیساریای خلق در امور داخلی، که به اطلاعات و کارمندان در G.P.U دسترسی داشت، اعترافات را از طریق دادن وعده های کاذبی از قبیل احکام ملایم گرفته باشد، یقینا هیچکس به جز آن انقلابیونی با تجربه ای که من دیدم بر روی نیمکت متهمان در مسکو نشسته بودند شایسته این نیستند که در مورد بی ارزش بودن کامل این وعده ها، تحت چنین شرایطی مانند این دادگاه، قضاوت نمایند.

یکبار دیگر، اگر معمول بود که کمیساریای خلق اعترافات را با توسل به خشونت موجب گشته باشد، هیچ چیز بهتر از این نبود که این افراد در مقال خشونت مقاومت نموده و پس از آن در مقابل تمام جهان افشاء مینمودند که با آنان چگونه رفتار شده بود، با امیدواری کامل که بدین طریق دشمنان خود را بی اعتبار نموده و همدردی جهان را جلب خود مینمودند. اگر جهت گرفتن اعتراف از برخی از این افراد از نوعی ترفند و یا شوخی استفاده شده باشد، یقینا این بیش از هر چیز دیگری بر روی زمین مناسبتر بود که آنها را کشف نموده و توطئه را خنثی مینمودند. به هر حال برای کسی که مذاکرات را در دادگاه دنبال نموده آشکار بود، که اعترافات شفاهی که در آنجا روی داد به گونه ای ناممکن میتوانست تحمیل شده و از حفظ شده باشند. بدون شک این امر از توانایی ذهنی یک انسان معمولی خارج است که در یکچنین نمایش مسخره ای شرکت کند.

اگر مسئله تنها بر سر تعداد اندکی، "حقایق" مشخص بود که میتوانست توسط یک یا دو نفر آموزش داده شده و خوانده شوند، اما در این دادگاه ۱۶ نفر متهم بودند، و در موارد بسیاری از مکالمات پراکنده و حوادث شنیده شده، که در مناطقی مختلف به فاصله هزار میل انجام گرفته بود که در هر یک این یا آن، دو، سه یا چهار تن از متهمان دخالت داشته اند. من مطمئن نیستم که بیش از یک یا دو تن از متهمان میتوانند نقش خود را بدون خیانت به کل توطئه در یکچنین نمایش مصقره ای ایفا نمایند ----- در جریان تحقیقات، زمانیکه یکی از متهمان چیزی میگفت که به نفر دیگر مربوط میشد یا چیزی را نفی مینمود، که دیگری ادعا مینمود، میتوانست رخ بدهد که آن دیگری بصورتی خود بخودی برمیخاست و یا توسط دادستان به جلو فراخوانده میشد، و به این ترتیب مسئله مورد اختلاف طی یک سوال و جواب سریع روشن میشد، اظهارات و ضد اظهارات.

تمرینات ماهانه، رهبری شده توسط یکی از برجسته ترین هنرپیشگان، نمیتوانست شرکت کنندگان در دادگاهی کاذب را در شرایطی قرار دهد که بمدت ده دقیقه چنین مبارزه ای را بدون اینکه کاذب بودن آن مشخص شود تحمل نماید ---- اینکه این روش تحقیقاتی استفاده شد، بدون اینکه کسی از شنوندگان منتقد حاضر نوایی ناهمگون را احساس نماید، نمایشی بسیار متقاعد کننده از حقیقی بودن یک پرونده بود ---- تفسیر یک مفسر روزنامه چاپ یکشنبه (در مقایسه با منتقدانی که فاصله بسیاری با سالن دادگاه دارند، تذکرات من.) تاثیر بهتری بر روی من گذاشت، زمانیکه اعلام نمود: "این بیفایده است که تصور کنیم این دادگاه قلابی و اتهامات طراحی شده بودند. بیانیه ادعایی دولت بر علیه متهمان واقعی بود."

مدرک کاملاً مهم دیگری در مورد واقعی بودن اعترافات فقدان کامل دادگاه هابست که در کلیه کشورها پدیده ایست عمومی، پدیده ای که بر اساس آن مردم عادت دارند نشانه هایی ببینند دال بر اینکه که اعترافات به گونه ای غیر انسانی گرفته شده اند، به عبارت دیگر تلاشهای متهم در فرصتی مناسب جهت باز پس گرفتن بخشی از اعترافات و یا کلیه اعترافات خود در جریان برقراری دادگاه.

باید خاطر نشان نمود که جهت انجام یک چنین عقب نشینی اگر به فراست و یا شجاعت نیاز بود، متهمان این دادگاه صاحب هر دو آنها بودند. برای اینکه متهمان پی ببرند که شانس رهایی از حکم اعدام، لااقل برای اغلب آنها، داشتن تجربه و یا عقل سلیم بود، متهمان تا زمانی که آنها قابل برگشت و قابل تکذیب باقی مانده بودند، احتمالاً مالک اعترافات خود بودند.

و دانستن این امر میتواند ارزشمند باشد که آنها فرصتهای بسیاری را در اختیار داشتند که اعترافات خود را پس بگیرند. آنها میتوانند آنها را بلافاصله پس از خواندن کیفرخواست انجام دهند. طی سه روز اول هر یک از آنها مورد بازجویی قرار گرفتند و میتوانند اعترافات خود را پس بگیرند، با اینحال از انجام آن امتناع ورزیدند.

حتی بیشتر، در طول تحقیقات هر یک از آن متهمان، در حالیکه بازجویی با برخی از آنها جریان داشت، حق داشتند که در صورت تمایل از جای خود برخاسته و در دادگاه صحبت کنند و تازمانی که مایل بودند توضیح دهند، مخالفت کنند، تایید کنند و یا اظهارات خود را تصحیح نمایند.

در ادامه، زمانی که تحقیقات تمام میشد و قبل از سخنان پایانی دادستان، هر یک از ۱۶ متهم فراخوانده میشدند برای اینکه، در تطابق با روش معمول، از خود دفاع کنند.

بطور قابل درک و طبیعی، با توجه به اینکه آنها به معنای واقعی کلمه در جستجوی دفاع از خود برنیامدند و اینکه قوانین عمومی آئین دادرسی همواره سخنان آخر متهم را به رسمیت میشناسد، آنها در آن لحظه، زمانی که دادستان از این امکان برخوردار بود که به سخنان آنان پاسخ دهد، از سخن گفتن امتناع ورزیدند.

آنها حرفهایی را که مایل به بیان آن بودند برای لحظه ای ذخیره نمودند که اجازه بیان "آخرین سخنان" به آنان داده شد. و زمانی که بالاخره دادستان سخنان پایانی خود را ایراد نموده بود، پرمعنا در ماهیت هر چند آرام و بسیار کنترل شده در شکل، هر یک از آن ۱۶ تن حق بیان سخنان آخر خود را داشتند، با این حق که در آزادی کامل و تا هر زمانی که مایل بودند در دادگاه سخن بگویند. البته آنها از این حق استفاده نمودند. برخی از آنان برای مدت کوتاهی و برخی برای مدتی طولانیتری صحبت کردند، برخی از آنان روی خود را به دادگاه نموده و صحبت کردند، تو گویی که این وظیفه آنان بود که این کار را بکنند، و برخی با بی تفاوتی روی برگردانده و با حضار حاضر در دادگاه سخن گفتند، بدون اینکه آنان را به همین دلیل به ایجاد اخلاق در نظم فراخوانند.

متهمان طی این سخنرانیها حتی از یک دهم درصد از زمان پذیرفته شده از جانب دادستان و دادگاه استفاده نکردند. از اینکه این افراد مجهز، با تجربه و، اگر چه شجاعان تبهکار از هیچیک از این فرصتها در جهت اشاره کوچکی (بجز Holzman که تا اندازه ای در جریان آغازین دادگاه مانند اسمیرنوف شرکت مستقیم در علمیات تروریستی را تکذیب نموده بود، اگر چه او در طول تحقیقات به انجام عملیاتی از این دست اعتراف کرده بود) به اینکه بصورتی غیر عادلانه با آنها رفتار شده بود استفاده نکردند و یا اینکه خواهان فراخواندن قسمتی از اعترافات خود نشدند، نتیجه دیگری بجز این نمیتوان گرفت که آنها اعتراف نمودند بدلیل اینکه گناهکار بودند، و تهدید، وعده و یا شکنجه ای در کار نبوده است. و این در زمانی که آنها، و این مهمترین بخش مسئله را تشکیل میدهد، حتی پس از اینکه دادستان در وضعیتی بسیار تاسف آور برای همه آنها تقاضای اجرای حکم اعدام را نموده بود و نه بیشتر از یک تا دو نفر از آنها نمیتوانستند امیدی به کمترین ترحم را داشته باشند.

سفارت سوئد در مسکو

دانستن اینکه سفارت سوئد در مسکو چه گزارشی را به وزارت امور خارجه در استکهلم در مورد وضعیت اتحاد جماهیر شوروی در جریان روزهای محاکمات در اوت ۱۹۳۶ ارسال نمود میتواند جالب باشد.

به ما اجازه بدهید دو نظر کوتاه را از این گزارش بلند بالا به وزارت تکثیر نماییم. توجه کنید که این سند توسط یک فرد تضمینی دست راستی با تمام پیش داوریهایی که یک چنین فردی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی و سوسیالیسم میتواند داشته باشد نوشته شده اند. اولین نظر در مورد وضعیت سیاسی در کشور سخن میگوید.

"ماموریت اعلیحضرت به وزات امور خارجه به پادشاه ارائه میشود.
مسکو ۲۴ سپتامبر ۱۹۳۶

Eric Gyllenstierna (سفیر)

محرمانه

در مورد تفتیش عقاید در حزب کمونیست

(۱۱ صفحه، اینجا پایان صفحه ۱۰، یادداشت من، M.S.)

شاید که بالاخره باید یادآوری شود - اگر چه احتمالاً بیهوده است - که آن داستنهاى جعلی برای تمجید از خود در ارتباط با محاکمات اوت که در سطح وسیعی در مطبوعات خارجی منتشر میشوند،

اینگونه طراحی شده بودند که به مردم زود باور اینچنین بقبولانند که کشور اتحاد جماهیر شوروی در حال انقراض بود، که اینها و امثال این روزنامه نگاران افراطی با واقعیات بیگانه اند، اگر، با اینحال، در مواردی استثنایی، آنها بتوانند نوعی ارتباط را میان تبلیغات جنگی در مطبوعات خارجی و برخی از حقایق در اتحاد جماهیر شوروی ردیابی نمایند.^{۳۷}

در طی روزهای محاکمات تحریکات کشورهای سرمایه داری بر علیه اتحاد جماهیر شوروی چنان بعد گسترده ای، بشکل کمپین سازمان داده شده در مطبوعات، بخود گرفت که سفارت سوئد در مسکو بالاجبار اینچنین احساس نمود که آنها را در مقابل وزارت امور خارجه، جهت اجتناب از قضاوت‌های غیره منصفانه بزرگ در مورد اتحاد جماهیر شوروی انکار نماید.

نقل قول بعدی در مورد فرایند دادگاهها و در مورد جرائم متهمان صحبت میکند. پس از آشفته شدن از رفتار دادگاه بر علیه این افراد خوش قلب سفیر Gyllenstierna با اینحال ناگزیر به تایید این امر بود که تروریسم در پس حوادث وجود داشته است.

سفارت سوئد

"مسکو ۲۵ سپتامبر ۱۹۳۶

محاکمات توطئه گران بزرگ

محرمانه

(۸ صفحه، در اینجا ص ۳، یاداشتهای من، M.S.)

لیکن این البته گفته نشده است، که آن متهمان (زینویف و کامنف، یاداشتهای من، M.S.) میتوانستند خود را از هر گونه سوءظنی آزاد سازند اگر آنها با برخی از طرحهای کم و بیش تدوین شده سر و کار داشتند که هدفش سرنگون نمودن رهبران منفور دولت فعلی، با استالین در راس آن، جهت کسب قدرت برای خودشان بود. اینکه چنین طرحهایی تا این اندازه از یک فعالیت توطئه آمیز آشکار نیز احاطه شده بودند، اینکه توسل به اینگونه روشهای تروریستی، همچنین محتمل به نظر میرسند، حداقل در میان محافل داخلی ناخشنود مورد بحث و گفتگو قرار میگیرند.^{۳۸}

دادگاه بر علیه مرکز ضد شوروی ترسکیستی

۲۳-۳۰ ۱۹۳۷ (دادگاه پیاتاکوف-رادک)

در بسیاری از مناطق از ایده یک حزب بالنده برهبری اعضای اولیه استقبال نشد. برای مخالفان سیاسی در درون حزب که با گروه ترسکی در خارج متحد شده بودند یک حزب کارگری واقعی تهدیدی بود بر علیه موجودیت آنها. توطئه بر علیه رهبری حزب بصورتی مخفیانه پس از شکست در رای گیری حزبی سال ۱۹۲۷ ادامه داشت. اما پس از ترور کیروف در دسامبر ۱۹۳۴ جامعه مراقب بود و شرایط برای توطئه گران جهت دستیابی به مقاصدشان بسیار دشوار شده بود. همزمان موفقیتها در زندگی اقتصادی کشور و نتایج حاصله از اولین برنامه پنج ساله و تعاونیهای کشاورزی اتحاد میان گروههای توطئه گر را در هم شکسته بود. بخشی از آنها که سالها بصورتی مخفیانه جهت سرنگونی دولت اتحاد جماهیر شوروی و جامعه سوسیالیستی فعالیت نموده بودند نمیتوانستند تحت تاثیر نتایج تولید، که صحت آن در سیاست کمته مرکزی به اثبات رسیده بود، قرار نگیرند. اکنون دیگر مسئله فقط بر سر تنوری نبود، بلکه آنها در حقیقت توانستند نتایج را در زندگی عملی ببینند. شکاف در میان گروههای توطئه گر به پلیس یاری نمود که اطلاعات هر چه بیشتری را در مورد فعالیتها این گروهها بدست آورند. توطئه گران نادم اطلاعاتی را که عواقب غیر منتظره ای را در بر داشتند عرضه نمودند.

به جرائم خود اعتراف کرد

در ژانویه ۱۹۳۷ به دلیل محاکمه ۱۷ تن از کارمند بلند پایه دولت در دادگاه عالی نظامی اتحاد جماهیر شوروی، به جرم خیانت به کشور، هنگامه عظیمی برپا شد. (پیاتاکوف، Sokolnikov، رادک، نورکین، Serebrjakov، Livschitz، مورالف، Drobnis، Boguslavski، Rataitjak، Knjasev، نورکین، Sjestov، Turok، Hrasje، Pusjin، و آرنولد). پیاتاکوف، Sokolnikov، رادک و Serebrjakov شخصیت‌های اصلی مرکزیت سازمان را تشکیل میدادند. در جریان دادگاه عمومی در مسکو متهمان به جرائمی که مرتکب شده بودند اقرار

نموده و در مورد فعالیتهای خود و دیگر شرکت کننده گان سخن گفتند. آن ۱۷ کارمند متهم از اعضای یک سازمان سری بودند که با گروهی که توسط گروه ترسکی در آلمان رهبری میشد تماس داشتند. هدف اصلی این سازمان سری آماده سازی شرایط جهت سرنگونی دولت اتحاد جماهیر شوروی با استفاده از خشونت بود. دزدی از منابع مالی دولت، جاسوسی، خرابکاری و عملیات تروریستی بخشی از فعالیتهای این گروه را تشکیل میداد.

دانستن اینکه در بازجویی پیاتاکوف، رهبر مهم مرکز، در خلال دادگاه عمومی چه گفته شد از اهمیت بسیاری برخوردار است. پیاتاکوف احساس پشیمانی میکرد، احساس میکرد که ترسکی او را فریب داده بود و به خوبی فهمیده بود که جرم او از طبیعت و درجه ای بود که هیچکس قادر نبود او را از محکوم شدن به مرگ نجات دهد. پیاتاکوف در دادگاه اطلاعات مهمی را در مورد توطئه های ترسکیستی که او همراه با رادک، اسمیرنوف و Serebrjakov رهبری نموده بود ارائه داد.

پیاتاکوف یک ترسکیست قدیمی بود که در سال ۱۹۲۸ از گروه ترسکی خارج شده بود. در سال ۱۹۳۱ او کارمند بلند پایه دولت در شورای عالی عمومی خانواده و رئیس هیئت مدیره صنعت شیمی بود. تقریباً یکسال بعد او قرار بود که به معاونت کمیساریای مردمی اتحاد جماهیر شوروی در صنایع سنگین برگزیده شود. او در مورد بسیاری از طرحهای صنعتی در خلال اولین و بخشا دومین، برنامه پنج ساله تصمیم گرفته بود. او برای نابود نمودن ساختمان سوسیالیسم امکانات بسیاری را در اختیار داشت و همانطور که خواهیم دید از آنها استفاده کرد. کلیه نقل قولهایی را که خواهیم دید از پروتکل دادگاه عمومی گرفته شده اند که به سوندی ترجمه شده و بعنوان یک کتاب توسط "فرهنگ کارگر" Arbetarkultur " در سال ۱۹۳۷ منتشر شد.

بازگشت دوباره پیاتاکوف به ترسکیسم

پیاتاکوف در دادگاه گفت که او توسط ایی اسمیرنوف، که او را بخوبی از دوران فعالیتهای ترسکیستی دهه های ۱۹۲۰ میشناخت، دوباره به عضویت سازمان ترسکیستها در آمد. این مسئله طی انجام ماموریتی به برلین در بهار/تابستان ۱۹۳۱ که پیاتاکوف چند ماهی را در آنجا بسر برده بود اتفاق افتاد. ماموریت پیاتاکوف آن بار در برلین این بود که ماشین الات سنگین و آسانسور برای صنایع معدن ذغال سنگ شوروی خریداری کند. ایوان اسمیرنوف نیز عضو این هئیت اعزامی بود. طی دورانی که افسر ارتش سرخ بود او در گارد ترسکی موقعیتی رهبری کننده داشت. حتی دیگر ترسکیستهای قدیمی مانند لوگینوف، موسکالف و Sjestov نیز عضو این هئیت بودند.

سیاست دولت اتحاد جماهیر شوروی که، پس از جنگهای سخت بر علیه مخالفان در پایان دهه های ۱۹۲۰، فرصت جدیدی را به کلیه کسانی که به نفع مخالفان در مقابل ساختمان سوسیالیسم ایستاده بودند، اعطا نماید چندان موفقیت آمیز نبود. کلیه این ترسکیستها و دیگران که به سیاستهای دست راستی و آن گروهی که اصطلاحاً گروه چپ در حزب نامیده میشدند تعلق داشتند، کسانی که با دولت اتحاد جماهیر شوروی مبارزه نموده بودند، اجازه یافتند که مشاغل ارشد خود را حفظ و یا دوباره بدست آورند، امری که در خلال دهه های ۱۹۳۰ صدمات فراوانی را بر اتحاد جماهیر شوروی ایجاد نمودند. اسمیرنوف از ماموریتهای خود به برلین در جهت برقراری تماس با ترسکی، از طریق پسر او لنو سدوف که از برلین سازمان ترسکی را در اتحاد جماهیر شوروی رهبری مینمود، استفاده میکرد. این امر را اسمیرنوف برای پیاتاکوف در برلین، مسئله ای که پیاتاکوف در دادگاه گزارش داد، تعریف کرد.

در دادگاه پیاتاکوف همچنین گفت که اسمیرنوف چگونه پیغام ترسکی در مورد اینکه مبارزه بر علیه دولت اتحاد جماهیر شوروی و رهبری حزب اکنون باید با قوایی جدید مجدداً از سر گرفته میشد توضیح داد، اما شرایط آنچنان بود که آنها باید خود را خارج از مبارزه سیاسی نگاه میداشتند. بر اساس اظهارات پیاتاکوف اسمیرنوف گفته بود "که ما باید از شیوه های مبارزاتی جمعی دوری کنیم، که روش مبارزاتی اصلی، که ما اکنون باید از آن استفاده کنیم، باید روش ترور و مخالفت با اقدامات حکومت اتحاد جماهیر شوروی باشد"^{۳۹}. مخالفان باید به گفته ترسکی مبارزه سیاسی را رها نموده و به ترور، خرابکاری و حملات بر علیه دولت اتحاد جماهیر شوروی و مهمترین افراد در کمتیه مرکزی روی میاوردند. اسمیرنوف همچنین به پیاتاکوف پیغام داد که سدوف مایل به ملاقات با او بود. پیاتاکوف موافقت نمود و این ملاقات چند روز بعد انجام شد.

سدوف برای پیاتاکوف موضع جدید تر تسکی را برای بدست گرفتن قدرت با توسل به ترور، خرابکاری و حمله، و کار سازمان داده شده که در اتحاد جماهیر شوروی جریان داشت، تایید نمود. آنها در آن زمان در حال تشکیل دوباره سازمانهای خود در سراسر کشور بودند، سازمانهایی که هواداران زینویف از اعضای آن بودند و دست راستیهایی هایی از قبیل بوخارین، ریکف و تومسکی، به آن دعوت شده بودند. بر اساس اظهارات سدوف تر تسکی همچنین معتقد بود که "مبارزه در چهارچوب یک کشور واحد غیر عقلانیست" و اینکه "در این مبارزه ما باید راه حلهای ضروری را برای مسائل بین المللی، یا ترجیحا، مسائل بین دولتی داشته باشیم."^{۴۰}

سدوف دزدی را ترغیب میکند

در اواخر این جلسه سدوف صراحتا گفت که تر تسکی این سوال را آیا پیاتاکوف میخواست که به مبارزه آنها بپیوندند مطرح نمود. پاسخ پیاتاکوف مثبت بود. زمانی که دادستان Vysjinskij در دادگاه از پیاتاکوف سوال کرد: "رضایت شما در مورد از سرگیری مبارزه با حزب و اتحاد جماهیر شوروی را چگونه باید توضیح داد" پیاتاکوف پاسخ داد: "مکالمه با سدوف دلیل آن نبود، آن فقط انگیزه ای بود----- بدون شک باقیمانده افکار قدیمی تر تسکیستی در من وجود داشت، چیزی که در ادامه هر چه بیشتر رشد کرد"^{۴۱}. بدین ترتیب پیاتاکوف ارتباط خود را با تر تسکی برقرار نمود. قبل از اینکه پیاتاکوف برلین را ترک کند سدوف مصرانه یکبار دیگر خواهان ملاقات با او شد. در مورد این ملاقات کوتاه پیاتاکوف در دادگاه گفت که سدوف صراحتا گفت که "برای مبارزه به پول احتیاج داریم. شما میتونید پولی رو که ضروریه تهیه کنید" در ادامه پیاتاکوف در مورد پیشنهاد سدوف صحبت کرد. "او اشاره کرد که من بدلیل مقام به بعضی از منابع دولتی دسترسی دارم، خیلی ساده، دزدی کنم. سدوف به من گفت که خواست اونا فقط یک چیزه: "که من تا جایی که میتونم پیش دوتا شرکت آلمانی جنس سفارش بدم - " Borsig" و "Demag". - در حالیکه او، سدوف، میخواست که شرایط را طوری فراهم بیاورد که اون مبالغ ضروری از اونا گرفته میشد، من اینطوری فهمیدم که من نباید قیمتها را پایین میاوردم.

اگر ما این را از حالت رمز خارج کنیم، بخوبی روشن بود، که آن هزینه های اضافی که قرار بود بر روی سفارشات اتحاد جماهیر شوروی دریافت بشه کاملا و یا بخشا به جیب تر تسکی بخاطر مقاصد ضد انقلابی ریخته میشد."^{۴۲}. در ادامه پیاتاکوف تلاش نمود که به درخواستهای سدوف جامه عمل بپوشاند.

Littlepage در مورد پیاتاکوف

در اینجا خالی از لطف نیست که در مورد یکی از این معاملات، بهار ۱۹۳۱، بگوئیم، معامله ای که هرگز انجام نشد و قرار بود صندوق تر تسکی را تقویت نماید. در گذشته به این داستان در جزوه ای به نام "حقیقتی که آشکار نشد" با امضا من اشاره شده است.

مهندس آمریکایی Jonh Littlepage، متخصصی در صنعت معادن که در استخدام اتحاد جماهیر شوروی بود، در این مورد در کتاب "In search of Soviet gold" بدنبال طلا در اتحاد جماهیر شوروی" میگوید.

او در بهار سال ۱۹۳۱ بعنوان نماینده مدیریت صنعت معدن طلا به همراه هینت بزرگ خرید پیاتاکوف به برلین رفته بود. Littlepage از تایید یک سفارش بزرگ از آسانسورهای صنعتی بخاطر کیفیت بد که پیاتاکوف انجام داده بود، معامله ای که انجام نشد، امتناع ورزید. داستانهای او در مورد خرابکاریها در معادن مس - و سرب و سوء ظنهای او نسبت به بالاترین مقام رهبری تراستهای مس - سرب، که پیاتاکوف در آن از بالاترین مقام برخوردار بود، تا سال ۱۹۳۹ زمانی که دادگاه پیاتاکوف تشکیل شد شناخته شده نبود. کتاب Littlepage منتشر شده در لندن ۱۹۳۹ به گونه ای و در بسیاری جهات مجموعه ایست از مدارک بر علیه مخالفان سیاسی اتحاد جماهیر شوروی در خرابکاری صنعتی.

او مینویسد که "این البته مسئله من نبود که به کارفرمایان کمونیست خودم بخاطر اعضای حزب خودشان هشدار بدهم اما تعدادی از روسها میتوانند شهادت بدهند که من از همان سال ۱۹۳۲ پس از چند ماهی کار در معادن مس در اورال در مورد سوءظنهای خودم تذکر داده بودم"^{۴۳}.

معادن بخشی از تراست مس- سرب بود که پیتاکوف سمت ارشدترین مقام اجرایی آنرا بعهدہ داشت، معاون کمیساریای خلقی برای صنایع سنگین. شرایط در معادن مصیبت بار بود هر دو، چه در تولید و چه زمانیکه صحبت بر سر وضعیت رفاهی کارگران بود. نتیجه گیری Littlepage این بود که خرابکاری توسط بالاترین مقام رهبری در تراست مس - سرب سازمان داده شده بود.

پیتاکوف مرکز ترنسکیستها و خرابکاری را سازماندهی میکند

در اتحاد جماهیر شوروی پیتاکوف بر روی سازماندهی یک مرکز ضد انقلابی جدید بعنوان جانشینی برای سازمان کامنف - زینویف، اگر توسط پلیس کشف میشد، کار کند. بعدها سازمان پیتاکوف، با تایید ترنسکی، یک سازمان ترنسکیستی تمام عیار شد، همانی که اصطلاحاً مرکز موازی نامیده میشود، جایگزینی برای زینویف و فعالیتهای احزاب چپ قدیمی. از مسکو فعالیتهای مرکز موازی تا اورال، سیبری غربی و اوکراین، تا شهرهایی مانند Odessa، Djnepropetrovsk، Charkov، کیف و غیره گسترش یافت. پیتاکوف از آن قدرتی که بالاترین مقام اجرایی به او داده بود در جهت ارسال خرابکاران و جنایتکاران به سراسر اتحاد جماهیر شوروی استفاده کرد. آنها در بسیاری از کارخانجات و مراکز ساخت و ساز جهت به اجرا گذاردن طرحهای صنعتی عظیم و مهم در سراسر کشور بعنوان مدیران اجرایی منصوب شدند.

(زینویف: مدیر Schachtstoj در حوضه کوزنتسک، Livschitz: مدیر خطوط راه آهن در اوکراین، Kartsev: مهندس مدیر در اتحادیه Kemerovo، Drobnis: معاون رئیس ساخت و ساز در اتحادیه Kemerovo، Kolegajev: مدیر Uralsredmed - کارخانه مس اورال میانی، Julin: مدیر Sreduralmedstroj - ساخت و ساز کارخانه مس اورال میانی، Rataitjak: مدیر عامل صنایع شیمیایی Glavhimprom، Marjasin: رئیس ساخت و ساز راه آهن اورال، غیرو و غیرو) پیتاکوف در دادگاه فعالیتهای سازمانهای ترنسکیستی را همراه با جزئیات تشریح نمود. اجازه بدهید به چند مثالی اشاره کنیم.

پیتاکوف در مورد خرابکاری در اوکراین، سیبری غربی و اورال

پیتاکوف: "من نشون دادم که خرابکارها در اوکراین شروع شد، بطور عمده در کک و صنعت شیمی.

خرابکاریها از براه اندازی کار در صنایع کک - شیمی و قتیکه اونا هنوز کاملاً ساخته نشده بودن تشکیل میشد، که البته نتیجتاً این بود که اونا بسرعت نابود میشدن، و بطور عمده کار بخش شیمی این کارخانه را به تعویق مینداخت و تقریباً بطور کلی ساخته نمیشد، به نحوی که اون مواد عظیمی که در کک جا داده میشد - و اگر نه نصفی از صنعت شیمی تا دو سوم از اون بی ارزش میشدن. اون بخش با ارزش از کربن، به عبارت دیگه بخش شیمیایی اون، جذب نمیشد بلکه تو هوا منتشر میشد. از طرف دیگه اون باظریه‌های جدید ککی نابود میشدن."

"گروه ترنسکیستی در غرب سیبری فعالانه خرابکاریها رو در صنعت ذغال سنگ انجام میدادن. این کار رو زینویف و گروه اون انجام میدادن. گروههای نسبتاً زیادی کارشون فقط این بود که انبارای ذغالو در معدنا آتش بزندن.

تو کارخونه اتحادیه شیمی در Kemerovo خرابکاری میشد. قبل از همه چیز کارها اینطور برنامه ریزی شده بود که کار راه اندازی کارخانه ها رو به عقب بندازن، بودجه رو بخاطر هدفهای فرعی هدر میدادند، و اینجوری اون ساختمانهای بزرگ تو همون مرحله اولیه باقی میموندن بجای اینکه برای استفاده آماده بشن. تو ایستگاههای برق فعالیتهایی انجام میشد که بدلیل اونا ظرفیت شبکه برق حوضه Kustnet پایین میومد."

تو اورال دوتا هدف اصلی بیشتر از همه مورد توجه بودن. اولین هدف صنایع مس و اون یکی کارخونه واگن راه آهن تو اورال بودن. تو صنعت مس منظور این بود که امکانات تولیدی جاریشو کم کنن. برنامه های تولیدی تو کارخونه های مس Karabasj و Krasnouralsk بدرستی پیش نمیرفت، سنگ مسی که به کارخونه میومد ضایع شد و ضررهای زیادی بوجود آورد. تو کارخونه Karabasj همیشه بحران بود. تو کارخونه Katalin کار غنی سازی همیشه بد پیش میرفت، حتی اونجا هم خرابکاری پیش اومد. اساساً این کارها بوسیله Kolegajev، رئیس

Uralsredmed (کارخانه اورال میانی) رهبری میشد. ۴

دلسردی و سرشکستگی در میان ترنسکیستها

پیاتاکوف در دادگاه به توضیحات خود در مورد خرابکاریها ادامه داده و نشان میدهد که اغلب، رؤسای انتصابی او در کارخانجات بودند که فعالیتهای خرابکارانه را رهبری مینمودند. در صنعت دفاع او به نورکین ماموریت داده بود که "کاملاً آماده باشه که در صورت بروز جنگ این کارخونه هارو، توسط به آتش کشیدن و یا ایجاد انفجاری، از کار بندازه."^{۴۵}

اما بتدریج نشانه های شک و تردید در پیاتاکوف و رادک نمایان شد. مسئله این بود که ترنسکی در رهنمودهای خود به پیاتاکوف و رادک معتقد بود که مرکز موازی ترنسکی "فقط صحبت میکند" و خواستار آن شد که در مورد هر دو مسئله، ترور و خرابکاری "اقدامات عملیتری" باید به اجرا اجرا گذاشته میشد. این بر اساس نامه ترنسکی "تنها یک امر موقتی و یا به سادگی یکی از روشهای مبارزاتی هم نبود" بلکه یک عنصر لاینفک بسیار مهم^{۴۶} از سیاست او بود.

و پیاتاکوف ادامه میدهد: "تو همون دستور العمل اون این سوالو مطرح کرد - در اواسط سال ۱۹۳۴ - که در حال حاضر همسو با به قدرت رسیدن هیتلر کاملاً روشن شده، که موضع او، ترنسکی، تایید میکنه که ایجاد سوسیالیسم در کشوری واحد غیر ممکنه، اینکه جلوی یک درگیری نظامی را همیشه گرفت و اینکه ما، ترنسکیستها، باید بعنوان نوعی از قدرت سیاسی باقی بمونیم، بنابراین نباید بیعمل بشینیم و فقط تحسین کنیم، باید از پیش موضع شکست را اتخاذ کنیم و بخاطر ایجاد اون فعالیت کنیم. و به همین دلیل ما باید کادرهای خودمونو آماده کنیم، و این کار تنها با حرف عملی همیشه. به همین دلیل ما باید بلافاصله کارهای لازم برای انجام خرابکاریها رو انجام بدیم.

من یادم میاد که ترنسکی تو اون فرمان گفته بود که یک دولت انتلافی (انتلافی - مخالفهای متحد با ترنسکیستها در راس آنها، تذکرمن، M.S.) بدون پشتیبانیهای ضروری از طرف دولتهای خارجی نه میتونه قدرتی بدست بگیره و نه میتونه قدرتی تو دستهای خودش نگه داره. به همین دلیل مسئله ما برای آینده باید این باشه که از پیش یک قرارداد مشابهو با وحشیتترین دولتهای خارجی، از قبیل آلمان و ژاپن، ببندیم، و اینکه من، ترنسکی، برای خودم اقدامهای ضروری رو برای بوجود آوردن ارتباط با دولتهای آلمان و ژاپن اتخاذ کردم."^{۴۷}

فرمان ترنسکی در مورد اینکه برای شکست در جنگ کار کنید

با دستور العمل ترنسکی گزینه دیگری، بعنوان یک جایگزین جهت چگونگی بدست گیری قدرت توسط سازمان ترنسکیستی، ظاهر شد. این دیگر تنها ترور افراد برجسته در کمیته مرکزی، دولت و خرابکاری نبود که قرار بود در کشور بی ثباتی بوجود بیاورد.

اکنون راه حل جدیدی ظاهر شده بود! اکنون سازمان ترنسکیستی باید برای شکست اتحاد جماهیر شوروی در جنگ آینده تلاش مینمود و با کمک آلمان نازی و ژاپن فاشیست قدرت را بدست میگرفت. بر اساس اظهارات ترنسکی این ضروری بود که "به کاپیتالیسم بازگردیم" و اینکه "از طریق دادن مجموعه ای از امتیازات به این کشورها، بر اساس شرایط توافق شده قبلی، پشتیبانی لازم را جهت حفظ قدرت بدست آوریم."^{۴۸}

در پاسخ به سوالی از جانب دادستان Vysjinskij، در مورد مهمترین فرد وفادار به پیاتاکوف، رادک، پیاتاکوف گفت که دستور العمل ترنسکی در رابطه با تصاحب قدرت توسط انتلاف ترنسکیستها، در جریان شکست اتحاد جماهیر شوروی در جنگ آینده بر علیه آلمان نازی، این بود "بازگشت به کاپیتالیسم، بازسازی سرمایه داری----- مسئله بر سر واگذاری موارد قابل توجه اقتصادی در قالب امتیازات به آلمانیها و ژاپنیها بود، تعهدات در مورد تحویل مواد خام، مواد غذایی و مواد روغنی ارزانتر از قیمت بازار به آلمان"^{۴۹}.

عواقب داخلی این مسئله روشن بود. منافع سرمایه خصوصی تو روسیه در این بود که خودشونو حول و حوش امتیازات ژاپنیها و آلمانیها متمرکز میکردن". بنا بر اظهارات رادک ترنسکی همچنین معتقد بود که "در صورت نیاز، به آنها کارخانه هایی بدید که از نظر اقتصادی برای اونا اهمیت داره". در ادامه رادک گفت که ترنسکی در نامه های خود اعلام کرد که "شاید واگذاری مناطق ضروری بشه----- صحبت بر سر راضی کردن آلمان در جریان پیشرفت خودش تو اوکراینه. در مورد ژاپن، ترنسکی در مورد صرف نظر کردن از منطقه Amur و منطقه اقیانوس آرام صحبت کرده بود".^{۵۰}

ترتسکی همکاری با نازیها را تایید میکند

پیاتاکوف و رادک از دستور العمل ترتسکی وحشتزده و متحیر شده بودند و تصمیم گرفتند که از ترتسکی جهت ملاقاتی دعوت بعمل آورند. این فرصت در دسامبر ۱۹۳۵ زمانیکه پیاتاکوف به برلین مسافرت کرد بدست آمد. تحت اشکالی توطئه آمیز، سازمان داده شده توسط ترتسکیستهای آلمانی و با پاسپورتهای آلمانی گرفته شده از سدوف، پیاتاکوف به اسلو، محل زندگی آنزمانه ترتسکی، پرواز کرد. جلسه آنها دو ساعت بطول انجامید و ترتسکی دستور العمل نامه را مورد تایید قرار داد. در ضمن او از فعالیت مرکز موازی ترتسکیستها، امری که به اعتقاد او بسیار ناخوشایند بود، ناخشنود بود.

در کوتاه مدت ترتسکی خرابکاریها و آسیب زدنهای گسترده تری را بر ساختمانها و کارخانجات مطالبه نمود و اینکه بسرعت باید مجموعه ای از حملات جهت ترور افراد برجسته در اتحاد جماهیر شوروی و، آنزمان استالین، به اجرا گذاشته میشد. زمانیکه در مورد امتیازات به آلمانیها صحبت شد ترتسکی به پیاتاکوف گفت، که او "مذاکرتهای طولانی را با هس، معاون رئیس حزب ناسیونال سوسیالیست، انجام داده" و قراردادی بسته شده بود.

اما ترتسکی پا را از این هم فراتر گذاشت. او از پیاتاکوف خواست که مرکز موازی "در صورت بروز جنگ باید کادرهایی را آموزش میداد، به عبارت دیگر کادرهایی را برای عملیات انحرافی، و تخریبی آموزش میداد، نیروهای کمکی برای تجاوز فاشیستی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی." پیاتاکوف در دادگاه گفت که در این گفتگو با ترتسکی عامل جدیدی وارد شد "این فاکتور جدید این شد، اگر شما مایلید، فرموله شده به زبان دقیقتر: سازمان ترتسکیستی در حقیقت به ضمیمه ای از فاشیسم تبدیل بشه. تازه اون موقع برای من روشن شد" از صحبت با ترتسکی "به من و رادک احساس خیلی بدی دست داد و ما فکر کردیم که امتناع کنیم - اما ما امتناع نکردیم بلکه به انجام همون کاری که انجام داده بودیم ادامه دادیم" و پیاتاکوف فهمید که "ما تو چه بن بستگی گرفت افتاده بودیم".

مرکز موازی ترتسکیستی به انجام درخواستهای ترتسکی ادامه داد، اکنون هدف این بود که بسرعت حملاتی را بخاطر ترور اعضای برجسته در کمیته مرکزی - استالین، مولوتف، Ordjonikidze، Vorosjilov، Kaganovitj و دیگران سازماندهی نماید. همه اینها را پیاتاکوف در دادگاه عمومی در مقابل رسانه های خبری و گروه سیاستمداران جهان بازگو نمود. عملیات مرکز موازی تا آغاز سال ۱۹۳۶ زمانیکه کشف و اعضای آن دستگیر شدند ادامه یافت.

عملیات ترتسکیستها در آلمان نازی و آمریکا

ترتسکیستها امروری و شیفتگان لیبرال ضد کمونیست شان با اطلاعات ارائه شده در مورد همکاری ترتسکی با حزب نازی و گشتاپو با سوء ظن بزرگی برخورد مینمایند. آنها نمیخواهند حقایقی را که در بسیاری از دادگاههای عمومی ارائه شده است بپذیرند. اما آنها نیازی ندارند که تنها به اظهارات عمومی در دادگاهها جهت گرفتن نتیجه ای در مورد همکاری ترتسکی با گشتاپو اکتفا نمایند. از سال ۱۹۳۴ آلمان نازی یک کشور کامل پلیسی بود که در آنجا آنها تقریبا کمتر از یکسال پس از بدست گیری قدرت هزاران تن از کمونیستها آلمانی را کشته و دهها هزار تن از کمونیستها را در اردوگاههای کار اجباری آلمان زندانی نموده بودند. در آلمان نازی هیچ اتفاقی بدون اجازه گشتاپو رخ نمیداد. مطلقا هیچ فعالیت سیاسی و کمتر از هر چیز انقلابیون روسی در هیچیک از این جریانها دخالتی نداشتند.

آن سازماندهی بزرگ مجددی که لئو سدوف وقت خود را به آن اختصاص داده بود تنها میتوانست با اجازه و همکاری با گشتاپو و کمک مالی و کمکهای مادی آنها امکان پذیر باشد. در آمریکا یک گروه ترتسکیستی خود را جهت حمایت از مبارزه ترتسکی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی سازماندهی نمود. مهمترین هدف این گروه این بود که از طریق تبلیغات حمایت گسترده عموم را بر علیه اتحاد جماهیر شوروی جلب نماید. این گروه مجموعه ای از روشنفکران را سازماندهی نمود و در رسانه های خبری امکانات گسترده ای به آن داده شد. اما روزنامه ای که اجازه انتشار جزوه های ترتسکی را دریافت کرد روزنامه ای معمولی نبود. ترتسکی مقالات خود را مستقیما به انتشارات هوادار نازیها، هرست، ارسال مینمود.

ویلیام هرست یک روزنامه نگار آمریکایی بود که آشکارا با هیتلر و نازیسم همدردی مینمود. پس از سال ۱۹۳۴، زمانی که هرست هیتلر را ملاقات نمود، روزنامه هرست تبدیل به عظیمترین ابزار تبلیغاتی نازیها در آمریکا شد.

آنجا بود که ترسکی مقالات خود را جهت انتشار ارسال مینمود. در کنار نوشته های ترسکی ما میتوانیم ستون بندیهای موسولینی را پیدا کنیم، او و گورینگ، با تبلیغات نازیستی آشکار خود، ستونها اختصاصی خودشان را در روزنامه های هرست داشتند. در میان تبلیغات نازیستی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی مقالات ترسکی جای خاص خودشان را داشتند. احکام اعضای مرکز ترسکیستی در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۷ ساعت ۳ صبح صادر شد.

۱۳ تن از متهمان - پیاتاکوف، Serebrjakov، مورالف، Livschitz، Drobnis،

Hrasje، Boguslaviski، Knjasev، Rataitjak، نورکین، Turok، Sjestov، Pusjin و Hrasje به اشد مجازات محکوم شدند - اعدام.

سه تن از متهمان - رادک، Sokolnikov و آرموند - به ده سال زندان و Stroilov به هشت سال زندان محکوم شدند. محکومان به زندان از حقوق سیاسی خود تا پنج سال پس از پایان حکم محروم شدند. اموال شخصی کلیه محکومان مصادره شد.

نظرات سفیر آمریکا جوزف دیویس در مورد دادگاه پیاتاکوف - رادک

یکی از ناظرانی که اطلاعات جامعی را در مورد این و دیگر موضوعات در ارتباط با شرایط اتحاد جماهیر شوروی، ۱۹۳۶ - ۳۸، ارائه داده است جوزف دیویس سفیر آمریکا، در مسکو در خلال این دوران است. دیویس کتابی را به نگارش در آورده است که من خواندن آنرا بشدت توصیه میکنم. این کتاب در سال ۱۹۴۲ تحت عنوان "ماموریت در مسکو" PÅ uppdrag i Moskva منتشر شد. (در کتابخانه موجود است).

این کتاب کلیه "گزارشات محرمانه، تفسیرها و نوشته های مجلات - یاداشتهای رسمی و شخصی" که دیویس در ارتباطات خود با رئیس جمهور آمریکا پرزیدنت روزولت، وزارت امور خارجه و اقوام خود در آمریکا داشته است را، در خود جمع آوری نموده است. سفیر دیویس جزوه کوچکی را نیز به مناسبت سالگرد جنگ جهانی دوم ۱۹۴۲ تحت عنوان "Our Debt to Our Soviet Ally" بدهی ما به متحدان شوروی" نوشت. این جزوه قرار بود که جبهه جنگی دیگری را در اروپا بر علیه آلمان نازی باز کند. جوزف دیویس یک دیپلمات حرفه ای نبود بلکه یک وکیل، سرمایه دار و تاجر بود. او از جمله زعمای سرمایه داری در آمریکا و از دوستان شخصی پرزیدنت فرانکلین روزولت بود. دیویس یکی از شیفتگان بزرگ دموکراسی آمریکایی و از سخنوران ضد سوسیالیسم بود. در سخنرانی خداحافظی خود برای کارکنان سفارت، زمانی که ماموریت او در مسکو به پایان رسیده بود، از جمله گفت که "ارزش انسانی، آزادی و حرمت زندگی و حس شرافت نفس انسانی بهترین دستاوردیست که تمدن به جهان اهدا نموده است. و اینها در ایالات متحده آمریکا در بعدی وجود دارد که در هیچ کجای جهان نظیرش وجود ندارد. برای من مهم نیست که دولتهای خودکامه و یا دیکتاتورها برای سلامتی کودکان یا رفاه حال سالخوردهگان چه میکنند. برای قربانی نمودن حقوق فردی - و آزادیها باید بهای سنگینی را پرداخت نمود".

توسین برانگیزترین صفت دیویس این است که او در خلال دوران زندگیش در اتحاد جماهیر شوروی واقعا تلاش نمود که در مورد کشور و حکومت سوسیالیستی بیاموزد. او از دولت اتحاد جماهیر شوروی خواست که به او اجازه مسافرت به سراسر کشور داده شود، امری که با آن، و باگرفتن هر گونه حمایت قابل تصور، موافقت شد. سفیر دیویس به بالا و پایین اتحاد جماهیر شوروی سفر کرد و از شهرها، کارخانجات، تعاونیهای کشاورزی، مدارس، بیمارستانها و نقاط بسیار دیگری بازدید نمود. او آنچه را که دیده بود بصورتی منصفانه برای وزارت امور خارجه و بوسیله نامه برای اقوام خود نوشت.

نامه دیویس به وزارت امور خارجه آمریکا

در ۱۷ فوریه ۱۹۳۷ دیویس در مورد دادگاه پیاتاکوف - رادک نامه "بسیار محرمانه ای" را به وزارت امور خارجه آمریکا (منتشر شده در جهت انجام ماموریت در مسکو) نوشت:

"من دلسوزانه مذاکرات را با کمک یک مترجم که در کنار من بود دنبال کردم و با کمال میل اقرار میکنم که از پیش نسبت به صداقت و درستی متهمان شک و تردید داشتم. وحدت نظر آنها، دوران طولانی بازداشت آنها امکان اجبار و فشار بر آنها و یا نزدیکان آنها، شک و تردید شدیدی را در مورد قابل اطمینان بودن داده های آنها در من بیدار نموده بود.

با اینحال من با اکره، پس از یک قضاوت بدون غرض و با استفاده از تجربه قبلی خودم از روند مراحل قانونی و اعتبار اطلاعات، به این نتیجه رسیدم که دادستان موضوع را روشن نموده است، حداقل تا جایی که او ثابت میکند که توطئه ای بزرگ در میان محافل رهبری کننده سیاسی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی وجود داشته است، امری که نشان میدهد جرائم با کاربست قوانین جاری مطرح شدند."^{۵۷}

Conquest و دادگاه خیانت

در اینجا پی بردن به عکس العمل سرمایه داران در مقابل مسائل مطرح شده در دادگاه خیانت در فوریه ۱۹۳۷ میتواند جالب باشد. به روال معمول *Den stora terrorn* "ترور بزرگ" نوشته جاسوس پلیس کتاب مرجع سرمایه داران است. باصطلاح نویسندگان دیگر سوئدی و خارجی که در این باب صحبت میکنند فقط نوچه های *Conquest* بشمار میآیند. در اینجا امکان بررسی کلیه دورغهای *Conquest* در مورد دادگاه وجود ندارد. ما خود را با توضیحات او در مورد دادگاه پیاتاکوف خشنود میسازیم.

او مینویسد: "قربانی شدن پیاتاکوف شاید که اشاره به روشنترین انگیزه استالین باشد. او یقیناً از اعضای اپوزیسیون و یکی از مهمترین آنها بوده است. اما او در سال ۱۹۲۸ از اپوزیسیون جدا شده بود و از آن پس کاملاً وفادار و ثابت قدم بود. پس چه چیزی بر علیه او وجود داشت؟ او در دهه های ۱۹۲۰ یکی از منتقدان سرسخت استالین بوده است. او بدست گیری قدرت توسط استالین را بعنوان یک بد اقبالی پذیرفته بود. بیش از هر چیز او هنوز - بدون در نظر گرفتن جاه طلبی شخصیش - یک رهبر بالقوه بشمار میآید."^{۵۸}

ما در حال حاضر در اسناد مربوط به دادگاه در مورد "وفاداری خلل ناپذیر" پیاتاکوف خوانده ایم. اما حتی اتهامات *Conquest* در مورد اینکه پیاتاکوف "هنوز" میتوانست "یک رهبر بالقوه باشد" با حقیقت ارتباطی ندارد. در آنزمان مخالفان از مدتها قبل از نظر سیاسی شکست خورده بودند و نفوذی در سیاست اتحاد جماهیر شوروی نداشتند.

برای مثال اینچنین میاندیشید سفیر سوئد در مسکو، *Eric Gyllenstierna*، زمانیکه در ۲۸ ژانویه ۱۹۳۷ در نامه ای به وزارت امور خارجه نظرات خود را در مورد دادگاه پیاتاکوف - رادک نوشت. او میگوید که "از هیچ اپوزیسیون سیاسی، به معنای واقعی کلمه که حکومت حاکمان را مورد تهدید قرار دهند، نمیتوان صحبتی بمیان آورد."^{۵۹}

بر اساس اظهارات *Conquest* دادگاه خیانت فقط راهی بود برای استالین جهت از میان برداشتن تعداد دیگری از رقبای بالقوه خود، البته برای اینکه به تنهایی حکومت کند! برای آنهاهی که با شهادت پیاتاکوف در دادگاه عمومی آشنایی دارند نوشته ای *Conquest* پاره هایی بیش نیستند. حتی کتاب *Littlepage* از سال ۱۹۳۹ اکاذیب *Conquest* را نقش بر آب نموده و پیاتاکوف را بعنوان دزد و خرابکار افساء مینماید. اما این افسانه های *Conquest* هستند که در رسانه های خبری منتشر میشوند و انسانهای غیر آماده را تحت تاثیر قرار میدهد، این چنین افسانه هایی هستند که طبقات حاکمه با آنها مغز توده ها را شستشو میدهند. در میان محافل طبقات حاکمه زبان به گونه دیگری بوده و هست. اجازه بدهید نگاهی کنیم به سندی محرمانه از جانب سفیر سوئد در مسکو، *Eric Gyllenstierna*، به وزارت امور خارجه در استکهلم.

سفیر *Gyllenstierna* در مورد دادگاه پیاتاکوف

"نماینده سیاسی سوئد"

نقطه نظرانی بر اعترافات در دادگاه ترنسکیستی اخیر. (۶ صفحه)

مسکو ۳ فوریه ۱۹۳۷ محرمانه" (ص ۳:)

"انسان همچنین از وضعیت آن متهمان متحیر میشد چرا که آنها، با چند مورد استثناء، علیرغم مدت زمان طولانی در زندان و فشارهای روحی - و یقیناً در بسیاری از موارد حتی شکنجه های

بدنی، چندان شکسته یا افسرده به نظر نمیآیند. برعکس هوشیار و سرحال بودند، برخی از آنان حتی لبخندی هم بر لب داشتند."^{۶۰}

(ص ۴:)

"این دشوار است که یک توضیح روانی خوشنود کننده در مورد رفتار متهمان و شور و شوق آنها در ارانه بهترین تعامل با دادستان پیدا کرد. همانطور که در دادگاههای مشابه قبلی ناظران در مورد حدسیات مختلف گمانه زنی نموده اند.

همانطور که میدانیم حتی فرضیه هایی نیز مطرح شده اند، اینکه در مورد متهمان از نوعی داروی پزشکی، مخدر و یا هیپنوتیزم، استفاده شده – فرضیه ای که مدرکی برای آن وجود ندارد، به همین دلیل تا اطلاع ثانوی باید بر روی آن حساب نکرد. توضیح اساسی پذیرفته شده معمولی این است که برای دستگیر شده گان امید به نجات زندگی خود، یا دستکم کسی از میان اعضای خانواده شان، تعیین کننده بوده است برای اینکه آنها بطرزی آنچنان غیر عادی موضعی بی اراده را در مقابل دادستان اتخاذ نمایند، و بنابراین آن شور و شوق اعتراف، باید به یک مشخصه خالص صیانت نسبت داده شود. من به سهم خودم به واقعی بودن این توضیح چندان اطمینانی ندارم. تجربیات گرفته شده از زینویف – و دیگر دادگاههای مشابه آن باید اینچنین درس عبرتی را به من داده باشند، اینکه نه حتی آن اتهامات جنون آسای وارده به خود و اتهامات علیه شریک جرم آنچنان کفایت نماید که دادگاه را به صدور احکامی ملایمتر وادار نموده باشد.

علاوه بر این بنظر نمی آمد که بسیاری از آن متهمان در زمان تحویل اعترافات خود از حربه چاپلوسی برای دادگاه و حاکمان استفاده کرده باشند. ضمناً تمام رفتار شخصی آنها، بطوریکه من تلاش کردم به آن اشاره کنم، با این فرصیه در تضاد بود.----- بطور خلاصه، این به صرفه نیست که به بطن این اعترافات رفته و تلاش در درک رمز و راز آن بنماییم. این هست و همچنین

باید که یک معمای غیر قابل حل باقی بماند. Eric Gyllenstierna.^{۶۱}

۱۹۹۹ Arch Getty و 1937 Gyllenstierna

بر اساس اظهارات سفیر Gyllenstierna متهمان در دادگاه پیاتاکوف، در زمان بازجویی و زمانیکه به جرائم خود اعتراف نمودند "هوشیار و سرحال بودند، برخی از آنان حتی لبخندی بر لب داشتند". در ضمن متهمان توانستند به آزادی صحبت و به جرائم خود اعتراف کنند امری که برای سفیر یک "معمای روانی حل نشدنی" بود. اینکه آن متهمان واقعا گناهکار بودند و در مقابل مدارک غیر قابل انکار دادستان تصمیم گرفتند که به جرائم خویش اعتراف نمایند،

Gyllenstierna را هرگز متقاعد ننمود. با چند مورد استثناء، تقریباً همه بوژوازی و روزنامه نگاران آنها، آنزمان مانند حال حاضر، کاملاً از اعترافات متهمان سر در گم شده اند. زمانیکه طی سالها این مسئله، مسئله روز بود، برای مثال در جریان تحقیقات یا انتشار کتابها، تئوریهای جدیدی جهت توجیه جرائمی که متهمان در حقیقت مرتکب آن شده بودند ساخته شد. آخرین مجموعه از این دست تئوریهای بی همتا و کاملاً تدریجی، که بدون هیچ پایه و اساسی و تنها بر اساس تصورات نویسنده بنا شده است در کتاب اخیر Arch Getty،

The Road to Terror, Stalin and the Self-Destruction of the Bolsheviks, 1932-1939. برای خواندن وجود دارد.

پروفسور Getty که یکی از معدود محققان جدی سرمایه داری در زمینه تاریخ اتحاد جماهیر شوروی بوده است، در مورد اعترافات متهمان در دادگاههای سیاسی هیچ چیز را نفهمیده است. پروفسور Getty نمیتواند این حقیقت ساده را بپذیرد که متهمان گناهکار بودند. اینچنین موضعی مناسب محافل آکادمیک که Getty متعلق به آنست نیست، جایی که یک موضع عداوت جویانه و نگرشی همراه با تعصب به اتحاد جماهیر شوروی و تقدیس از ترتسکی کاملاً حکفرماست. او در نتیجه جهت توضیح اعترافات متهمان تئوری خویش را ساخته است. این چیز نیست که او آنرا "مراسم اعتراف" مینامد.^{۶۱}

برای Getty این اعترافات تنها بخشی از مراسمی بود که اساس روابط در حزب بلشویک را پس از نلین تشکیل میداد. این تشریفات بر این اساس برنامه ریزی شده بود که کلیه اعضاء باید خود را تسلیم مقامات حزب مینمودند و به جرائم خود زمانیکه از آنان مطالبه میشد اعتراف میکردند، حتی زمانیکه آنها بیگناه بودند.

بر اساس اظهارات او بیگناهان در مورد خودشان دروغ میگفتند و اجازه میدادند که در مقابل دیگر رفقای خود، کلیه مردم زحمتکش اتحاد جماهیر شوروی و همه جهان و برای همیشه بی آبرو

شوند، و در ضمن اجازه میدادند بخاطر اتحاد حزب و گذاشتن احترام به سیستم اجرایی به مرگ محکوم و تیرباران شوند! و آنکسانی که خود را در مراسم اعتراف Getty پیدا نمیکردند و از اعتراف به جرمی که مرتکب نشده بودند امتناع میورزیدند با اینحال به مرگ محکوم میشدند! این اگر مضحک نباشد دست کم مصفوره است.

البته امکان اینکه انسانی گیج اینگونه بیاندیشد وجود دارد، اما تنها یک محقق گیج و منگ میتواند ببیند که کلیه متهمان خود را علیرغم بیگناه بودنشان گناهکار اعلام نمایند. در آنزمان او بدنبال کشف حقیقت نیست، بلکه بسادگی میخواهد بگوید که تنوری او حقیقت است.

پشت هم اندازیها و افکار احمقانه Getty

در ادامه ما باید تایید نماییم که اغلب متهمان در دادگاههای مسکو کارمندان سابق در حزب کمونیست بودند، افرادی در مقامات اجرایی حزبی، دولتی.

اگر گناه و یا جرمی رخ نداده بود چرا باید بخشی از مقامات دولتی به بخش دیگری حمله میکردند؟ علیرغم صدها صفحه خسته کننده از مدارک و تئوریهای پیشرفته جایی که تاریخ در آن به همه نوع افکار احمقانه و پشت هم اندازیها در هم ریخته تبدیل میشود، Getty موفق نمیشود که در کتاب "جاده ترور" پاسخی به این سوال بدهد. آنچه را که در پایان به جلو میخزد - مانند همیشه - اینست که با اینحال در همه جا استالین مقصر بود، او با عطش قدرت خود باعث و بانی همه چیز بود و از وحشت، جهت از دست ندادن کنترل بر روی سیستم سیاسی، ضربه میزد. و Getty تا بدان جا پیش میرود که در آخرین عبارت کتاب میداند که بگوید که در اتحاد جماهیر شوروی "اساسا انقلاب کارگری وجود نداشت" و اینکه "مقامات دولتی از سوسیالیسم جان سالم بدر برده و کشور را به ارث بردند" و "نه تنها نخبگان هدایت کننده "جدید" دهه های ۱۹۹۰ بلکه مالکان قانونی منابع و داراییهای کشور نیز شدند" ^{۶۲}.

این تاریخ است؟ اینکه تلاش کنند که ما را متقاعد نمایند که همه چیز به همین سادگیست، اینکه مقامات دولتی ۶۰ سال پیش همانهایی هستند که در سال ۱۹۹۰ کشور را به سرمایه فروختند؟ اینکه پرشی طولانی ۶۰ ساله را انجام دهیم و هر چیزی که میان آنها رخ داد نادیده بگیریم فقط برای اینکه صحت "تنوری" خود را به اثبات برسانیم؟ نادیده گرفتن مبارزه طبقاتی در مبارزه برای سوسیالیسم و جامعه ای بدون طبقه.

و بخصوص بزرگترین تراژدی انسانی را نادیده بگیریم، جنگ جهانی دوم بر علیه نازیسم و فاشیسم. جنگی که بخش بزرگی از آن مبارزه ای بود که در آن اتحاد جماهیر شوروی پیروز شد، که بخش بزرگی از بهترین کمونیستها و جوانان جان خود را برای آزادی، نه تنها برای کشور خود بلکه برای تمام بشریت، اهدا نمودند. جنگی که کار دهها سال مبارزه بر علیه زمان را صرف خود نموده بود و بخش بزرگی از اتحاد جماهیر شوروی را با مسائل عظیم اقتصادی، اجتماعی در خاکستر باقی گذاشت. آیا ما میتوانیم از تمام اینها چشم پوشی کنیم؟ آیا بزرگترین تراژدی انسانی هیچ تاثیری بر روی توسعه اجتماعی کشوری که بخش بزرگی از آن در آنجا روی داد نداشت؟ Getty با "جاده ترور" محصول قابل قبولی را برای طبقه سرمایه دار حاکم ساخته است. او برخی از دروغهای قدیمی در مورد اتحاد جماهیر شوروی را به زیر سوال میبرد که امکان دفاع از آنها، زمانیکه بایگانی باز شده است، وجود ندارد. اما او میداند که در مورد تئوریهای کاذب جدیدی بگوید که اتحاد جماهیر شوروی را بدنام و مورد سوءظن قرار دهد.

پاکسازیهای حزبی سال ۱۹۳۷ و مبارزه بر علیه بروکراسی

در آغاز سال ۱۹۳۷ کاملاً روشن بود که باید با دو مسئله بزرگ با جدیت تمام برخورد میشد و اگر قرار بود ساختن سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی ادامه پیدا کند یافتن راه حلی برای حل آنها امری ضروری بود. یکی از آنها در ارتباط با دادگاههای پیاتاکوف - رادک و زینویف - کامنف قرار داشت. اکنون به اثبات رسیده بود که اپوزیسیون قدیمی اسلحه خود را بر زمین نگذاشته بود. انتقاد از خود در گذشته نمایشی بیش نبود، و تنها راهی بود جهت دسترسی دوباره به مقامات رهبری کننده در جامعه. عملیات زیر زمینی آنها بصورتی مداوم از آغاز دهه های ۱۹۳۰ ادامه یافته بود و هیچکس دقیقاً نمیدانست که چه تعدادی در این جریان شرکت داشتند.

مسئله دیگر مبارزه با بروکراسی، فساد و فرصت طلبی در درون حزب بود. این امر بخصوص شامل رهبران قدرتمند منطقه ای میشد که اعضای اولیه نمیتوانستند و یا شهامت افشای آنها را نداشته و به همان دلیل، پایدار و مطمئن در مقام رهبری منطقه ای و محلی باقی مانده بودند.

در فوریه ۱۹۳۷ برای حل این دو مسئله اصلی کمیته مرکزی در جلسه ای گرد هم آمدند. این نشست آغاز مبارزه حزبی شد که در خلال سالهای ۱۹۳۷ - ۱۹۳۸ بشدت ادامه یافت. در جریان آغاز نشست بوخارین و ریکوف، اعضای کمیته مرکزی، حضور داشتند. آنها به همکاری با دشمنان حزب متهم شدند و اینکه جهت سرنگون نمودن دولت اتحاد جماهیر شوروی با ترسکی، به تیمی ضد انقلابی نیز پیوسته بودند. اتهامات بر اساس تحقیقات انجام شده از دادگاه تازه به پایان رسیده پیاتاکوف - رادک مطرح شده بودند. اتهامات بر علیه بوخارین و ریکوف توسط پیاتاکوف و رادک و غیرو در خلال خود دادگاه مطرح شده بودند. بوخارین و ریکوف تلاش نمودند که از خود دفاع کنند اما توسط کمیته مرکزی بعنوان خائن محکوم شده و از حزب اخراج شدند. پرونده آنها به دادستان جهت انجام تحقیقات و صدور احکام تحویل داده شد. ما در آینده به دادگاه بوخارین، ریکوف و دیگران در سازمان آنها بازخواهیم گشت.

سخنرانی استالین

در خلال نشست کمیته مرکزی استالین نطق مهمی را تحت عنوان "کمبودها در کار حزب و اقدامات جهت نابودی ترسکیستها و دیگر جاسوسان" ایراد نمود^{۶۳}. این سخنرانی و "سخنان پایانی" استالین در جریان این نشست سندیسست اساسی برای کسانیست که میخواهند با جدیت در مورد حوادث جاری در اتحاد جماهیر شوروی در خلال دهه های ۱۹۳۰ اطلاعاتی کسب نمایند. در این نشست همچنین رفقای دیگری مانند مولوتف، سیادانف و Jesjov مسائل مهمی را مطرح نمودند. استالین در نطق خود به بقیه اعضای کمیته مرکزی، با این سوال که چگونه برای جاسوسان خارجی، ترسکیستها و متحدان سیاسی آنها این امکان فراهم شد که بتوانند در دستگاه اقتصادی، سازمان اداری دولت اتحاد جماهیر شوروی و در سازمانهای حزبی نفوذ نموده، خرابکاری، جاسوسی و تخریب کنند، روی آورد. در ادامه استالین سوالی را بر این اساس مطرح نمود، که چگونه این امکان فراهم آمد که این عناصر خارجی حتی قادر به دراختیار گرفتن مناصب پرمسئولیت شدند و توانستند با کمک رفقای برجسته، پستهای مهمی را بریابند؟ استالین سپس فهرستی از خرابکاریها و عملیات جاسوسی در خلال سال قبل و نامه های هشدار دهنده کمیته مرکزی به سازمانهای حزبی را ارائه نمود و ادامه داد:

"حقایق نشان میدهد که رفقای ما علائم و هشدارها را کندتر از آنچه انتظار میرفت دریافت نمودند. در اینباره حقیقت شناخته شده عمومی از کمپین برای کنترل و تعویض کارتهای عضویت در حزب به طور گویایی شهادت میدهند. چگونه باید توضیح داده شود که چرا این هشدارها و علائم آن نتیجه مورد نظر را فراهم نیاورد.

----- رفقای حزبی ما احتمالاً در مقایسه با گذشته بدتر شده اند، آگاهی طبقاتیشان و نظم و ترتیب آنها کاهش یافته؟ نه مطلقاً نه! شاید که فساد در میان آنها آغاز شده است؟ باز هم نه! اینچنین تصویری کاملاً بی اساس است. پس قضیه چیست؟ پس این همه این سستی، بی دقتی، این افراط و ناپیایی از کجا ناشی میشود؟

مسئله این است که رفقای حزبی ما، که کاملاً در کمپینهای اقتصادی و در کامیابیهای شگفت انگیز در جبهه ساختمان اقتصادی ترقی کرده اند، بسادگی حقایقی مهم و کلیدی را فراموش نموده اند که بلشویکها حق فراموش نمودن آنها را ندارند. آنها یک حقیقت بنیانی را در مورد وضعیت اتحاد جماهیر شوروی فراموش کرده اند ----- اینکه حکومت اتحاد جماهیر شوروی فقط در یک ششم کره زمین پیروز شده است----- در ضمن کشورهای بسیاری وجود دارند، کشورهای سرمایه داری که به شیوه سرمایه داری زندگی میکنند و اتحاد جماهیر شوروی را محاصره نموده و بدنبال فرصتی هستند که حمله کنند، آنرا متلاشی سازند یا حداقل اینکه حکومت آنرا به تحلیل برده و آنرا تضعیف نمایند." ^{۶۴}

جاسوسان کشورهای سرمایه داری

استالین سپس به توضیح روابط میان کشورهای سرمایه داری پرداخت. "این به اثبات رسیده است که دولتهای سرمایه داری جاسوسان، خرابکاران و گاهی تبهکاران خود را به کشورهای یکدیگر میفرستند. به آنها این ماموریت داده میشود که بزور راه خود را در انستیتوهای و شرکتهای باز کنند، اینکه در آنجا شبکه خود را بوجود بیاورند و [در صورت نیاز] جهت تضعیف و به تحلیل بردن قدرت آنها، سازماندهی آنها از داخل تخریب نمایند ----- امروز در فرانسه و انگلستان از جاسوسان و انشعابگران آلمانی موج میزند و برعکس، جاسوسان

فرانسوی - انگلیسی به نوبه خود در آلمان کار میکنند. آمریکا غرق در جاسوسان و انشعابگران ژاپنیست و در ژاپن از آمریکاییها. اینچنین است قانون حاکم بر روابط داخلی میان کشورهای سرمایه داری.

چرا- سوال میشود - آیا کشورهای سرمایه داری باید آرامتر رفتار نموده و روابط بهتری را، بجز آن روابطی که با کشورهای از نوع خودشان دارند، با دولتهای سوسیالیستی داشته باشند؟ چرا آنها باید جاسوسان، خرابکاران، کلاهبرداران و تبهکاران کمتری را در مقایسه با تعدادی که به کشورهای سرمایه داری همجنس خود میفرستند به اتحاد جماهیر شوروی بفرستند؟ چه شد که شما اینچنین تصور کردید؟

آیا از نقطه نظر مارکسیستی این واقع بینانه تر نیست که دولتهای سرمایه داری در مقایسه با هر کشور سرمایه داری دیگری دو یا سه برابر بیشتر خرابکار، جاسوس، خان و تبهکار به اتحاد جماهیر شوروی اعزام کنند؟ آیا این هنوز روشن نیست که تا زمانیکه محاصره سرمایه داری وجود دارد ما نیز از آفات خرابکاران، جاسوسان، طمعکاران و تبهکارانی که نمایندگان دولتهای خارجی برای ما میفرستند در امان نخواهیم بود؟^{۶۵}

اینها به عقیده استالین مهمترین عواملی بودند که رهبران برجسته فراموش نموده بودند امری که بصورت کاملا غیر منتظره ای کشور را قربانی تعداد بسیاری از خرابکاریها و عملیات جاسوسی نموده بود. در مورد کامیابیهای اقتصادی دلایلی در مورد ستسی و بی خیالی وجود داشت. موفقیتهای بزرگ واقعی در ساختمان سوسیالیسم تمایلات لاف زدن را با خود به همراه آورده، تمایلی که در ارزیابی نیروی خودی مبالغه میکند و نیروی دشمن را دستکم میگیرد. کامیابیهای بزرگ "فضایی از رژه پیروزمندانه و تمجید داخلی بوجود میآورد که احساس تناسب را ناپود، بینش سیاسی را کم اثر و اینکه توده ها را تکه تکه کرده و به آنها میآموزد که به موفقیتهای خود اکتفا نمایند."^{۶۶}

محاصره سرمایه داری؟

و استالین بصورتی طعنه آمیز با مطرح نمودن افکار کارمندان محلی حزب ادامه میدهد. "محاصره سرمایه داری؟" این چه حرف بیهوده ایست! اگر ما به طرحهای اقتصادی خود جامعه عمل پوشانده و از آن هم فراتر رویم محاصره سرمایه داری چه معنایی میتواند داشته باشد؟ اشکال جدیدی از خرابکاری، مبارزه با ترسکسیم؟ همه اینها چرندیات است! جزئیاتی از این دست چه اهمیتی خواهند داشت، اگر ما به طرحهای اقتصادی خود جامعه عمل پوشانده و از آن هم فراتر رویم؟ ضوابط حزبی، انتخاب ارگان حزبی، تعهدات مالی رهبران حزب در مقابل توده های حزبی؟ بله، آیا همه اینها ضروریند؟

اگر اقتصاد ما رشد میکند، و اگر وضعیت زندگی کارگران و دهقانان هر چه بهتر میشود، آیا این در اساس به صرفه است که وقت خود را صرف این مسائل جزئی بنماییم؟ همه اینها مزخرفات هستند! طرحهای ما پیشی میجویند - کمیته مرکزی حزب ما نیز خوب است، پس به چیز بیشتری نیاز داریم؟ مردمان عجیب و غریب که در آنجا، در مسکو در کمیته مرکزی حزب نشسته و در حال کار کردن بر روی برخی سوالات هستند، در مورد نوعی از خرابکاریها بحث میکنند، خودشان نمیخوانند و اجازه نمیدهند که دیگران هم بخوانند..."^{۶۷}

دوره های حزبی و دوره های لنینی

استالین سپس به بررسی برخی از اشتباهات در کار حزب پرداخت و اقداماتی را گوشزد نمود که به تصور او جهت بر طرف نمودن نتایج غلط ضروری بودند. او با مطرح نمودن پیشنهادی به مطالعات سازمان داده شده برای کادرهای رهبری کننده حزب، از هسته های پایینی تا رهبری مناطق و سازمانهای حزبی جمهوری شوراهای، سخنان خود را به پایان برد. برای هسته ها در مناطق "دوره های حزبی" چهار ماهه و برای رهبران نواحی یک "دوره هشت ماهه لنینی" در شهرهای بزرگ اتحاد جماهیر شوروی سازماندهی شد.

برای رهبران سازمانهای شهری یک "دوره شش ماهه در مورد تاریخ و سیاست حزب" در کمیته مرکزی حزب کمونیست دائر شد. در پایان همچنین در کمیته مرکزی حزب کمونیست برای رهبران حوزه ها - و سازمانهای استانی و در کمیته های ملی مرکزی حزب کمونیست "کنفرانسی شش ماهه در مورد سیاست داخلی و بین المللی" سازمان داده شد.^{۶۸}

تحصیلات صحیحترین راه جهت حل مسائل و اختلافات در حزب است، موضعی که استالین، سیدانف و کیروف از ژانویه ۱۹۳۴ پایه ریزی نموده بودند. در "سخنان پایانی" به جلسه کمیته مرکزی استالین برخی از اختلافات مهمی را که در خلال گفتگوها روی داده بود مطرح کرد. از جمله او به این مسئله اشاره نمود: آنهایی که زمانی ترسکیست و یا از هوادارن ترسکی بودند اما تغییر عقیده داده، بدرستی کار کرده و به حزب وفادار بوده اند، از اهداف مبارزه بر علیه جاسوسیها و خرابکاریهای ترسکیسی نبودند. "در این مورد، مانند دیگر موارد، وضعیت هر فرد باید بصورت جداگانه ای ارزیابی شود. ما نباید همه را با یک چوب بزنیم."^{۶۹}

کارمندان حزبی را کنترل کنید

بقیه سوالات در سخنان پایانی تماما به یک انتقاد شدید از روابط کارمندان حزب با اعضای اولیه اختصاص داشت. استالین مواضع خویش را بروشنی اعلام نمود. او با انتقاد از انتخاب کارمندان حزبی آغاز نمود. "در اکثر موارد کارکنان نه بر زمینه های عادلانه و بیطرف بلکه به طریقی بی روح و نامناسب استخدام میشوند. در اغلب موارد آن کسانی انتخاب میشوند که اصطلاحا آشنا و دوست هستند، افرادی هستند از همان محله و یا کسانی هستند که شخصا به آنها وابسته هستیم، افرادی که در تعریف و تمجید رنوسای خود، بدون در نظر گرفتن شایستگیهای سیاسی و دانشی آنها، قهرمانند. این واضح است که به جای یک گروه پیشرو از کارکنان مسئول، دسته ای خودمانی افرادی را برمیگزینند که بهم نزدیکند، نوعی کارت، که اعضای آن تلاش میکنند در آرامش زندگی کرده و اینکه با یکدیگر درگیر نشوند، که برای یکدیگر چاپلوسی نموده و هر از گاهی گزارشهایی بی محتوا و نفرت آور در مورد کامیابیها به کمیته مرکزی حزب ارسال نمایند. درک این امر چندان دشوار نیست که در چنین فضای آشنایی نمیتواند جایی برای انتقاد در مورد کمبود کار یا انتقاد از خود از جانب آنهایی که کار را رهبری میکنند وجود داشته باشد. این روشن است که چنین فضای خودمانی شرایط خوبی را برای چاپلوسان بوجود میآورد، افرادی بدون ارزش که به همین دلیل هیچ گونه وجه مشترکی با بلشویسم ندارند."^{۷۰} در ادامه استالین ضرورت کنترل بر روی کارمندان حزب، نه فقط از جانب رنوسا بلکه مهمتر، از جانب اعضای اولیه، را مطرح نمود.

"زمانیکه رهبران کارکنان تحت رهبری خود را بر اساس عملکردشان مورد آزمایش قرار میدهند، برخی از رفقا تصور میکنند که میتوانند آنان را از بالا کنترل کنند. این صحیح نیست. البته کنترل از بالا بعنوان یک اقدام موثر جهت آزمایش کارمندان و کنترل اینکه ماموریت انجام میشود ضروریست. اما کنترل از بالا با یک آزمایش واقعی و تعیین کننده فاصله بسیاری دارد. نوع دیگری از آزمایش نیز وجود دارد، کنترل از پایین، آنزمان توده ها، آنهایی که کنترل میشوند، رهبران را کنترل میکنند، اشتباهات آنها را گوشزد مینمایند و میگویند که آنها چگونه باید رفع بشوند. این روش کنترل یکی از موثرترین روشها برای آزمایش مردم است."^{۷۱}

لنینیسم را بکار ببندید

استالین همچنین آنهایی را که نمیخواستند آشکارا از خود انتقاد کنند، چرا که این کار در مقابل دشمن میتواند بعنوان نقطه ضعفی تلقی شده و اینکه در ضمن میتواندست به از هم پاشیدگی سازمانی و ضعف منجر شود، بشدت مورد انتقاد قرار داد. "رفقا این بی معنی است، پاک و پاکیزه یک حرف مهم. یک اعتراف آشکار در مورد اشکالاتمان و تصحیح صادقانه آنها میتواند برعکس حزب را تقویت بنماید و قدرت حزب را افزایش دهد. ---- مخفی نمودن اعمال خلاف کادرها از طریق ترحم به آنها، کاملا برابر است با نابودی کادرها."^{۷۲} در پایان استالین رهبران سازمانهای حزبی را به گوش دادن به صدای توده ها، بعنوان راهی مطمئن در جهت انجام یک رهبری واقعی، ترغیب نمود. او "رابطه بروکراتیکه قانون پرستانه و عاری از احساسات برخی از رفقای حزبی را با سرنوشت بخشی از اعضای حزب، مسئله اخراجها از حزب یا مسئله بازگرداندن حقوق اعضای اخراج شده از حزب، را مورد انتقاد شدید قرار داد."^{۷۳}

بر اساس اظهارات استالین جهت انجام یک ارزیابی فردی و منصفانه از تک تک اعضای حزب، رهبران باید در جهت شناخت شیوه زندگی و پیشرفت اعضا گام بردارند. بدون داشتن چنین دانشی "معمول است که آنها بدون هدف اقدام میکنند. آنها یا دریایی از ستایش را نثار آنها میکنند،

یا با همان روش به آنها حمله میکنند و بدین ترتیب دهها هزار نفر را از حزب محروم مینمایند"^{۷۴} استالین با کلیه محروم نمودنها به دلیل آن چیزی که اصطلاحاً انفغال نامیده میشود یا اینکه اعضاء وقت خود را صرف برنامه حزبی ننموده اند، کاملاً مخالفت نمود. استالین رهبران حزب را به استفاده از فرمولهای لنینی برای عضویت در حزب، که به گفته او آنکسی عضو حزب محسوب میشود که "برنامه حزب را برسمیت میشناسد، حق عضویت میپردازد و در یکی از سازمانهای حزبی فعالیت میکند"^{۷۵} ترغیب نمود. هیچ عضوی نباید از حزب به دلیل کمبود دانش در مورد برنامه و سیاست آن اخراج میشد. استالین اخراج کارگران را بدلائل خطاهای کوچکی از قبیل حاضر نشدن بموقع در جلسات حزبی یا نپرداختن حق عضویت عقب مانده، سیاستی بی رحمانه و بینهایت بروکراتیک خواند. قبل از اینکه مسئله اخراج مطرح شود باید، تذکر، اخطار، یا زمانی جهت اصلاح به فرد مورد نظر داده شود. استالین سخنان خود را با این درخواست از رهبران حزبی که واقعا مراقب اعضاء باشند پایان داد. "این دقیقاً همان چیزیست که بسیاری از رفقای ما کمبود آنرا احساس میکنند"^{۷۶}.

اعضای حزب انتقادات را مورد بحث قرار میدهند.

انتشار سخنرانی استالین، همانند سخنرانیهای ایراد شده توسط مولوتف، سیدانف و Jesjov، نقطه شروع گفتگویی در جامعه شد. موضوعات اصلی این دو بودند، "سخنان پایانی" استالین و پیشنهاد سیدانف در مورد رای دادن مخفی در انتخابات حزب، امری که در نشست کمیته مرکزی به تصویب رسیده بود. قدرت و رفتار رهبران حزب، بعلاوه دموکراسی حزبی مسائلی بودند که بیشترین نظرها را بخود جلب نمودند. دادگاه بوخارین - ریکوف و نیاز به هشیار بودن در مورد جاسوسان و خرابکاران بعلاوه انتقاد بر علیه جرائم برخی از اعضاء بر علیه ضوابط حزبی مورد بحث قرار گرفتند. اما مسئله اصلی استبداد و فساد در میان رهبران محلی حزبی بود. کمیته مرکزی در خلال دهه های ۳۰ انتقاد نمودن به رهبری و افشای دبیران فاسد و بی علاقه را ترغیب نموده بود. اکنون گفتگو در این موارد بالاخره آغاز شده بود! در همه جا نشستهای حزبی بخاطر جلسه فوریه کمیته مرکزی سازمان داده شد. نشستهایی که به تازگی بر اساس عادات مرسوم و بروکراتیک با شک و تردیدها در مورد دوستی بر اساس فساد فیصله یافته بودند، به ناگهان باید پس از درخواستهای فراوان از جانب اعضاء دوباره تشکیل میشدند. بایگانی اسمولنسک مثال خوبی را در مورد جلسه رهبران محلی ارائه میدهد، جلسه ای که در آن رهبران به معنای واقعی کلمه در مقابل واقعیات قرار داده شدند و از آنها خواسته شد که داوطلبانه موارد ذکر شده را تایید نموده و بدینسان ناگزیر به انتقاد از خود در مقابل اعضاء شدند. توده های عضو رنوف و بخشنده نبودند. در بسیاری از جلسات در کمیته های ناحیه ای و اماکن کار - و هسته های مسکونی رهبران محلی آنچنان از پایه و بنیان افشاء شدند که بسرعت از سمتهای خود محروم شده و رهبران جدید که از اعتماد اعضاء برخوردار بودند مستقیماً انتخاب شدند. این انتخابات بخشی از برنامه کمیته مرکزی برای انتخابات جدید حزب نبود، انتخابی که شامل انتخاب مخفی رهبران حزب بود. طرحها در آنزمان فقط در مرحله آمادگی بودند. اما هیچ نیز نتوانست مانع از برکناری بروکراتهای فاسد حزبی توسط اعضایی که میخواستند با برکناری نمودن آنها قدرت را بدست بگیرند بشود.

نمونه ای در منطقه Belyi

باید در اینجا به نمونه ای اشاره کنیم که در مورد فضای سیاسی جاری در آنزمان در میان طبقه کارگر پس از جلسه کمیته مرکزی در فوریه ۱۹۳۷ صحبت میکند. در منطقه Belyi (Belyi Raion) جلسه ای جهت بررسی فعالیتهای حزب تشکیل شد، جلسه ای که چهار روز بطول انجامید. مدارک بدست آمده از جلسه در بایگانی اسمولنسک موجود است.^{۷۷} اعضاء اولیه که در گذشته بندرت در جلسات صحبت میکردند یا مهر منفعل بر پیشانی آنها خورده بود، عنان سخن را بدست گرفتند و "بدون در نظر گرفتن اینکه در مورد چه کسی میگفتند" شدیداً آغاز به انتقاد نمودند"^{۷۸}. در خلال جلسه در منطقه Belyi (Belyi Raikom) ۲۲۰ نفر از ۲۴۰ نفر عضو حاضر بودند. ۷۷ نفر در جلسه صحبت کردند و بشدت رهبر منطقه ای Kovalev را مورد انتقاد قرار دادند. او به این متهم شد که به فردی بروکرات تبدیل شده و میان اعضاء تفاوت قائل میشد. او گزارشها در مورد دوره های مطالعات سیاسی را جعل نموده و سالنهای

مطالعاتی را به این بهانه که ضروری نبودند بسته بود. او از روشهای جانبدارانه، خشن و دیکتاتورمابانه استفاده میکرد. اعضای که بدلیلی به منطقه احضار میشدند احساس راحتی نمیکردند و میدانستند که زمانی طولانی را منتظر مانده و باید چندین بار برای انجام کارشان به منطقه بازگردند.

رئیس حزب کمونیست در منطقه **Vinogradov, Belyi**، **Kovalev** به کمک آمد. او اعضاء را ترغیب نمود که در مورد کار حزب گفتگو نکنند. بنا بر اظهارات او دستور العمل بدین معنا بود که اعضاء میبایستی در مورد کشت و کار بهار صحبت میکردند و تلاش نمود که انتقاد را متوجه مقامات پایینی، هسته های حزبی، بنماید. به گفته او، مسئله در آنجا حل نشده بود و نه در منطقه. حتی **Golovashenko**، نماینده **obkom** (کمیته منطقه) به کمک **Kovalev** آمد. او تلاش نمود که مباحث را آرام کرده و به اعضای که بشدت به **Kovalev** انتقاد میکردند حمله کرد. اما هیچ چیز نتوانست به **Kovalev** کمک کند. انتقاد اعضاء بدون وقفه در طی تمام جلسه ادامه یافت و فهرست اتهامات طولانی شد. نشست با اخراج **Kovalev** در محل توسط اعضاء و انتخاب **Karpovskij** بعنوان دبیر اول منطقه ای حزب پایان یافت.

"سخنان پایانی" استالین ابزاری برای مبارزه

داستان در اینجا تمام نمیشود. رئیس حزب کمونیست در محل و نماینده منطقه تلاش نموده بودند که به **Kovalev** کمک کنند. تصمیمی از جانب دبیر منطقه، انتخاب دبیر جدید ناحیه **Karpovskij** را متوقف و عضو دیگری را، **Boradulin** را پیشنهاد نمود. جلسه بزرگ جدیدی تشکیل و طی آن اعلام شد که **Boradulin** نالایقتر از **Kovalev** بود. در آنجا اعضاء یکبار دیگر **Karpovskij** را بعنوان دبیر ناحیه انتخاب نمودند. این امر علیرغم اینکه شخص **Karpovskij** خودش اعضاء را ترغیب نموده بود که پیشنهاد دبیر منطقه را بپذیرند، رخ داد.

شرایط پس از جلسه فوریه کمیته مرکزی این چنین بود. با "سخنان پایانی" استالین بعنوان راهنما، اعضاء اولیه بسرعت جاه طلبان و بروکراتهای فاسد را اخراج کردند و رهبران خویش را بدون توجه به تشخیص مقامات بالاتر انتخاب نمودند. از گزارشهای بایگانی اسمولنسک اینچنین برمیآید که این یک مبارزه خودبخودی بود و نتایج گسترده ای را در آینده ای نزدیک با خود به همراه آورد. همزمان بروکراتهای فاسد در قدرت به حمایت از یکدیگر ادامه دادند. برای مثال به **Kovalev** در بخش کارگزینی منطقه شغل خوبی داده شد. اما از طرفی دیگر مبارزه تازه آغاز شد بود.

انتخابات حزبی سال ۱۹۳۷

یکی از بیانیتهای تایید شده در کمیته مرکزی در نشست ماه فوریه، تصمیمی بود در مورد انتخابات عمومی که قرار بود بر اساس یک چهارچوب دقیق و شدیداً دمکراتیک با رای گیری مخفی در جریان انتخابات فردی انجام بشود.

دو هفته پس از نشست کمیته مرکزی، ۲۰ مارس ۱۹۳۷، کمیته مرکزی دستورالعملی را در مورد "انتخابات سازمانهای حزبی" صادر و گفتگویی را در نشریات در مورد ضرورت انتقاد از خود، دمکراسی در حزب و کنترل کارکنان ارشد آغاز نمود. انتخابات در خلال آوریل سال ۱۹۳۷ به اجرا گذاشته شد. در نشستهای انتخاباتی رهبران محلی بصورت گسترده ای مورد انتقاد قرار گرفتند. در بسیاری از نقاط در گذشته نشستهای حزبی برای بحث و انتقاد انجمنی شده بود برای انتقاد از عدم رعایت نظم و انضباط توسط اعضاء اولیه یا شیوه زندگی نامناسب آنها. اکنون وضعیت برعکس شده و انتقادات بر روی رهبران محلی متمرکز شده بود.

به روال معمول در جلسات بسیاری از اعضاء بعنوان هیئت اجرایی حزب انتخاب میشدند. مباحث طولانی بودند و با دقت یادداشت میشدند. در آخر انتخابات مخفی برگزار میشد. در بایگانی اسمولنسک مدارک بسیاری در مورد انتخابات فردی به اضافه برگه های نگاه داشته شده انتخاباتی از رای گیریها وجود دارند.

رهبران قدیمی جایگزین شدند

نتیجه انتخابات داخلی حزب بعدها در نشریات گزارش داده شد. از ۵۴ هزار سازمان حزبی که نتیجه انتخابات در آنها در می ۱۹۳۷ معلوم شده بود بطور متوسط ۵۵ درصد از رهبران قدیمی

جایگزین شده بودند. این نتیجه ای باورنکردنی بود. اولاً این نشان داد که عدم اعتماد در مورد رهبران قدیمی بسیار شدید بود، دوما اینکه اعضای اولیه در عمل دارای آن نیروی جمعی مورد نیاز بودند برای اینکه سیاستمداران نالایقی را که از قدرت خود سوء استفاده مینمودند اخراج کنند. ظاهراً نشست کمیته مرکزی تبلور ناخشنودی بود که از گذشته وجود داشت. اما انتخابات حزبی جنبه دیگری هم داشت. اغلب رهبران اخراجی در سطح رهبران محلی، در مناطق و هسته ها بودند، سطحی که معمولاً اعضای حزبی به راحتی میتوانستند درست و غلط را تعیین نموده و فساد، سوء استفاده از قدرت یا خرابکاری را افشاء نمایند. در رده های بالایی کمیته های شهری - و منطقه ای انتخابات حزبی همان نتیجه را نداد. رهبران منطقه ای به نشان دادن داشتن قابلیت زیاد مقاومت در برابر انتقادات ادامه دادند. موارد شناخته شده ای از سیاستمداران فاسد در سطح منطقه ای که در مناطق خودشان همانند پادشاهان کوچک بروکرات عمل مینمودند، در انتخابات حزب موفق شدند که رای گیری را به سود خود تمام کنند. اعضای اولیه از همان امکاتی که بتوانند وقایع حول این رهبران را مانند رهبران محلی ارزشیابی نمایند، برخوردار نبودند. به زیان اعضای اولیه عامل دیگری نیز سخن میگفت. رهبران نالایق شهرستانها و مناطق همواره توسط گروهی که از آنها در اینگونه شرایط حمایت مینمودند احاطه شده بودند. نفوذ نمودن به میان گروه آنها، جهت یافتن حقیقت امری چندان آسانی برای اعضای اولیه نبود.

رهبران منطقه ای جایگزین شدند

اما مبارزه بر علیه بروکراسی و فساد در حزب کمونیست در رده های بالایی ادامه یافت. در آغاز ژوئن کنفرانسهای حزبی منطقه ای به روال معمول آغاز شد. این کنفرانسها اهمیت بسیار زیادی نداشتند، مسائل بیشتر حول و حوش گزارشها در مورد کار رهبران منطقه ای دور میزد. اما اینبار اتفاق تازه ای رخ داد. حتی در کنفرانسهای منطقه ای رهبران حزبی مورد انتقاد قرار گرفتند. مرکزیت حزب میدانست که در سطح منطقه ای باید برای اعضای اولیه بسیار دشوارتر باشد که صدای اعتراضات خود را به گوش دیگران برسانند. اینبار مرکزیت حزب تصمیم گرفت که نمایندگانی را از کمیته مرکزی به کنفرانسهای منطقه ای ارسال نماید. این نمایندگان آمدند، گاهی کاملاً ناشناس، جایی نشستند، و در مباحث شرکت نمودند. این امر موجب شد که در بسیاری از کنفرانسهای منطقه ای کفه ترازو به زیان رهبران حزبی منطقه ای سنگینتر بشود. از ۲۵ کنفرانس حزبی منطقه ای که در نشریات در مورد آنها گزارش شد، چهار کنفرانس با اخراج رهبری حزب پایان یافت. مشکل حل و فصل شده بود اما در بسیاری نقاط پادشاهان کوچک منطقه ای به تصمیم گیری و اینکه بکنند آنکاری را که مایلند بدون اینکه به دستورالعمل حزب توجهی نمایند، ادامه دادند.

دادگاه نظامی بر علیه ژنرالها

همزمان با تشکیل کنفرانسهای حزبی منطقه ای، حادثه ای در زندگی سیاسی اتحاد جماهیر شوروی رخ داد که اهمیت تعیین کننده ای را برای آینده کشور در بر داشت. در ۱۱ ژوئن ۱۹۳۷ در روزنامه پرودا منتشر شد که مارشال Tuchtajevskij بعلاوه ژنرالها Yakir، Putna، Primakov، Kork، Feldman، Uborevitj و Eideman به جرم خیانت به وطن به زندان محکوم شده بودند. این افسران بلند پایه در ۲۶ می ۱۹۳۷ دستگیر و به این متهم شده بودند که "طی مدت درازی به شیوه ای خانمانه اسرار محرمانه نظامی را به یک قدرت فاشیستی خصمانه تسلیم نموده و بعنوان جاسوس در جهت فراهم نمودن شرایط برای سقوط اتحاد جماهیر شوروی و بازگرداندن سرمایه داری عمل نموده بودند"^{۷۹}. توطئه ژنرالها بخش نظامی مبارزه مخالفان بر علیه اتحاد جماهیر شوروی را تشکیل میداد.

دادگاه خیانت پیاتاکوف - رادک ضربه محکمی بود بر پیکر مخالفان زده بود، اما ژنرالها از انجام تصمیمات خود مبنی بر یک کودتای نظامی منصرف نشده بودند. بر عکس آنها فهمیده بودند که هر تاخیری به زیان آنها تمام میشود. برنامه ها از قبل طراحی شده بودند، اکنون زمان عمل بود. پس از دادگاه پیاتاکوف و افشای گروه بوخارین - ریکف که در آنزمان در زندان بسر میبردند، توطئه گران نظامی بر تلاشهای خود افزوده بودند. در پایان ماه مارس ۱۹۳۷ آنها در مورد زمان اجرای کودتای دولتی تصمیم گیری نموده و قرار بر این شده بود که این عملیات در عرض شش هفته، آخرین فرصت ۱۵ می به اجرا گذاشته شود.

بازگشت کمیسرهاى سیاسى

با آگاهی در مورد رهبران کودتا دولت اتحاد جماهیر شوروی بسرعت وارد عمل شد. در ۸ می قطعنامه بسیار مهمی اتخاذ شد: کمیسرهاى سیاسى در ارتش و در تمام سطوح دوباره جایگزین شوند. به پیشنهاد Frunze، یک بلشویک قدیمی و کادر بلند پایه حزبی که با گذشت زمان یکی از افسران برجسته نظامی شده بود، سیستم کمیسرهاى سیاسى که افسران و تصمیمات نظامی را زیر نظر میگرفتند ده سال پیش، در ۱۳ می ۱۹۲۷، لغو شده بود. Frunze از همان ابتدا انقلابی بود اما با گذشت زمان علاقه او به حرفه اش در ارتش تشدید شده و نظرات خود را بسود سرمایه داری تغییر داده بود. او کمیسرهاى سیاسى را لغو و حاکمیت افسران بر سربازان را، به تقلید از زمان تزار، دوباره جاری نموده بود. تا جایی که میتوانست مراقب بود که افرادی انتخاب بشوند که او را در بدست آوردن پستهای ارشد نظامی حمایت میکنند. در ادامه در ۱۱ می ۱۹۳۷ مارشال Tuchatjevskij از مقام خود بعنوان معاون کمیسر جنگی عزل و با تنزل درجه به منطقه ولگا فرستاده شد. ژنرال Gamarnik توطئه گری که خودکشی کرد، در همان روز بعنوان معاون کمیسر جنگی از کار برکنار شد. ژنرالها Jakir و Uborevitj تنزل درجه داده شدند و ژنرالها Kork و Eideman به اتهام جاسوسی به نفع آلمان نازی روانه زندان شدند. توطئه گران دیگر صاحب آن امکانی عملی نبودند که یک کودتای نظامی را رهبری نمایند.

جامعه سوسیالیستی از خود دفاع میکند

دخالت سریع دولت اتحاد جماهیر شوروی اینبار مانع از تلاشی شد که هدفش کودتای نظامی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی بود، اما هنوز دامنه این توطئه در جامعه مدنی و در میان نظامیان از همه جهات بر همه روشن نبود. ژنرالها دارای شبکه ای متشکل از تعداد بسیاری از کارمندان مهم حزبی و افسران بودند. با احساسی از عدم اطمینان و نا امنی بود که زندگی سیاسى به بازی نقش خود ادامه میداد. دامنه توطئه ابتدا در دادگاه بوخارین در سال ۱۹۳۸ آشکار شد. برای مثال توطئه گران فهرستی را با هزاران کادر حزبی که قرار بود دستگیر و نابود شوند تهیه نموده بودند. با اینحال جامعه سوسیالیستی از خود با دنبال نمودن رد پاهایی که ژنرالها و گروه پیاتاکوف از خود به جای گذاشته بودند دفاع مینمود. قبل از آغاز دادگاه نظامی، در یک کنفرانس بزرگ نظامی در مسکو مدارک جرانم ژنرالها به تعداد کثیری از افسران و نمایندگان کلیه مناطق نظامی در اتحاد جماهیر شوروی، ارائه شد. بدلیل اینکه در خلال دادگاه اسرار نظامی مورد رسیدگی قرار میگرفتند، مذاکرات پشت درهای بسته انجام شد. تنها افسران بلند پایه اجازه ورود به دادگاه را داشتند. دادگاه از قاضی Ulrich و ۸ افسر ارشد دیگر تشکیل میشد. دادگاه متهمان را مجرم شناخته و کلیه آنان را به مرگ محکوم نمود. دو تن از اعضای دادگاه مارشال Blücher و مارشال قدیمی بلشویک Budjonnyj حکم اعدام را اعلام نمودند. در ۱۲ می در پرودا اعلام شد که ۸ نفر به اعدام محکوم شده بودند.

توطئه گران و روابط خارجی

محاکمه نظامی ژنرالها موضوع گمانه زنیهای بی پایانی در طول سالها بوده است، گمانه زنیهایی که بدنبال خود ایده های مضحکی را رقم زده است. تمام گمانه ها متفقا مدعیند که توطئه ای توسط ارتش اتحاد جماهیر شوروی ساخته و پرداخته شده بود برای اینکه دولت را با توسل به خشونت در یک کودتای دولتی سرنگون سازد. حتی مرتجعترین مفسران تاریخ معتقدند که یک چنین توطئه ای وجود داشته است. تفاوت میان نویسندگان ابتدا زمانی ظاهر میشود که آنها در مورد متحدان ژنرالها در این توطئه کند و کاو مینمایند. با اینحال در چند سال اخیر تحقیقات تاریخی اتهامات دولت اتحاد جماهیر شوروی را تایید نموده است: اینکه Tuchatjevskij و گروه او از آلمان نازی برای کودتای دولتی خود تقاضای حمایت نموده و اینکه گروه پیاتاکوف و بوخارین بخشی از این توطئه بودند. در سال ۱۹۳۷ یک کودتای دولتی در اتحاد جماهیر شوروی میتوانست نتایج عظیمی را در بر داشته باشد، نتایجی که پیش بینی تمامیت آن دشوار بود. از جانبی دولت اتحاد جماهیر شوروی در میان مردم و قوای نظامی از حمایت گسترده ای برخوردار بود. از جانبی دیگر توطئه گران طی سالها بصورتی

مخفیانه عمل نموده و نیروهای خود را آماده کرده بودند، مردمی که عمدتاً، مانند Tuchtjevskij، از میان افسران ارتش تزار آمده بودند. بسیاری از آنها انتخاب شده بودند که در ارتش سرخ ادامه بدهند و در سال ۱۹۳۷ مقامات فرماندهی ارشدی را در اختیار خود داشتند. در زمان برگزاری دادگاهها ارتش اتحاد جماهیر شوروی تا سطح یک ارتش بزرگ، مدرن و نیرومند با میلیونها عضو مسلح رشد نموده بود. مواجهه ای در میان این چنین ارتشی، میان نیروهای وفادار به دولت و توطئه گران، اگر چه دومی بسیار کمتر بودند، نتایج گسترده ای را در بر داشته و زیانهای جبران ناپذیری را بوجود میآورد.

ما از شرایطی مشابه در تاریخ آموخته ایم که حوادثی از این دست به روال معمول آنچنان شرایط گنج کننده ای را بوجود میآورند که نیروهای نظامی به تاثیر از آن از فرماندهان خود اطاعت مینمایند بدون اینکه مجال زیادی را جهت اندیشیدن در مورد صحت اعمال خود در اختیار داشته باشند.

اگر کودتای نظامی آغاز شده بود، جنگ کوچکی با نیاتجی ویرانگر در انتظار بود. امید توطئه گران نیز همین بود. در نهایت جهت داشتن امکاتی برای پیروزی باید آنها بالااجبار از خارج کمک میگرفتند، از نیروهای نظامی کشورهای مقتدر که مدتها اتحاد جماهیر شوروی را تهدید نموده بودند: از آلمان نازی، ژاپن و ایتالیا. برنامه آنها نیز همین بود. قرار بود که نازیها یورش را جهت "آزاد نمودن" اوکراین آغاز نمایند و ژاپن قرار بود که سواحل اقیانوس آرام در اتحاد جماهیر شوروی را اشغال کند.

نشستهای منطقه ای حزبی و مبارزه با ضد انقلاب

در ژوئن سال ۱۹۳۷ اتحاد جماهیر شوروی در وضعیت بسیار پرتنش بسر میبرد. هیچکس واقعا در مورد وسعت توطئه های نظامی مطمئن نبود اما همه چیز نشان از این داشت که بزرگتر از آن گروهی بود که افشاء شده بودند. کمیته مرکزی تصمیم گرفت که تحقیقات گسترده ای را آغاز نماید. توطئه های نظامی از بالا میآمد و ریشه های آن را نیز در جامعه مدنی در میان افرادی که صاحب مقامات رهبری کننده بودند وجود داشت. تعداد چندی جلسات فوق العاده با شرکت اعضاء در مناطق سازماندهی شد، جلساتی که اهدافش ارزیابی نظم و ترتیب کار در میان رهبران حزب در مناطق و تحقیق در مورد دامنه توطئه ها بود.

این جلسات در منطقه غرب در طی سه روز میان ۱۹ و ۲۱ ژوئن سال ۱۹۳۷ تشکیل شدند. Kaganovitj بعنوان نماینده کمیته مرکزی در این جلسات شرکت کرد. مسئله اصلی ارزیابی کار دبیر حزب در منطقه Rumjantsev، و فعالیتهای مورد علاقه او بود.

انتقاد به Rumjantsev

Ivan Petrovich Rumjantsev یک "بلشویک قدیمی" بود که در سال ۱۹۰۵ به عضویت حزب در آمده بود. در سال ۱۹۲۹ او از جانب کمیته مرکزی بعنوان دبیر اول در اسمولنسک انتخاب شد، محلی که Rumjantsev تعداد چندی از رفقای قدیمی خود را که بسیاری از مشاغل مهم را به تصرف خود درآورده بودند، به آنجا برده بود. در نشست فوریه کمیته مرکزی استالین این روش دوستی را ضد مارکسیسم خواند، اما تاثیری بر روی Rumjantsev نگذاشته بود.

در ژوئن سال ۱۹۳۷ Rumjantsev ۶۱ ساله بود و عضو کمیته مرکزی با موقعیتی بسیار قوی در منطقه غرب، جایی که شرکتهای و کارخانجات نام او را بر خود گذاشته بودند.

انتقاد به او عملاً غیر ممکن بود. "بلشویک قدیمی" Rumjantsev طی سالها راه را برای یک بروکراسی زرق و برق دار که بیش از هر چیز منافع خود او را تامین مینمود هموار نموده بود. ناخشنودی از Rumjantsev در منطقه غرب قابل ملاحظه بود اما امکانات جهت حذف او از قدرت در عمل ناچیز.

تا زمان آغاز جلسه میان ۱۹- ۲۱ ژوئن سال ۱۹۳۷ شرایط بصورتی حیرت انگیز تغییر کرده بود. نه فقط به دلیل اینکه Kaganovitj حضور داشت و از منتقدان پشتیبانی مینمود. یقیناً مسئله ای مهم دیگری وجود داشت که بر روی صراحت و رک گویی اعضاء تاثیر گذاشته بود. نشان داده شد که یکی از ژنرالهای توطئه گر و محکوم به اعدام، Uborevitj، عضو کمیته منطقه بود، جایی که که او صمیمانه با Rumjantsev همکاری مینمود. حدس و گمانهایی زده میشد مبنی بر اینکه Rumjantsev از جمله کارمندان بلند پایه ای بود که در توطئه های نظامی شرکت نموده

بود. تجاوزات قدیمی Rumjantsev و گروه او به حقوق برخی از اعضای بدون تعارف به پیش کشیده شدند. وضعیت برای رهبری منطقه غرب بطور فزاینده ای غم انگیز شد. از جمله مسئله اخراج دبیر حزبی Kovalev مطرح شد. Kovalev توسط اعضای حزب در نشست اعضا در ناحیه Belyi از کار برکنار شده بود اما در کارگزینی منطقه شعل خوبی به او داده شده بود، توسط Rumjantsev

اکنون اعضای آنچیزی را که رخ داده بود یادآوری نموده و ادعا مینمودند که این Rumjantsev بود که شیوه عمل بر علیه خواست اعضای حزب را به Kovalev آموخته بود. این او بود که شرایط را برای سوء استفاده از قدرت و افراط در ناحیه Belyi فراهم آورده بود. با ایجاد روابط دوستانه Rumjantsev و گروه او در رهبری منطقه غرب، توانسته بودند نقد و انتقاد از خود را سرکوب نمایند^{۸۰}. فهرست اتهامات در مورد فساد و استبداد بر علیه رهبری منطقه غرب طولیتر و طویلتز شد. نتیجه این شد که در آن جلسه تمام رهبران از کار برکنار شدند. در تحقیقات بعدی Rumjantsev و گروه او به جرم فساد و سوء استفاده از قدرت دستگیر شدند.

کمیته مرکزی در یک حمله متقابل گسترده

در جولای سال ۱۹۳۷ کمیته مرکزی شواهد قانع کننده ای در اختیار داشت که نشان میداد توطئه ناموفق نظامی بخشی از دسیسه ای بود که تعداد کثیری از کارمندان بلند پایه در آن شرکت داشتند. اوضاع بشدت جدی بود. حتی در کمیته مرکزی نمایندگان فاسدی وجود داشتند که در این توطئه دست داشتند. ساختمان سوسیالیسم برای برخی از بلشویکهای قدیمی و کارمندان جدیدتر حزب نیابجی را داشت که آنها مایل به پذیرفتن آن نبودند. آن تصویر دور و کمی رمانتیک از حکومت کارگران در خلال روزهای انقلاب ۱۹۱۷ اکنون در قدرت کارگران اتحاد جماهیر شوروی به واقعیت تبدیل شده بود.

برای بخشی که به خوبی زندگی میکردند و برای خود امتیازاتی کسب نموده بودند این یک توسعه ترسناک بود. آنها راه ضد انقلاب را انتخاب نمودند. خارج از اتحاد جماهیر شوروی آنها متحدان بالقوه خویش را جهت متوقف نمودن توسعه سوسیالیستی پیدا کرده بودند. کمیته مرکزی بر آن شد که تا بصورتی محکم و استوار با ترور و خیانت سفید مبارزه نماید. وظیفه پیگیری رد پای کودتاچیان نظامی خانن بر عهده پلیس امنیتی NKVD، تحت رهبری، Jesjov گذاشته شد. در سراسر کشور افراد شناخته شده به دلیل داشتن ارتباط با توطئه گران در گروه پیتاکوف یا ژنرالها مورد بازجویی قرار گرفتند. بسیاری دستگیر شدند. وضعیت سیاسی عمیقاً نامطمئن و ارتباطات خارجی توطئه گران کاملاً روشن نشده بود. ژنرالها اسراری را در مورد وضعیت دفاعی اتحاد جماهیر شوروی به بیرون فرستاده بودند و این روشن نبود که این امر تا چه میزان کشور را تضعیف نموده بود.

نازیسم در اروپا پیروز میشود

در اروپا ارتشهای فاشیستی آزادانه آغاز به عمل نموده بودند. جنگ در اسپانیا با حمایت ایتالیا که ۵۰۰۰۰ سرباز به کمک فرانکو فرستاده بود با تمام قوا جریان داشت. آلمان نازی با مساعدتهای اقتصادی، هواپیماهای شکاری و بمب افکن، سلاح، تانکها و دیگر ماشینهای جنگی، به تجهیز ایتالیاییها و فاشیستهای فرانکو کمک میکرد. یکی از اولین حملات تروریستی در تاریخ با هواپیما بر علیه غیر نظامیان، بمباران مادرید و بارسلون بود. در آفریقا، ایتالیا کشور پادشاهی اتیوپی - Abessinien (نام سابق اتیوپی) را پس از یک جنگ بیرحمانه بر علیه مردم بی دفاع در مقابل یک ارتش مدرن، به اشغال خود درآورد. در مارس ۱۹۳۸ نازیها اتریش را اشغال نمودند و در مارس ۱۹۳۹ چکسلواکی را. در همان ماه مادرید بدست فاشیستها سقوط کرد و در سپتامبر ۱۹۳۹ آلمان نازی لهستان را شکست داده و آنرا به اشغال خود درآورد. در آوریل ۱۹۴۰ دانمارک پس از یورش نازیها سقوط کرد و در ژوئن ۱۹۴۰ نروژ پس از یک مقاومت قهرمانانه ناگزیر به تسلیم شد.

در همان ماه هلند، بلژیک، لوکزامبورگ و قدرت نظامی بزرگ فرانسه پنج هفته پس از حملات آلمان سقوط نمودند! ارتش انگیس در محل جهت کمک به فرانسه حضور داشت اما شکست خورد و با تحمل زیانهای فراوان ناگزیر به عقب نشینی شد. موجودیت اتحاد جماهیر شوروی در معرض تهدید قرار داشت. تجاوز فاشیستی با گامهای بزرگ نزدیکتر میشد. صدماتی که خیانت ژنرالها بوجود آورده بودند تهدیدی بود بر علیه کشور، صدماتی که بازسازی آنها به زمان زیادی نیاز

داشت. دولت میدانست که کشور جهت مقاومت در برابر نیروهای آلمان نازی، بزرگترین و مجهزترین ارتش جهان، راه درازی را در پیش دارد. در ژوئن ۱۹۴۱ در روز آغاز تجاوز، آلمان نازی ارتشی متشکل از ۸ میلیون نفر در اختیار داشت. نه در گذشته و نه بعدها اینچنین ارتشی در تاریخ بشریت وجود نداشته است. اتحاد جماهیر شوروی با سرعت تمام صنعتی مدرن را ساخته و با تلاشی شگفت انگیز ارتش خود را تا پنج میلیون نفر افزایش داده بود.

پاکسازیها به مقامات ارشد ضربه میزند

پاکسازیها در حزب، پس از اینکه کمیته مرکزی وفاداری رهبران حزبی منطقه ای را مورد سوال قرار داد، تشدید شد. نشستهای حزبی بشدت تحت تاثیر تنشهای جامعه گرفته و صدای اعتراضات اعضای اولیه بر علیه فساد یا کارمندان ناکارآمد افزایش یافت. مردمی که خود را غیر قابل دسترسی میدیدند به ناگهان توسط توده های حزبی از مقام رهبری خود برکنار شدند، بخشی از آنها توسط رهبران جلسات بخاطر جرائم خود تسلیم عدالت شدند. سرمایه داران غربی در توضیحات تاریخی خود از ترور کارمندان و مدیران شرکتهای سخن میگویند، مردمانی که وضعیت اقتصادی آنها در مقایسه با بسیاری بهتر بود. مورخان سرمایه داری میگویند، هیچکس نمیتوانست "سر راحت بر روی بالش بگذارد". اما چرا باید کسانی را که با اموال مردم "زیر میز" (غیر قانونی - مترجم) معامله میکردند، از پولهای دولت در جهت انجام معاملات خود استفاده مینمودند و بصورتی سخاوتمندانه هدایا و رشوه ها را میان دوستان و آشنایان خود تقسیم میکردند، مورد سوال قرار نداد؟ چرا ما باید توجه خاص خود را معطوف رهبران حزبی مینمودیم که از قدرت خود در جهت ظلم و ستم به اعضای اولیه بهره برداری نموده و با آنها ظالمانه رفتار مینمودند؟ چرا آنها نباید ژنرالها و دیگر افسران ارشدی را که به اسرار امنیتی کشور خیانت و با دشمن همکاری نموده بودند تعقیب نمیکردند؟ چرا اینها باید آزادانه زندگی میکردند و مانند تبهکاران با آنها رفتار نمیشد؟ در اتحاد جماهیر شوروی، بر خلاف دمکراسیهای غربی، همه در مقابل قانون برابر بودند. در ضمن اعطای مقامی به فردی در جامعه بر اساس اعتماد بود، امری که آنها باید بصورتی مثال زدنی از آن استفاده کرده و قوانین را با دقت تمام دنبال مینمودند. در واقع اینها قابل توجهند فقط بدلیل اینکه سرمایه داری بورژوازی همواره در جرم و جنایت، حقه بازی و گمانه زنی زندگی کرده است.

محرومیتها و "بلشویکهای قدیمی"

مورخان سرمایه داری در مورد آزار و اذیت "بلشویکهای قدیمی" بسیار گفته اند، کسانی که قبل از همه در دوران محرومیتها قربانی شدند. تحقیقات در بایگانی اسمولنسک مدرکی در جهت اثبات این تنوری پیدا نمیکند. اگر "بلشویکهای قدیمی" اخراج یا دستگیر شدند، به این دلیل ساده بود که آنها از کادرهای برجسته در حزب بودند و توسط اعضای اولیه به آنها بعنوان فاسد، قلد ر یا بی علاقه به انجام ماموریت خود اشاره شده بود.

تحقیقات انجام شده در مورد ۱۲۷ رهبر "قدیمی بلشویکها" از نسل استالین که در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در مسکو شرکت نموده بودند نشان میدهد که آنها هدف اصلی پاکسازیها نبودند. اخراج آنها تنها به دلیل شیوه رهبری و انتقاد اعضای اولیه بود. کسی نتوانسته است زندگی ۱۰۹ نفر از ۱۲۷ تن از "بلشویکهای قدیمی" را دنبال نماید. از میان آنها ۳۸ نفر اخراج و یا اینکه در سال ۱۹۳۷ در مقابل دادگاه قرار گرفتند.^{۸۱}

مقایسه ای میان سالهای ۱۹۳۴ و ۱۹۳۷ نیز نتایج جالبی را بدست میدهند.^{۸۲} در سال ۱۹۳۴ تعداد "بلشویکهای قدیمی" در کنگره ۱۷ حزب، ۱۸۲۶۰۰ بود. در کنگره هجدهم حزب در سال ۱۹۳۹ تعداد آنها به ۱۲۵۷۰۰ نفر کاهش یافته بود. کاهش "بلشویکهای قدیمی" در طی این پنج سال، با توجه به کلیه دلایل، حتی بیماریها و مرگ بصورتی طبیعی، ۵۶۹۰۰ یا تقریباً ۳۱ درصد بود. بخشی، مطمئناً بخش بزرگی، از این ۵۶۹۰۰ تن در خلال پاکسازیها در سال ۱۹۳۷ اخراج شدند. اما هنوز در سال ۱۹۳۹، ۱۲۵۷۰۰ تن از "بلشویکهای قدیمی"، در حقیقت اغلب آنها در مقامات رهبری حزب در سراسر کشور فعال بودند. افسانه ها در مورد اینکه "استالین بلشویکهای قدیمی را از ریشه برکنده بود" دقیقاً افسانه هایی بیش نیستند. و باز هم دروغی دیگر از

Conquest-CIA که در زمان خودش توسط ترترسکی آغاز شد. تحقیقات همچنین نشان میدهد که اغلب اخراج شده گان در خلال این دوران افرادی از میان محافل رهبری کننده بودند. اجازه بدهید مثالی روشن را از منطقه حزبی Belyi ارائه بدهیم.^{۸۳}

در سال ۱۹۳۷ از ۲۴۴ عضو و نامزد در سازمان حزبی Belyi ۳۶ نفر اخراج شدند. از میان آنها ۳۰ نماینده از میان رهبران بودند. دو نفر اول از میان دبیران حزب، یک رئیس و دو تن از معاونان در کمیته اجرایی حزب کمونیست، یک دبیر منطقه ای در Komsomol، دادستان منطقه، رئیس NKVD (سازمان جاسوسی اتحاد جماهیر شوروی) منطقه و یکی از افسران او، سه گرداننده مدرسه، چهار تن از مدیران کارخانه ها، دو رهبر اتحادیه، پنج رئیس از رنوسای تعاونیهای کشاورزی و پنج تن از رنوسای اتحاد جماهیر شوروی.

افسانه ها در مورد اخراجهای سال ۱۹۳۷

افسانه ها در مورد سال وحشتناک ۱۹۳۷ که سرمایه داری آنرا به یکی از ابزار عمده خویش تبدیل نموده است، در حقیقت از طریق جاسوس پلیس Robert Conquest و CIA/MI5، پدران واقعی این افسانه ها، به بهترین نحو توسط آماری افشاء میشود که در خلال دهه های ۱۹۳۷ وجود دارند.

اعضای اخراج شده از حزب^{۸۴}

سال اخراج	تعداد اخراج شده گان	درصد
۱۹۲۹	۱۷۰۰۰۰	۱۱
۱۹۳۳	۷۹۲۰۰۰	۱۸،۵
۱۹۳۵	۱۷۰۰۰۰	۹
۱۹۳۶	-	-
۱۹۳۷	۱۰۰۰۰۰	۵
۱۹۳۸	۷۰۰۰۰	۲

تذکر! برای سال ۱۹۳۶ آماری داخلی وجود ندارد. در اسمولنسک ۲ - ۳ درصد از اعضاء اخراج شدند.

زمانیکه ما آمار را تجزیه تحلیل میکنیم پی به دامنه دروغهای سرمایه دارن میبریم. در حقیقت سال ۱۹۳۷ یکی از سالهایی بود که ارقام اخراجیها کمتر از هر زمان دیگری بود، تنها پنج درصد! بنا بر چه دلایلی سرمایه داران و نوکران آنها سال ۱۹۳۷ را به سال باور نکردنی استالین" با " میلیونها اتهامات کاذب، میلیونها تبعید شده، میلیونها قتل عام و کشتار"^{۸۵} تبدیل نموده اند، سالی که Peter Englund با کمال میل در مورد آن مینویسد؟ چه منافعی خود را در پشت این تبلیغات پنهان نموده است؟

ما میفهمیم که در یک چنین جنبش عظیم توده ای از انتقاد و انتقاد از خود، جایی که میلیونها انسان در آن شرکت داشتند مسلماً تصمیمات نادرستی گرفته شده اند که افراد بیگناهی را قربانی خود نموده است. اما در جریان محرومیتهای قبلی نیز اینچنین رخ داد. دهها هزار نفر از اعضای حزب به خطا از حزب اخراج شدند اما پس از اینکه در نزد مرکزیت حزب تقاضای تجدید نظر نمودند به حزب بازگشتند. در حقیقت کسی در غرب به این بی عدالتیها که قبل از هر چیز کارگران را قربانی خود نمود اشتیاقی نشان نمیدهد. در اینصورت چگونه میتوان این چنین اشتیاقی را برای سال ۱۹۳۷ توضیح داد؟ اینکه سرمایه داران دقیقاً در مورد سال ۱۹۳۷ که شنیعترین رخدادها در طی آن روی داد، صحبت میکنند؟

مسئله طبقاتی پاسخ میدهد

این امر توضیحی طبقاتی دارد. تفاوت بزرگ میان پاکسازیهای سال ۱۹۳۷ و دیگر پاکسازیهای در حزب اینست که در خلال دیگر پاکسازیهای این اعضای اولیه، کارگران معمولی بودند که حذف شدند - آنها تا ۸۰ درصد از اخراجیها را تشکیل میدادند. وضعیتی تقریباً برعکس با سال ۱۹۳۷.

تقریباً ۸۰ درصد از اخراج شدهگان از میان دم کلفتان حزب و مقامات بلند پایه نظامی بودند^{۸۶} مردمی که برای خود امتیازات و منافع اقتصادی دست و پا نموده و آماده بودند که جهت حفظ آنها حتی با آلمان نازی همکاری نمایند. مردمی بودند که با کمال میل اعضای اولیه را زیر چکمه های خود پایمال نموده و آنهایی را که بر اساس خواسته های آنها عمل نمینمودند اخراج میکردند. این افسران و کارکنان حزبی هوادار غرب و افکار سرمایه داری بودند که در سال ۱۹۳۷ اخراج شدند. این جماعت آنهایی بودند که قرار بود مسیر حرکت اتحاد جماهیر شوروی را بسوی سوسیال دموکراسی و بازگشت به سرمایه داری منحرف نموده و سرمایه داران به آنها دلپیسته بودند. اینها همانهایی بودند که اتحاد جماهیر شوروی را تضعیف نموده و با غرب جهت بازگرداندن سرمایه داری که واژگون شده بود همدردی و همکاری مینمودند. آنها جایگاه حکومتی خود را از دست داده بودند، از حزب اخراج شدند و در مقابل دادگاه قرار گرفتند. ما تنفر سرمایه داران را از سال ۱۹۳۷ اتحاد جماهیر شوروی درک میکنیم.

سیاست حزب و مشکلات مبارزه توده ای

هدف پاکسازیهای بیرون راندن بروکراتهای فاسد و خائن در حزب و ارتش بود. به اجرا گذاردن بدون اشتباه اینچنین مبارزه گسترده ای با میلیونها تن از اعضای حزب که در گیر آن بودند امکان ناپذیر بود. تضادهای قدیمی شخصی میتوانست به اتخاذ تصمیمات غیر عادلانه منجر بشود. از جانبی دیگر در یک سازمان حزبی به آسانی میتوانست بی اعتمادی شدیدی در مورد کلیه کادرها منتشر شود زمانیکه ثابت میشد فردی از میان کارکنان ارشد حزبی یک بروکرات فاسد است. کمیته مرکزی با آگاهی بر این دشواریها از همان آغاز در مورد مبالغه اخطار داد. مبارزه بر روی بروکراسی و خیانت و در مجموع، نه بر علیه کادرهای حزبی در مقامات رهبری، متمرکز شد. انطباق این قوانین در برخی مناطق دشوار بود. برای مثال اعضای حزب که با مشاغل اداری کار میکردند و علاقه خاصی به زندگی حزبی نشان نمیدادند، به آسانی کنار گذاشته شدند علیرغم اینکه در کار خود وفاداری به سوسیالیسم را نشان داده بودند. کمیته مرکزی با این امر مخالفت و عملکردهای غیر عادلانه را زمانیکه تقاضای تجدید نظر آنها را پذیرفت، تصحیح نمود. در اکتبر سال ۱۹۳۷ در جریان استقبال از کادرهای فنی ناحیه Donbas استالین شخصاً بر علیه کلیه کسانی که کادرهای رهبری کننده را مورد سوال قرار میدادند سخن گفت. بنا بر اظهارات استالین مهندسان و اقتصاددانان جدید اتحاد جماهیر شوروی از میان طبقه کارگر آمده و سزاوار احترام مردم بودند.

سازمان جاسوسی NKVD و مبارزه بر سر قدرت

توسط کمیته مرکزی حتی به سازمان جاسوسی NKVD و رئیس آن Jesjov که نقش بسیار مهمی را در افشای توطئه ها در ارتش ایفا نموده بود اخطار داده شد. به پلیس اجازه داده نشد که بر جامعه سوسیالیستی حکمرانی نماید بلکه فقط خدمتگزار آن بوده و به قوانین سوسیالیستی احترام بگذارد. کار سازمان جاسوسی مهم بود، این سازمان کشور را از جنگ داخلی نجات داده بود، اما قدرتش وابسته به حزب کارگران و دهقانان بود. در سازمان جاسوسی برخی از نیروها با عضو کمیته مرکزی Jesjov در راس آن میخواستند که خودشان در مورد اینکه چه کسی ضد انقلاب بود و اینکه یک دشمن چه مشخصاتی داشت تصمیم بگیرند. این نیروها خواهان تصفیه های گسترده بودند، بدون چشم پوشی از کوچکترین جرم. آنها میخواستند که بطور کامل حزب را از کلیه کسانی که کوچکترین نشانه ای از شک و تردید از خود نشان داده و یا کاملاً علاقه مند و فداکار نبودند، تصفیه نمایند. آنها کسانی را که در محل کار خود کوچکترین ارتباطی با بروکراتهای فاسد یا خائن داشتند اخراج نمودند. البته این مسئله ای سیاسی بود که توسط کمیته مرکزی و حزب در مورد آن تصمیم گرفته شد و نه سازمان جاسوسی.

Jesjov بشدت مورد انتقاد قرار گرفت، بدلیل اینکه گاهی اجازه داده بود که NKVD در شکار خائنان زیاد روی نماید، زیاده رویهایی که بر اثر آن انسانهای بیگناه زندانی شده و سختیهای بسیاری را تحمل نموده بودند.

علاوه بر این تمایلاتی در جامعه و بخصوص در رسانه های خبری، علیرغم انتقادات کمته مرکزی، وجود داشت که از NKVD و رفتار Jesjov تمجید نمایند. استالین شخصا با اینگونه تمجیدها مخالفت نمود. در ۲۰ دسامبر ۱۹۳۷ در سالگرد NKVD که در یک نشست علنی با تامل به افتخار پلیس در تئاتر Bolshoi برگزار شد، صندلی افتخار خالی ماند. استالین در نشست حاضر نشد و Mikojan اجازه یافت که بدون مقدمه بعنوان رئیس جلسه عمل نماید. قرار بود که انتقاد به Jesjov و NKVD جدی گرفته بشوند. استالین جلسه NKVD را تحریم نمود اما در طول شب با خیالی آسوده به کنسرت موزیک در تئاتر Bolshoi رفت. به غیبت استالین باید همچنین به این مطلب که او اغلب در جلسات دیده میشد توجه کرد، از جلساتی به خاطر خلبانان قهرمان، محققان قطبی و زنان کالخوزی تا جلساتی با رهبران صنایع یا انتخابات در حوزه او.

دادگاه خیانت بوخارین-ریکف ۲-۱۳ مارس ۱۹۳۸

در ۲۷ فوریه ۱۹۳۸ در نشریات رسماً اعلام شد که قرار است ۲۱ تن از افراد برجسته در دادگاه بخاطر خیانت به وطن در دادگاه محاکمه شوند. در میان آنها ۹ تن از اعضای قدیمی در کمته مرکزی و دیگر کارکنان ارشد (بوخارین، ریکف، یاگودا، Rakovskij، Krestinskij، Rosengolz، ایوانف، Tsjernov، گرینکو، Selenskij، بسانف، ایگراموف، Chodsajev، Sjarangovitsj، سوباروف، بولاتف، لوین، پلنتف، کاساکف، ماکسیموف – Dikovskij، Krjutsjkov) وجود داشتند.

آنها متهم بودند به اینکه گروهی را تحت نام "بلوک ترسکیستها و دست راستها" تشکیل داده برای اینکه دولت اتحاد جماهیر شوروی را سرنگون نمایند و سرمایه داری را به کشور بازگردانند. فعالیتهای این گروه شامل خرابکاری، ترور، همکاری با آلمان نازی، ژاپن و انگلیس، حمله به اعضای کمته مرکزی حزب کمونیست و دولت، مشارکت در ترور کیروف و قتل ماکسیم کورگی، پسر او ماکسیم پسیکوف، رئیس اداره جاسوسی Mensjinskij و عضو دفتر سیاسی Kujbysjev میشد.

به جرائم خود اعتراف نمودند

در ضمن متهمان طی چندین سال از توطئه ای که طی دادگاههای زینویف – کامنف و پیتاکوف – رادک افشاء شده بود اطلاع داشته و با این گروهها بصورتی بسیار صمیمانه همکاری نموده بودند. بعلاوه متهمان بخشی از توطئه نظامیان و کودتای دولتی در می ۱۹۳۷ بودند.

متهمان اصلی، اعضای سابق کمیته مرکزی بوخارین و ریکف، و یاگودا رئیس سابق سازمان جاسوسی از جمله مهمترین افراد در میان متهمان بودند، افرادی با نفوذ سیاسی و با قدرت در جامعه. اما تعداد بسیاری دیگری از متهمان نیز کارکنان بلند پایه ای بودند با قدرت بر روی ساختمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی. در مورد این دادگاهها تعداد بسیاری کتاب و مقالات منتشر شده است که تقریباً جملگی اتهامات وارده بر بوخارین و شرکای او را انکار مینمایند. اگر چه کلیه متهمان به جرائمی که به آن متهم شده اند اقرار نموده اند و اینکه به نظر عموم سیاستمدارانی که در دادگاه حاضر بودند آن متهمان در حقیقت گناهکار بودند. برای مثال مدارکی در مورد واقعی و بیطرف بودن دادگاه توسط سفیر آلمان آمریکا جوزف دیویس که طی کلیه روزهای دادگاه در آنجا حاضر بود ارائه شده است. ما در آینده به این موضوع باز میگردیم.

هشیار بودن در برابر فاشیسم

دادگاه بوخارین – ریکف عمومی بود و فعالانه توسط گروه سیاستمداران و رسانه های خبری جهانی دنبال میشد. به روال معمول دادگاههای اتحاد جماهیر شوروی، کلیه متهمان در طی تمام ساعات برگزاری دادگاه با صندلیهایی در کنار هم در دادگاه حضور داشتند. آنها در طول همه ساعات برگزاری دادگاه آزادی کامل داشتند که هر زمان که میخواهند صحبت کرده و نظر خود را در مورد گفته های دیگران ارائه نمایند و در صورت لزوم از متهمان سوال کنند. امروز این بیش

از هر زمان دیگری اهمیت دارد که در مورد این دادگاه، اتهامات دادستان و پاسخهای متهمان بعلاوه امکان دفاع و داشتن آزادی در بیان نظرات خود آگاهی کسب نماییم. پی بردن به حقایق بهترین راه مبارزه با لجن پراکنیهای دست راستیها بر علیه اتحاد جماهیر شوروی و سوسیالیسم است. در ادامه این داستان ما میخوانیم مطالبی را از اسناد دادگاه عمومی که در کتابی به زبان فرانسوی، انگلیسی و آلمانی در اتحاد جماهیر شوروی بسال ۱۹۳۸ و به سوئدی توسط موسسه چاپی "فرهنگ کارگر" تحت نام "هشیاری در برابر فاشیسم" منتشر شده است ارائه نماییم. بدلیل کمبود فضا این مرور محدود میشود اگر چه با اینحال روایتها طولانی و با نقل قولهای بسیاری همراه است. ما خواندن این کتاب "هشیاری در برابر فاشیسم" را به کسی که امکان دسترسی به آنرا دارد شدیداً توصیه مینماییم. ما ابتدا با طرح بخشی از بازجوییها که سه تن از متهمان، Selenskij، Tsjernov، و ایوانف را بعنوان مثالی در مورد فعالیت‌های عمومی دست راستیها در بر میگیرد آغاز میکنیم برای اینکه پس از آن به سراغ دادگاه رهبر دست راستیها بوخارین، ریکف و یوگادا برویم.

تحقیقات برابر با صفر

یک چنین کاری، معرفی نموده دادگاه بوخارین - ریکف (و پیاتاکوف - رادک) با حقایقی در دست بندرت انجام شده است. نظرات در مورد این دادگاهها بارها و بارها در کتابها و مقالات تازه نوشته شده در رسانه های خبری امپریالیستی منتشر شده است. اما اغلب آنها یادداشت برداریهای ساده ایست از کتابهای متعلق به خود پلیسها (مانند Conquest) فاشیستها تا ترسکیستها. در مجموع تحقیقات در مورد این دادگاهها برابر است با صفر. این را من تجربه کردم زمانیکه میخواستم نسخه انگلیسی پروتکل مربوط به دادگاه پیاتاکوف - رادک و بوخارین- ریکف، را از کتابخانه دانشگاه اوپسالا در نوامبر سال ۱۹۹۹ قرض بگیرم. نشان داده شد که پروتکل دادگاه از می سال ۱۹۶۷ به یک نفر قرض داده شده بود! کتابها در کتابخانه دانشگاه اجازه یافته بودند که در نزد متقاضی باقی بمانند تا زمانیکه کس دیگری آنرا درخواست مینمود. من شخصاً اولین نفری بودم که پس از ۳۲ سال خواستم که پروتکل دادگاهها را به عاریه بگیرم. نویسنده پیتر انگلوند اهل اوپسالا برای مثال یکی از اعضای آکادمی سوئد و آکادمی سلطنتی علوم نظامی، هرگز این پروتکلها را قرض نگرفته، اما در مورد این دادگاهها صفحاتی بسیاری را سیاه نموده است!

متأسفانه باید بگویم که پروتکل این دادگاهها به زبان انگلیسی، فرانسه و آلمانی در کتابخانه دانشگاه اوپسالا، Carolina Rediviva دیگر وجود ندارد. این را من زمانی کشف کردم که میخواستم ترجمه این نوشته را به زبان انگلیسی و فرانسوی آماده کنم. ابتدا هیچکس در کتابخانه نمیخواست که توضیح بدهد چه بلایی بر سر کتابها آمده بود. بتدریج معلوم شد که آنها را به آتش کشیده بودند!

من این سوال را در روزنامه های محلی مطرح نمودم. پاسخ گرفتم که آنها آتش زده شده بودند. کتابخانه دانشگاه گفت که بدلیل کمبود مالی جهت پرداخت کرایه محل ناگزیر شده بودند که بسیاری از کتابهای قدیمی و مجلات را آتش بزنند. آنها تصمیم گرفتند که انباری از کتابها را آتش بزنند. تعداد بسیاری از کتابهای تاریخی را که در مورد سوسیالیسم صحبت میکردند آتش زده بودند. مثال خوبی برای احترام طبقه سرمایه دار برای فرهنگ.

بازجویی از چرنوف، کمیسر مردمی برای کشاورزی

در خلال دادگاه متهم به جرائم وحشتناکی اعتراف نمود، جرانی که تمرکزش بیش از هر چیز بر روی خرابکاری بر روی دستگاههای تولیدی بود. چرنوف، کمیسر مردمی برای کشاورزی^{۸۸}، کمیسر سابق مردمی برای تجارت در اوکراین^{۸۹}، در خلال بازجوییها گفت که او و ریکف ماموریت داشتند که کار خود را در اوکراین به طریقی دنبال نمایند که "که کشاورزای میانه حالو خشمگین کنه".

این روش دست راستیها بود جهت خرابکاری و غیرممکن نمودن مبارزه برای تشکیل تعاونیهای کشاورزی. در دستورالعمل ریکف به چرنوف همچنین گفته شده بود که "با برجسته نمودن تحریفات سیاسی، روی احساسات ملی توده های اوکراینی دست بزاریم و در همه جا بگیم که این نتیجه سیاستهای مسکو بود"^{۹۰}! علاوه بر این چرنوف در دادگاه گفت که او همچنین ماموریت

داشت که در جریان سفرهای خارجی به آلمان، "سازمانی دست راستی رو در برلین میان کارکنان هئیت امور تجاری یا سفارت سازماندهی میکرد" ^{۹۱}.

این را چرنوف زمانی که به آلمان وارد شد انجام داد. در این مورد دستور العمل به چرنوف در خارج این بود که باید "افکار عمومی را در کشورهای سرمایه داری بر علیه اتحاد جماهیر شوروی با کمک انترناسیونال دوم آشفته میکرد" برای اینکه "مواضع کینه جویانه دولتهای سرمایه داری را علیه اتحاد جماهیر شوروی ضمانت کند". بلوک دست راستی آماده بود که "پس از بدست گیری قدرت ---- توافقنامه هایی در هر دو زمینه، اقتصادی و حتی، و در صورت نیاز، ارضی با دولتهای سرمایه داری امضاء کند". ^{۹۲}.

ریکف به چرنوف پیغام داده بود که " برای رسیدن به قدرت ما به شکست اتحاد جماهیر شوروی نیاز داریم، پس باید جریان این شکست را تسریع کنیم. و به همین دلیل ما باید جریان شروع جنگ را هم از طریق تضعیف نیروی نظامی و اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی تسریع کنیم" ^{۹۳}.

در دادگاه عمومی و در مقابل رسانه های خبری جهان ریکف اعتراف نمود که او کلیه این دستور العملها را به چرنوف داده بود. دست راستیها آماده بودند که در ازای گرفتن کمک برای سرنگون نمودن اتحاد جماهیر شوروی و بدست گرفتن قدرت برای شکست در جنگ و اعطای اوکراین و بخشهایی از روسیه سفید به آلمان بعلاوه سواحل اقیانوس آرام به ژاپن، فعالیت نمایند.

جاسوسی برای آلمان نازی

اما به ناگهان عملیات چرنوف در آلمان چرخش جدیدی به خود گرفت. یکی از اعضای بلوک دست راستی که حتی برای پلیس آلمان نیز کار میکرد، از فعالیتهای توطئه گرانه چرنوف برای پلیس آلمان تعریف کرد. به چرنوف التیماutom داده شد که یا برای آلمان کار کن یا تو را در مقابل ارگانهای شوروی افشاء میکنیم. او در دادگاه گفت که او پیشنهاد آلمانیها را پذیرفت. او بصورتی منظم آغاز به ارسال اطلاعات محرمانه در مورد نتیجه کشاورزی و فعالیتهای صنعتی برای پلیس آلمان نمود و در ادامه دست به انجام خرابکاریهایی زد که پلیس آلمان درخواست نموده بود.

"وظیفه اصلی که سازمان جاسوسی آلمان به من داده بود"، چرنوف در دادگاه گفت، "از نابود کردن غله ها تشکیل میشد. این ضروری بود که جهت ایجاد شکاف بین انبارهای در حال رشد غله و فضای محل انبارها در ساخت محل انبارها و آسانسورها مانع ایجاد کنیم و به این ترتیب به دوهدف دست پیدا کنیم: اولاً خود غله ها را نابود کنیم، دوما کشاورزارو خشمگین کنیم. آنها در ادامه درخواست کردند که با کمک آفت ذرت سوسک مسمومیتی گسترده را در انبارها و انبارهای غله سازماندهی کنیم" و "بخصوص بر روی مسموم کردن انبار تجهیزات با باکتریها تاکید داشتن" ^{۹۴}.

چرنوف کلیه این اعمال خرابکارانه وحشتناک را برای آلمانیها انجام داد، اعمالی که زیانهای جبران ناپذیری را برای اتحاد جماهیر شوروی به همراه داشت. توجه کنید که چرنوف طی چندین سال یکی از کارکنان ارشد در امور کشاورزی بود.

خرابکاری در کشاورزی

چرنوف همچنین در دادگاه در مورد بخشهای دیگری از فعالیتهای خرابکارانه ضد انقلابی خود گفت. از جمله اینکه از طریق "مخلوط کردن بذرهایی جدا شده تو بذر افشانی سر در گمی ایجاد کنیم و در نتیجه تو کشور کاهش برداشت ایجاد کنیم" و در مورد کشت آیشی طرحهای غلط برنامه ریزی کنیم و در نتیجه زمینهای کشاورزی تعاونی را تو شرایطی قرار بدیم که کشت آیشی درستی انجام نشد". اینها بر اساس اظهارات چرنوف "باید به کاهش برداشت منتهی بشد و کشاورزارو خشمگین کند" ^{۹۵}.

در مورد ماشینها - و ایستگاههای تراکتورها "ماموریت ما این بود که تراکتورها، کمباینها و ماشین آلات کشاورزی را غیر قابل استفاده کنیم و اینکه در معاملات تجاری ماشینها بی نظمی بوجود بیاریم" ^{۹۶}.

در مورد مدیریت احشام دستور العمل ریکف از جمله این بود "حیوانات اصیل و اصل نسب دار را سلاخی کنید، مرگ و میر را بین آنها بالا ببرین، مانع از افزایش منابع غذایی بشید، حیوانات را از طریق مبتلا کردن آنها به انواع مختلف باکتریها بکشید" ^{۹۷}.

کلیه سازمانهای دست راستی در سراسر کشور بعنوان دستیار در کار خرابکاری به چرنف کمک میکردند. از جمله آنها مراقب بودند که هیچ دارویی بر علیه بیماریهای مصری احشام به سیبری شرقی وارد نشود امری که در سال ۱۹۳۶ مرگ ۲۵۰۰۰ هزار اسب را سبب شد. اعضای دست راستی بیماریهای عفونی را نیز منتشر نمودند و از این طریق بیماری طاعون خوکی را در منطقه لنینگراد و طاعون را در Asov - Voronesj در مناطق دریای سیاه بوجود آوردند. در کارخانه هایی در Stavropol و Orlovsk ، Kasjinzev و تحت کنترل بلوکهای دست راستی مواد شیمیایی با مواد آلوده تولید شد. تخمین زده میشود که اینبار ده هزار خوک جان دادند. همراه با تعداد زیادی از زیردستان چرنف وقت خود را صرف این عملیات مینمود، به اوایی که اعتماد شده بود تا کشاورزی اتحاد جماهیر شوروی را به بهترین نحو برای مردم سازماندهی نماید

۹۸ Selenskij، دبیر هیئت رئیسه در مسکو، رئیس در Centrosojus

اجازه بدهید مثال دیگری را از فعالیتهای یک خائن ارانه بدهیم. Selenskij خود در دادگاه گفت که او در دوران تزار برای پلیس سیاسی بعنوان خبر چین کار و رفقای حزبی خود را در ازای پول به پلیس معرفی میکرد. او یکی از آنهایی بود که موفق به مخفی نمودن گذشته خود شد و به فعالیت و ساختن آینده ای در حزب کمونیست ادامه داد. او در سال ۱۹۲۹ توسط بوخارین و ریکف به عصویت سازمان اسمیرنوف در آمده بود. اولین ماموریت او خرابکاری در تعاونیهای آسیای میانه بود. او از اسمیرنوف دستور گرفته بود که "یک کشاورزی کولاکی نیرومند را بوجود بیارم" و "در ساختن تعاونیها وقفه ایجاد کرده و آنها را تضعیف کنم."^{۹۹}

ماموریت Selenskij در مسکو این شد که به انجمن تعاونیها در مسکو و در Centrosojus جایی که او در آنجا فعال بود آسیب وارد آورد. (Centrosojus: سازمان مرکزی اتحاد جماهیر شوروی برای طراحی، حمل و نقل و توزیع تولیدات کشاورزی، بعلاوه خرید و توزیع کالاهای شوروی و خارجی در میان تولید کننده گان مواد کشاورزی).
Centrosojus در کلیه جمهوریهای اتحاد جماهیر شوروی دارای بخشهای فرعی بود که آنها نیز به نوبه خود تا سطح دفاتر مرکزی دارای بخشهای فرعی بودند. هدف این بود که "با عرضه ضعیف و ایجاد هرج مرج در آن بخشهایی که بیش از همه با مردم تماس داشتند ناخشنودی بوجود بیاریم"^{۱۰۰}. Selenskij گفت که آنها در سال ۱۹۳۶ چگونه "آشفستگی را در معاملات شکر در کورسک سازمان داده بودند" جایی که "بسیاری از مغازه ها طی دو هفته شکری برای عرضه نداشتند"^{۱۰۱}. او در مورد همان شکل از خرابکاریها با کالاهای تنباکویی در لنینگراد، نان در روسیه سفید و نمک در سراسر کشور گفت.

کره ای که گلو و شکم مردم را پاره کرد

زمانیکه دادستان Vysjinskij سوال مستقیمی را در مورد خرابکاری در کره که توسط دست راستیها و بلوک ترتسکیستها سازمان داده شد مطرح نمود، Selenskij ابتدا از وجود آن اعلام بیخبری نمود، اما Vysjinskij به طرح سوالات خود ادامه داد و Selenskij بالاخره ناگزیر به ارانه همه داستان شد. سازمان دست راستیها مراقب بود که فقط بصورت دوره ای کره ای با کیفیت خوب و با قیمتی بالا تولید بشود. این امر ناخشنودی وسیعی را در میان مردم بوجود آورد. اما شرایط بدتر شد. جهت اطمینان خاطر در مورد ایجاد ناخشنودی، اعضای سازمان دست راستی در کره شیشه و میخ مخلوط نمودند "که گلو و شکم مردم را پاره کرد".
Selenskij مسئول کلیه این خرابکاریها و حتی خرابکاریها در تخم مرغها نیز بود. بر اساس اظهارات Selenskij دست راستیها موفق شدند که "در سال ۱۹۳۶، ۵۰ عدد از واگنهای قطار را با تخم مرغ نابود کنند و مسکو را بدون تخم مرغ باقی بزارن. شعار این بود "به هر چیزی که میتونی آسیب بزن"^{۱۰۲}.

حزب کارگران انگلیس موافق با کودتای دولتی

توجه داشته باشید که Selenskiy ریاست Centrosojus را بعهدده داشت و اینکه کارش فراهم آوردن غذا و کالاهای ضروری برای مردم بود. او در دادگاه همچنین در مورد سازمان دادن "هرج و مرج در گردش کالاها و تحویل کالاهای غیر واقعی و یا نامناسب" سخن گفت. کالاهای تابستانی در زمستان و کالاهای زمستانی در تابستان تحویل میشدن" ۱۰۳. برای مثال چکمه ها در تابستان و کفشهای تابستانی در زمستان. در ضمن دامنه فعالیتهای ضد انقلابی Selenskiy گسترده بود، از اختلاس پول از سازمان بزرگ Centrosojus تا استفاده از بخشهای سازمان در سراسر کشور بعنوان مرکز برای سازماندهی ضد انقلابیون.

او همچنین از مقام خود بعنوان رئیس Centrosojus استفاده میکرد برای اینکه با حزب کارگر انگلیس تماس گرفته و سوالات خود را در مورد دریافت کمک، در صورت وقوع کودتایی در اتحاد جماهیر شوروی، مطرح نماید. از این حزب پیغام داده شد که به یک کودتای ضد انقلابی خوش گفته خواهد شد و از طرف تعاونیهای انگلیسی به آنها پرداخت کمک مالی پیشنهاد شد.

ایوانف، دبیر دوم حزب در قفقاز شمالی ۱۰۴

توضیحات چرنوف و Selenskijs در دادگاه جرائم دهشتناکی بود بر علیه توده های زحمتکش. با اینحال اینها فقط تعداد اندکی از آن بسیار جرائمی است که توسط سازمان تحت رهبری بوخارین و ریگف رهبری شد. متهم دیگری، ایوانف، دبیر دوم حزب در قفقاز شمالی، در دادگاه در مورد ماموریتی که از جانب بوخارین به او داده شده بود گفت "اینکه با کمک سازمان دست راستی شرایط لازم را برای شکست اتحاد جماهیر شوروی، در صورت یک حمله، آماده کنم" و در این رابطه "از دادن هیچ گونه کمکی به نماینده ای (لویف) که قرار بود منصوب بشه تا نیازهای خدمات سازمان جاسوسی انگلستان را بر طرف کنه، دریغ نکنم". ایوانف همان کرد که از جانب بوخارین به او دیکته شده بود و کشف کرد که "دستوراتی که او از سازمان جاسوسی انگلیس گرفته بود برابر بود با همان دستوراتی که او از سازمان دست راستیها گرفته بود" ۱۰۵.

به گفته ایوانف بوخارین به او در مورد منافع انگلیس در قفقاز شمالی گفته بود "اینکه توافقنامه هایی میان این کشور و مرکز دست راستیها در مورد کمک به دست راستیها پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی و بدست گرفتن حکومت بدست سرمایه داران در اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت".

در این توافقنامه آنها "خود را بر روی ضمانت منافع صنایع چوب انگلیس در کارخانجات قفقاز شمالی متمرکز کرده بودن". بر اساس اظهارات ایوانف بوخارین گفت "که کارنجات باید به عنوان امتیاز به انگلیسیها واگذار بشن، در حالیکه کارخانجات چوب بری جدیدی که تحت سلطه اتحاد جماهیر شوروی بودن، باید برای پرداخت بدهیهای تزار واگذار میشدن". و در ادامه اینکه بوخارین از سال ۱۹۳۴ "پیشنهاد کرده بود که ما از حالا چیزی باید پرداخت بکنیم. او گفت که ما باید به طبقه سرمایه دار انگلیس از پیش پرداخت کنیم برای اینکه حمایت و اعتماد اونارو از دست ندیم". در تطابق با دستورات بوخارین "لویف و Rosengolz این اقدامات را دنبال کردند: بهترین چوبها با قیمتی کمتر از قیمت واقعی بازار فروخته شدند، و به این ترتیب چندین میلیون روبل به اتحاد جماهیر شوروی خسارت وارد آمد" ۱۰۶.

ترور در قفقاز شمالی

ایوانف در دادگاه گفت که بوخارین به او ماموریت داده بود که در قفقاز شمالی یک گروه تروریستی سازمان بدهد. پس از ترور کیروف بوخارین به ایوانف گفته بود که "ترورهای جداگانه نتیجه ای نداره، اینکه ما باید ترورهای دسته جمعی را آماده کنیم، و فقط اون موقع است که به نتیجه ای دست پیدا میکنیم. موضع او نابود کردن رهبران حزب بود". اگر این استراتژی قبل از جنگ پیش رو بر علیه اتحاد جماهیر شوروی موفق نشود "ما میایم که این کار را طی جنگ انجام بدیم، امری که میاد گنجی بوجود بیاره، نیروهای نظامی کشور را ضعیف کنه و بطور کامل موجب شکست اتحاد جماهیر شوروی بشه".

گروه ترور در Arkangelsk فعالیت میکردند " برای اینکه در صورت تجاوز ارتباط میان Arkangelsk و خطوط مرکزی ارتباطی در کشور را قطع و اینطوری اشغال مناطق جنگلی و مهمترین بنادر را توسط انگلیسیها آسان کنه"^{۱۰۷}.

گروه ایوانف همچنین خرابکاریهایی را در کارخانجات چوب بری واقع در قفقاز شمالی سازمان دهی کردند " برای اینکه تجهیزات جدید در کارخانجات چوب بری را نابود کنیم، اینکه مکانیزم اونارو کثیف و خراب کنیم طوری که مقدار چوبهای شناور تو کشور کاهش پیدا کنه. علاوه بر این گروه خود را بر روی اینکه "ساختمانهای نوسازی شده را، بخصوص در cellulosa و صنایع کاغذ سازی نابود کنن، برای اینکه کشور را تو مرز قحطی کاغذ قرار بدن و اینطوری ضربه ای به انقلاب فرهنگی بزنن، اینکه امکان تهیه کتابو برای کشور غیر ممکن کنن و در نتیجه میان بخش بزرگی از مردم عدم رضایت بوجود بیارن"^{۱۰۸} متمرکز نموده بودند.

اما بتدریج در ایوانف آثار دودلی، بخاطر امکان پیروزی در این مبارزه، ظاهر شد امری که او به بوخارین اعلام نمود. "من در سال ۱۹۳۶ به بوخارین هشدار دادم که سازمان ما متلاشی شده و اینکه اعضای ما توسط توده ها افشاء شدن، و من وقتی در مورد این موضوع در سراسر کشور تحقیق کردم معلوم شد که بطور ناامیدانه ای محکوم به ورشکستگی بودیم. ----- ۱۹۳۷ تمام سازمان در اضطراب بسر میبرد. آدم در حقیقت میتونه بگه که عملیات دست راستیها در اساس در حال افشاء شدن بودن"^{۱۰۹}.

بوخارین در مورد بازجویی ایوانف

اعترافات ایوانف به گناهان خود همزمان اتهامات بسیار جدی بود بر علیه بوخارین که در چند قدمی او در سالن دادگاه بر روی صندلی نشسته بود. دادستان Vysjinskij طی بازجویی از ایوانف از فرصت استفاده و رو به بوخارین کرد و از او پرسید که او اطلاعات داده شده توسط ایوانف را تایید و یا انکار مینماید.

"Vysjinskij :- متهم ایوانف میگه که شما به او پیشنهاد دادی که او یک سازمان دست راستی را در قفقاز شمالی با وظایف مشخص بوجود بیاره.

بوخارین:- من تایید میکنم که به او دستوراتی در مورد ساختن این سازمان دادم.

Vysjinskij :- آیا شما اونبار به ایوانف گفتید که در همان زمان یک مرکز دست راستی فعال بود؟

بوخارین:- بله، من گفتم.

Vysjinskij :- با چه ترکیبی؟

بوخارین:- با ترکیبی از سه نفر تومسکی، ریکف و من، بوخارین.

Vysjinskij :- آیا شما گفتی که این مرکز زمینه های سرنگونی اتحاد جماهیر شوروی را آماده میکرد؟

بوخارین:- من گفتم، اما این به او زمان مربوط میشد.

Vysjinskij :- کدام؟

بوخارین:- من تصور میکنم که تقریباً ۱۹۳۲-۱۹۳۳ بود

Vysjinskij :- به عبارت دیگه بعدها، اما این حقیقت که شما یک همچین گفتگویی را با ایوانف داشتید را تایید میکنی؟

بوخارین:- من تایید میکنم. من نه اون روز و نه اون ماه رو یادم میاد، اما روز آشنایی عمومی با مرکز دست راستیها بود"-----

Vysjinskij :- سوال در مورد گروههای شورشی را شما چه زمانی مطرح کردید؟

بوخارین:- انتخاب اقدامات خشونتبار در سال ۱۹۳۲ انجام شد"-----

Vysjinskij :- ایوانف میگه، که او از شما شنیده بود که بلوکی میان ترتسکیستها، گروههای دست راستی و گروههای ناسیونالیستی وجود داشته. اینو تایید میکنید؟

بوخارین:- بله، تایید میکنم.

Vysjinskij :- آیا شما از ایوانف و مذاکرات دیگران با کشورهای سرمایه داری خبر داشتید؟

بوخارین:- بله، اما خیلی طول کشید. من در جریان آشنایی با سیاست خارجی مرکز دست راستیها ایوانف را عضو این سازمان کردم و به او گفتم که از شرایط جنگی میشه در مبارزه بر علیه اتحاد جماهیر شوروی و مجموعه ای از چیزهای دیگه استفاده کرد.

در یک کلام، بعنوان یکی از رهبران مرکز دست راستی من وظیفه داشتم که مواضع خودمونو به یکی از رهبران مراکز دست راستی اطلاع بدم. این موضع چی بود؟ مختصراً، اینکه تو مبارزه بر علیه حکومت اتحاد جماهیر شوروی امکان استفاده از شرایط جنگی وجود داره، و اینکه به کشورهای سرمایه داری امتیازاتی بدیم برای اینکه یا اونارو بیطرف کنیم یا اینکه کمک گرفتن از اونارو امکان پذیر کنیم.

Vysjinskij: - به عبارت دیگه، آشنایی به منظور کمک به چندتا کشور خارجی؟؟؟
بوخارین: - بله، میشه اینطوری فرموله اش کرد.

Vysjinskij: - به عبارت دیگه، آشنایی به منظور شکست اتحاد جماهیر شوروی؟
بوخارین: - من بطور کلی و خلاصه جواب میدم: بله. " ۱۱۰"

بازجویی از بوخارین

اکنون اجازه بدهید که به سراغ بازجویی از سه متهم اصلی: بوخارین، ریکف و یاگودا برویم. ما با بوخارین آغاز میکنیم، رهبر ایدئولوژیک و واقعی مرکز دست راستی که همراه با ریکف در مورد عملیات سازمان تصمیم میگرفتند. جعل کنندگان مشکوک تاریخ گاهی ادعا مینمایند که دادستان **Vysjinskij** در گفتگوی خود با بوخارین بازنده بود، اینکه بوخارین بصورتی شگفت انگیز از دادگاه جهت ترویج مواضع سیاسی خود استفاده کرد. این آسان است که خواننده را به این دام انداخت به دلیل اینکه واقعا تعداد بسیار اندکی از مردم با بازجوییهای دادگاهها آشنا هستند. با مدارکی حاضر و آماده، خودتان قضاوت کنید. اجازه بدهید که از پروتکل دادگاهها نقل قول کنیم.

Vysjinskij: بصورتی خلاصه بگو که دقیقاً به چه جرمی اعتراف میکنید؟
بوخارین: - اولاً عضویت در بلوک ترتسکیستها و ضد انقلابیون دست راستی.

Vysjinskij: - این سازمان ضد انقلابی چه مقاصدی را دنبال میکرد؟
بوخارین: - اگر چه هیچوقت صاف و پوست کنده گفته نشد و این سازمان ضد انقلابی به اندازه کافی آگاه نبود، اما هدف اصلی این سازمان ضد انقلابی در اساس این بود که روابط سرمایه داری رو به اتحاد جماهیر شوروی برگردونه.

Vysjinskij: - اینکه اتحاد جماهیر شوروی را سرنگون کنید؟
بوخارین: - اینکه حکومت اتحاد جماهیر شوروی را سرنگون کنیم، این وسیله ای بود برای واقعیت بخشیدن به هدفمون.

Vysjinskij: - بنابراین سرنگونی خشونت آمیز این حکومت؟ با کمک کی؟
بوخارین: - از طریق استفاده از دشواریهایی که اتحاد جماهیر شوروی میخواست در این راه با اونا برخورد کنه، بخصوص استفاده از جنگی که احتمالاً میاد که در دستور کار قرار بگیره.

Vysjinskij: - با کمک کی؟

بوخارین: کمک از دولتهای خارجی.

Vysjinskij: - با چه شرایطی؟

بوخارین: - اگر ما بصورتی مشخص صحبت کنیم، مجموعه ای از امتیازات. تا امتیازات عرضی.

Vysjinskij: - به عبارت دیگه؟

بوخارین: - اگر بخوام دقیق بگم - تکه پاره کردن اتحاد جماهیر شوروی.

Vysjinskij: - برای مثال متلاشی کردن اتحاد جماهیر شوروی.

بوخارین: - اوکراین، مناطق ساحلی در خاور دور، روسیه سفید.

Vysjinskij: - به چه کسانی؟

بوخارین: - به آلمان، ژاپن، بخش انگلیس " ۱۱۱".

بوخارین در خلال بازجوییهای دادگاه همچنین گفت که او در تابستان ۱۹۳۴ از رادک شنیده بود که او "از ترتسکی پیغامی گرفته بود، اینکه ترتسکی با آلمانیها در حال مذاکره بود، اینکه ترتسکی در همان زمان به آلمانیها وعده مجموعه ای از امتیازات منطقه ای، از جمله اوکراین، را داده

بود" ۱۱۲.

ترور کیروف

بخش پانزدهم

در ادامه بازجوییهای عمومی در دادگاه دادستان Vysjinskij سوالی را در مورد حمله به رفقای برجسته حزبی مطرح مینماید.

Vysjinskij: آیا مواضع بلوک سازماندهی حملات و ترور رهبران حزب و حکومت اتحاد جماهیر شوروی بود؟

بوخارین: - بله بود و من تصور میکنم که ما برای یک تاریخ گذاری مناسب باید تقریباً تا پاییز سال ۱۹۳۲ به عقب برگردیم.

Vysjinskij: آیا ترور سرگنی کیروف با شناخت و دستور بلوک انجام شد؟
بوخارین: - من از این خبری ندارم.

Vysjinskij: متهم ریکف، شما از ترور کیروف چی میدونی؟

ریکف: - من از شرکت دست راستیها یا فالانژ دست راستیهای بلوک در این ترور چیزی نمیدونم.

Vysjinskij: آیا با Jenukidse ارتباط داشتید؟

ریکف: - خیلی کم.

Vysjinskij: آیا او از اعضای بلوک دست راستیها و ترتسکیستها بود؟

ریکف: - او بود، بعد از سال ۱۹۳۳.

Vysjinskij: متهم یاگودا، آیا اطلاع داری که، Jenukidse فالانژ دست راستی بلوک را

نماینده میگرد و در ارتباط مستقیم با سازماندهی ترور کیروف بود؟

یاگودا: - هر دو، ریکف و بوخارین دروغ میگن. ریکف و Jenukidse در جلسات با مرکز شرکت داشتند، همان جایی که آنها راجع به ترور کیروف تصمیم گرفتند.

Vysjinskij: آیا ریکف و بوخارین ارتباط بخصوصی با این ترور داشتند؟

یاگودا: - مستقیم.

Vysjinskij: آیا شما بعنوان یکی از اعضای بلوک دست راستیها و ترتسکیستها با این ترور

ارتباطی داشتی؟

یاگودا: - بله

Vysjinskij: آیا بوخارین و ریکف، زمامت میگن از این جریان هیچی نمیدونستند، حقیقت را

میگن.

یاگودا: - این امکان داره بدلیل اینکه Jenukidse به من پیغام داد، که آنها - به عبارت دیگه بلوک

دست راستیها و ترتسکیستها، در یک جلسه مشترک تصمیم گرفته بودند که حمله ای را بر علیه

کیروف انجام بدن" ۱۱۳ .

ضد انقلابیون بد خلق

پرده برداری یاگودا از دخالت بوخارین و ریکف در ترور کیروف در دسامبر ۱۹۳۴ با سکوت کامل آندو روبرو شد. آنها میدانستند که رئیس سابق سازمان جاسوسی، یاگودا، از جزئیات ترور کیروف

با خیر بود و نمیخواستند که گفتگویی را ادامه بدهند که تنها نتیجه اش به روشن شدن هر چه

بیشتر دخالت آنها در این ترور منجر میشد.

Vysjinskij سپس به سراغ مسئله تازه ای، این که چرا بلوک دست راستیها و ترتسکیستها این مبارزه تبهکارانه را بر علیه اتحاد جماهیر شوروی به اجرا گذاشتند، رفت.

"بوخارین: - من متهم هستم و باید مسئولیت این کار را بعنوان یک جنایتکار که در مقابل دادگاه

یک کشور کارگری ایستاده است بپذیرم. ما ضد انقلابیون بد خلقی شدیم، خانینی بر علیه کشور

سوسیالیستی، ما جاسوس شدیم، تروریستها و بازگرداندگان سرمایه داری. ما یک گروه شورشی

شدیم، گروههای سازماندهی شده تروریستی، به خرابکاری روی آوردیم و میخواستیم حکومت

کارگری اتحاد جماهیر شوروی را سرنگون کنیم.

Vysjinskij: مبارزه ضد انقلابی شما بر ضد اتحاد جماهیر شوروی به چه ترتیبی شکل گرفت؟

بوخارین: - اگر من برنامه خودمو بصورتی عملی فرموله کنم، خوب از نظر اقتصادی سرمایه داری

دولتی معنی میده، کاهش استفاده از تعاونیها، امتیازات به خارجیها، کنار گذاشتن مونوپل دولتی در

معاملات خارجی و به این ترتیب تبدیل میشه به یک کشور سرمایه داری.

Vysjinskij: کار شما روی چه چیزی متمرکز بود؟ پیش بینی های عمومی شما چی بود؟

بوخارین:- پیش بینیهایی ما این بود که بتونیم بسرعت سیستم کاپیتالیستی رو به کشور برگردونیم.

Vysjinskij:- اما در حقیقت چه اتفاقی افتاد؟

بوخارین:- در حقیقت یک پیروزی مطلق برای سوسیالیسم و شکست کاملی برای پیش بینی ما شد. " ۱۱۴

توطئه بر علیه لنین، استالین و Sverdlov در سال ۱۹۱۸

در خلال بازجویی از بوخارین اتهامات جدیدی بر علیه او مطرح شد. اتهاماتی که دادستان Vysjinskij در مورد آن گفت "این متهمان باید محاکمه بشوند، اگر چه نه در دادگاه عالی که باید در چهارچوب محدودیت جرم و جنایت عمل نماید، بلکه در مقابل دادگاه تاریخ که نه محدودیت زمانی برای جرائم میشناسد و نه گذشتی".

موضوع به حوادث سال ۱۹۱۸ بازمیگشت، حول موافقتنامه صلح با آلمان، در برست، در جریان پایانی جنگ اول جهانی. دادستان Vysjinskij مسئله را در جریان بازجویی مطرح نمود و از بوخارین سوال کرد که آیا او از هواداران کسانی بود که میگفتند لنین باید بازداشت میشد. پس از کمی دودلی بوخارین پاسخ داد که "اولین بار صحبت بر سر بازداشت لنین برای ۲۴ ساعت بود".

Vysjinskij به بازجویی ادامه داد:

Vysjinskij:- و شما در سال ۱۹۱۸ تصمیم گرفتید که رفیق استالین را دستگیر کنید؟

بوخارین:- طرحتی برای دستگیری لنین، استالین و Sverdlov وجود داشت.

Vysjinskij:- و اینکه رفقا لنین، استالین و Sverdlov را به قتل برسانید؟

بوخارین:- تحت هیچ شرایطی. " ۱۱۵

در این لحظه دادستان Vysjinskij از دادگاه خواهش کرد که شاهدان Jakovleva،

Ossinskij، و Mantsev، سه تن از اعضای فعال سابق در فراکسیون آزمائانه بوخارین

(۱۹۱۸)، موسوم به کمونیستهای دست چپی بعلاوه Karelin و Kamkov، دو عضو سابق

کمیته مرکزی انقلابیون اجتماعی - "دست چپی" فرا خوانده شوند.

بر اساس دادستان Vysjinskij در سال ۱۹۱۸ توطئه ای توسط بوخارین "کمونیستهای دست چپی"، انقلابیون اجتماعی - دست چپی" و گروه ترسکی جهت ایجاد مانعی بر سر راه صلح در برست سازمان دهی شده بود. ترسکی که مسئول مذاکرات با آلمانیها بود از امضای توافقنامه صلح سر باز زد و تز "نه جنگ نه صلح، جنگ الهی بر علیه سرمایه داری در سراسر جهان" را اعلام نمود. همه اینها زمانی پس از جنگ دراز مدت و وحشتناک جهانی اول رخ داد، زمانیکه ادامه جنگ امکانی برای موفقیت نداشت و بخصوص اینکه ارتش تزار متلاشی شده و ارتش سرخی وجود نداشت.

کودتایی دولتی را آماده میکند

حاصل امتناع ترسکی از امضای توافقنامه صلح این شد که آلمانیها تقریباً بدون برخورد با مانعی

در خاک روسیه پیشروی نمودند. لنین موفق شد که پس از گفتگو با کمیته مرکزی ترسکی و

بوخارین را منزوی نموده و کمیته مرکزی را متقاعد نماید که قرارداد صلح را مورد تایید قرار دهد.

اما مخالفان نمیخواستند که این تصمیم و سیاست لنین را بپذیرند بلکه به جای آن دست به تدارک

کودتایی نظامی زدند. کمیته مرکزی میدانست که جهت مخالفت با پیشنهاد لنین امری در شرف

تکوین بود اما آنزمان نه وقت و نه مجالی جهت دنبال نمودن فتنه های مخالفان داشتند.

و بالاخره در خلال تحقیقات اولیه از دست راستیها و مرکز ترسکیستها بود که همه داستان آشکار

شد. Vysjinskij آنرا در دادگاه مطرح نمود اگر چه محدودیت زمانی جرم از میان رفته بود.

همزمان شاهدان در دادگاه گفتند که توطئه ای توسط گروههای بوخارین و ترسکی همراه با

انقلابیون اجتماعی - دست چپی جهت بازداشت لنین، استالین و Sverdlov بعلاوه تغییر در

دولت آماده شده بود. همانطور که شاهد Jakovleva گفت، بعلاوه اینکه این گروهها توافق نموده

بودند که "در صورت حاد شدن مبارزه از زدن آسیب فیزیکی به زندانیان امتناع نکنند" ۱۱۶

در راس این توطئه و بعنوان برجسته ترین سازمان دهنده و محرک بوخارین قرار داشت. در دادگاه

بوخارین اعتراف نمود اما اعلام کرده بود که هرگز تصمیمی در این مورد که باید با زندانیان چه

میکردند گرفته نشد. ما گفتگوی میان بوخارین و Vysjinskij را، پس از طرح این سوال توسط

Vysjinskij: اینکه در سال ۱۹۱۸ توطئه گران فکر کرده بودند که چه کسی را دستگیر کنند، ارانه میدهم.

چه کسانی باید دستگیر میشدند؟

بوخارین:- لنین، استالین و Sverdlov.
Vysjinskij:- و آنها چگونه باید دستگیر میشدند، چرا؟
بوخارین:- برای تشکیل یک دولت جدید.
Vysjinskij:- و شما در نظر داشتید که با زندانیان چکار کنید؟
بوخارین:- در مورد زدن آسیب فیزیکی به آنها صحبتی نشد.
Vysjinskij:- برای سرنگونی و دستگیری دولتی از خشونت استفاده میکنند؟
بوخارین:- بله
Vysjinskij:- شما در زمان دستگیری قصد داشتید که از خشونت استفاده کنید؟ این درست یا نه؟
بوخارین:- صحت داره.
Vysjinskij:- اما خشونت شما از چی تشکیل میشد؟ آیا در مورد این موضوع دقیقا تصمیم گرفته بودید؟
بوخارین:- نه، ما راجع به این موضوع تصمیم نگرفته بودیم.
Vysjinskij:- به عبارت دیگر تصمیم گرفته شد، اگر شرایط اجازه و فرمان میداد؟
بوخارین:- بله. درسته.
Vysjinskij:- و شرایط میتونه فرمان بده که با قدرت عمل کن؟
بوخارین:- بله
Vysjinskij:- شاهد **Jakovleva**، شما در این مورد چی میگی؟ آیا بوخارین حقیقتو میگه؟
Jakovleva:- او در مورد امکان نابودی فیزیکی صحبت کرد، به عبارت دیگر قتل امکان پذیر بود. "۱۱۷".
شاهد **Jakovleva**، یکی از نزدیکترین رفقای بوخارین در سال ۱۹۱۸، تقریبا از جریان وقوع حوادث و اینکه چه مواردی مورد بحث قرار گرفته بود با خبر بود.

بازجویی از ریکف

در حقیقت ریکف برجسته ترین طراح فعالیتهای عملی سازمان مرکزی دست راستیها که از بوخارین، ریکف و تومسکی تشکیل میشد، بود. او توطئه های مخفیانه خود را بر علیه اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۸ آغاز و کارکنان ارشد حزبی مانند یاگودا، آنتی پوف، راسوموف و **Rumjantsev** را به عضویت سازمان ضد انقلابی در آورده بود، اما آنها بصورتی آشکار خود را از هواداران احزاب دست راستی اعلام نکرده بودند. ریکف در دادگاه افشاء نمود که او و دوست صمیمیش بوخارین تا چه میزانی در سازماندهی شورشهای کولاکها در قفقاز و سیبری فعال بودند، جایی که آنها خرابکاران سازمانهای دست راستی را ارسال نموده بودند. بوخارین ناگزیر بود که در دادگاه صحت این موارد را مورد تایید قرار دهد. هر دو ریکف و بوخارین اقرار کردند که از سال ۱۹۳۲ کار ضد انقلابیشان تا سطح خیانت به وطن ارتقاء یافته بود.
بر اساس اظهارات ریکف "از همان قبل از سال ۱۹۳۰ فضای تروریستی" توسعه یافته بود. اما تقریبا در سال ۱۹۳۲ بود که "مواضع ما نسبت به ترور بعنوان روشی مبارزاتی برای بدست گیری قدرت شکل گرفت و بازتابهای عملی آنها ظاهر شد" ۱۱۸. و ریکف ادامه میدهد:

در اتحاد با انقلابیون سوسیالیست

بلافاصله بعد از اتخاذ این نقطه نظر ما گرفتن نتیجه سازمانی را از اون شروع کردیم، به عبارت دیگر ما مجموعه ای از گروههای تروریستی را بوجود آوردیم. من شخصا تعداد زیادی از دستور العملهای تروریستی را صادر کردم و اونارو به سازمانهای داخلی هم اعلام کردم. در مورد ترور من با اعضای سازمانهای ترکهای ناسیونالیست و بلاروسی صحبت کردم. بعدها، ۱۹۳۵، من صحبتی داشتم با تروریستی بنام کوتوف، یک عضو برجسته سازمان دست راستیهای مسکو. در سال ۱۹۳۴ من به منشی سابق خودم آرتمنکف دستور دادم که مراقب رفت و آمد ماشینهای دولتی باشه. طی همین دوره بوخارین در مورد مسئله ترور با انقلابی اجتماعی **Semjonov** ارتباطی

بوجود آورد. بوخارین گفته که او از طریق Semjonov حمله ای را بر علیه استالین ترتیب داده." ۱۱۹

دادستان Vysjinskij از بوخارین تقاضا کرد که قضیه آخری را تایید نماید.
"Vysjinskij :- به عبارت دیگر شما در سال ۱۹۳۲ گفتگویی با Semjonov داشتید در مورد اینکه اقداماتی اتخاذ شده برای اینکه به رفقا استالین و Kaganovitsj حمله بشه؟
بوخارین:- اونبار صحبت در مورد حمله به رهبران برجسته در حزب بود.
Vysjinskij:- این صحبت فقط یک صحبت نظری بود؟
بوخارین:- نه، سازماندهی گروهها صحبتی نظری نیست.
Vysjinskij:- صحبت بر سر چی بود؟
بوخارین:- طرحهای نظری برای سازمان دادن و آماده کردن شرایط بخاطر به واقعیت مبدل کردن این طرحها بر علیه اعضای دفتر سیاسی.
Vysjinskij:- آیا این قضیه دقیقا مربوط به سال ۱۹۳۲ میشه؟
بوخارین:- کاملا.

Vysjinskij:- به عبارت دیگر شما در سال ۱۹۳۲ بر اساس تصمیم مرکز دست راستیها به Semjonov ماموریت دادید که گروههای تروریستی را سازمان بده. اینطوری بود یا نه؟
بوخارین:- همینطوره.

Vysjinskij:- چرا شما به او ماموریت دادید که یک گروه تروریستی تشکیل بده؟
بوخارین:- برای اینکه دست به عملیات تروریستی بزنیم.
Vysjinskij:- بر علیه چه کسی؟
Vysjinskij:- بر علیه اعضای دفتر سیاسی.
Vysjinskij:- از جمله بر علیه چه کسی؟
بوخارین: از جمله بر علیه استالین." ۱۲۰

در جریان بازجویی ریکف در مورد همکاری با نازیها نیز صحبت کرد.
"ریکف:- مردمی که به مبارزه ضد انقلابی خودشون وفادار باقی میمونن به ابزاری، به متحدانی که ما بعد دوران پس از سال ۱۹۳۳ داشتیم پناه میبرن.
این به دلیل ارتباط مرکز با فاشیستهای آلمانی گفته شد. در حقیقت قضیه اینطوری پیش میرفت:
شخصا توسط تومسکی اداره میشد. من و بوخارین بعدها این قضیه را فهمیدیم. اما اینها فقط چیزهای رسمی هستند بدلیل اینکه هیچکدوم از ما، به اضافه من و بوخارین، یک لحظه هم در مورد اینکه تومسکی درست عمل میکرد شک نکردیم. اگر اون از ما سوال میکرد ما اینطور جواب میدادیم: کاملا ضروریه." ۱۲۱

مرکز تماس

اینکه چه جریانات دیگری در این بلوک توطئه گر، به اصطلاح مرکز تماس، عضو بودند، سوال مهم دیگری بود که دادستان Vysjinskij برای ریکف مطرح نمود.
"Vysjinskij :- شما گفتید این بلوک از دست راستیها تشکیل شده بود. چه جریانات دیگری به آن تعلق داشتند؟
ریکف:- دست راستیها، ترسکیستها و زینویستها."
دادستان Åklagaren مایل بود که مسئله مورد تایید متهم Krestinskij قرار گیرد.
"Vysjinskij :- متهم Krestinskij، میدونستی که ترسکیستها به بلوک ترسکیستها و دست راستیهای که اینجا راجع بهش صحبت میشود تعلق داشتند؟
Krestinskij:- من از طریق پیاتاکوف، که با من در مورد اون در فوریه ۱۹۳۵ صحبت کرد، به این قضیه پی بردم. او گفت که سازمانی رو تشکیل دادن که دست راستیها، ترسکیستها و نظامیان را در اون با هم متحد میکنه، سازمانی که هدفش سرنگونی دولت از طریق کودتای نظامیه.
من همچنین میدونستم که این افراد از رهبران این مرکز بودند: از راست ریکف، بوخارین، Rudsutak و یاگودا، از نظامیان Tuchtatjevskij و گامارنیک، از ترسکیستها پیاتاکوف.
Vysjinskij :- شما خودت عضو این مرکز بودی؟

Krestinskij :- بعد از مجموعه ای از بازداشتها در سال ۱۹۳۷ این افراد عضو این مرکز بودن: **Rosengolz** و من از طرف ترتسکیستها، **Rudsutak** و یاگودا از طرف دست راستیها، **Tuchatjevskij** و گامارنیک از طرف نظامیان.^{۱۲۲}

در اتحاد با Tuchatjevskij

طی بازجوییهای بعدی ریگف اتحاد با نظامیان را تایید کرد و همچنین گفت که هدف گروه نظامی **Tuchatjevskij** "این بود که از جنگ برای سرنگونی دولت استفاده کنه". مسئله "پر سر باز کردن جبهه" برای آلمان و استفاده از شکست برای بدست گرفتن حکومت بود. ریگف همچنین گفت که طرحهایی در مرکز در مورد جداسدن روسیه سفید، برای اینکه تحت قیومیت لهستان قرار بگیره مورد بحث قرار گرفت. دادستان **Åklagaren** رو به بوخارین کرد و سوال کرد که کدام یک از نظامیان میخواستند جبهه را باز کنند. بوخارین جواب داد که اینها "**Kork ، Tuchatjevskij**، و اگر اشتباه نکنم، حتی ترتسکیستها". در پاسخ به سوالی از جانب **Krestinskij ، Vysjinskij** گفت که او از **Tuchatjevskij** شنیده بود که از "**یاکیر، Uborevitsj ، Kork و Eideman** کمک میگرفت"^{۱۲۳} در خلال بازجویی ریگف رئیس دادگاه **Ulrich** آغاز به سخن گفتن نمود برای اینکه سوالی را در مورد وجود محرکان در سازمانهای کمونیستی مطرح نماید. ریگف تایید نمود که سازمانهای دست راستی در روسیه سفید با همکاری با ژنرالهای ستاد ارتش لهستان محرکانی را به سازمانهای کمونیستی قاچاق نموده بودند. با بررسی هر چه بیشتر بازجوییها میتوان تصویر روشنتری از خیانت به میهن که دست راستیها در حال سازمان دهی آن بودند بدست آورد. توجه داشته باشید که کلیه این خائنان در زمان خود از جمله افراد برجسته در جامعه اتحاد جماهیر شوروی بودند. آنها نمیخواستند که یک شکست سیاسی را بپذیرند و در عوض به مبارزه با سوسیالیسم، به جبهه ضد انقلابیون پیوستند. ریگف خودش زمانی رئیس کمیسر شورای مردمی، به عبارت دیگر نخست وزیر اتحاد جماهیر شوروی بود.

یاگودا و ترور ماکسیم گورکی

در بازجویی از یاگودا، رئیس سابق سازمان امنیت **OGPU**، جرائم وحشتناکی افشاء شد. یاگودا در سال ۱۹۲۸ با سازمان مخفی و دست راستی بوخارین و ریگف همراه شد. آزمون یاگودا معاون رئیس سازمان امنیت **OGPU** (بعدها **NKVD**) بود و به همین دلیل از امکانات بسیار خوبی برای محافظت سازمانهای دست راستی از خطر کشف و بازداشت آنها برخوردار بود. علاوه بر این او میتوانست که در پلیس امنیتی پستهای ریاست این ارگان را به افراد وابسته به خود، از میان سازمان دست راستی، واگذار نماید. یاگودا از این امکانات بصورت گسترده ای استفاده میکرد. ریاست ستاد محافظین کرملین با بخشهایی زیر دستی آن، او را به فردی کلیدی در کودتای دولتی طراحی شده تبدیل نموده بود. مانند دیگران در سازمان دست راستی، یاگودا اقرار نمود که او خرابکاری، جاسوسی و حمله را جهت سرنگونی حکومت شوروی و بازگرداندن سرمایه داری طراحی و انجام داده بود. یاگودا همچنین اقرار نمود که او مبلغ زیادی پول که او در اختیار ترتسکی قرار داده بود دزدیده و اینکه در فراهم نمودن شرایط جهت ترور کیروف شرکت نموده بود. امری که پرونده یاگودا را از دیگران متفاوت میسازد نوع حملات و ترور یست که در خلال رهبری او انجام شد. یاگودا از قدرت خود استفاده میکرد. او از طریق باج گیری و تهدید تعدادی پزشک و اشخاص دیگر را ناگزیر به انجام اعمال تبهکارانه نموده بود برای اینکه ماکسیم گورکی، پسر او **Pesjkov**، عضو دفتر سیاسی **Kujbysjev** و رئیس خودش، رئیس **OGPU**، **Mensjinskij** را به قتل برسانند. پزشکانی که این ترورها را انجام دادند: دکتر خانگی گورکی، لوین، مشاور دارویی لوین، پلنتف، پزشک خانگی **Mensjinskij**، کاساکف، و یکی دیگر از همکاران لوین که در همان آغاز جریان بصورتی طبیعی درگذشت، **Vinogradov** بودند. منشی یاگودا بولاتف، منشی گورکی **Krjutjkov**، و منشی **Krjutjkov**، ماکسیموف از جمله دیگر کسانی بودند که در این جنایات دخالت داشتند.

ترتسکی در مقابل گورکی

در اصل تهدیدات از جانب ترتسکی می‌آمد. گورکی از ترتسکی که او را بعنوان یک ماجراجوی سیاسی طبقه بندی کرده بود بشدت فاصله گرفت. ترتسکی در مبارزه خود بر علیه اتحاد جماهیر شوروی امکانی برای جلب همدردی گورکی نداشت. گورکی بشدت از ساختمان سوسیالیسم حمایت مینمود و ارتباط بسیار دوستانه ای با استالین داشت. هیچکس نتوانسته بود که در این رابطه خدشه ای وارد آورد اگر چه تعداد بسیاری از خاننان با گورکی تماس گرفته و تلاش نموده بودند که نظر او را بخود جلب نمایند. این کار را زینویف و کامنیف و حتی تومسکی نیز انجام داده بود. گورکی تهدیدی بود در مقابل ضد انقلابیون. او تماس بسیار نزدیکی با روشنفکران اروپایی داشت و در صورت وقوع کودتایی دولتی میتوانست با استفاده از نفوذ خود ضد انقلابیون را محکوم نماید. به همین دلیل دست راستیها و مرکز ترتسکیستها بر آن شدند که او را به قتل برسانند. این را ترتسکی درخواست نموده بود.

منشی گورکی، Krjutjkov در دادگاه گفت که یاگودا به او ماموریت داده بود که جهت در هم شکستن گورکی و تبدیل نمودن او به "فردی بی ضرر" پسر او Maxim Pesjkov را به قتل برساند. یاگودا Krjutjkov را با این وعده که او وارث گورکی خواهد شد فریب داده بود. این اولین قدم بود. Krjutjkov ، Pesjkov را با نوشیدن دائم شرابی که از یاگودا گرفته بود اغوا نمود. یک ارگانسیم تضعیف شده بتدریج تسلیم بیماری شد. این امر برای پزشکان لوین و Vinogradov این امکان را فراهم آورد که Pesjkov را معاینه نموده و داروهایی را تجویز نمایند که بیماری او را تشدید مینمود، داروهایی که در پایان موجبات مرگ او را در می سال ۱۹۳۴ فراهم آورد.

تحمل این مصیبت برای گورکی بسیار دشوار بود اما فعالانه به حمایت خود از انقلاب و سوسیالیسم ادامه داد. ماموریت بعدی Krjutjkov این بود که در سلامت گورکی اختلال ایجاد نماید به شکلی که پزشکان دلیلی را جهت تجویز دارو برای او بدست آورند. ماکسیم گورکی از کودکی به بیماری سل مزمن مبتلا بود.

دستور العمل بعدی یاگودا به Krjutjkov این بود گورکی را به سرما خوردگی مبتلا نماید. پس چندین بار تلاش ناموفق امکانی جهت بیمار نمودن او فراهم آمد. به دستور یاگودا، Krjutjkov گورکی را ترغیب نمود که تعطیلات خود را نیمه کاره گذاشته و به مسکویی بارانی و سرد جایی که بیوه Pesjkov با دختر پسرش زندگی میکردند بازگردد. نوه گورکی بسختی سرما خورده بود و گورکی که بشدت به نوه خود عشق میورزید بسرعت به بیماری او مبتلا شد. گورکی در ۳۱ می ۱۹۳۶ بستری شد. بالاخره پزشکان لوین و پلتنف فرصتی را که در انتظارش بدست آوردند. درمانی غلط بیماری گورکی را به ذات الریه شدیدی تبدیل نمود.

پزشکان در دادگاه با چهرههایی حاکی از تاسف در مورد درمانی که آنها به گورکی ارائه نموده بودند شهادت دادند. درمانی که هدفش ترور او بود. گورکی در ۱۸ ژوئن ۱۹۳۶ درگذشت.

قتلهای بیشتر

ماکسیم گورکی و پسر او Maxim Pesjkov تنها قربانیان توطئه های یوگادا، بوخارین و ریکف نبودند. توطئه هایی که با کمک پزشکان انجام شد. Kujbysjev عضو دفتر سیاسی و رئیس OGPU، Mensjinskij نیز از دیگر قربانیان این توطئه ها بودند. مرکز دست راستیها میخواستند که از طریق یاگودا تعداد بسیاری از افراد برجسته کمیته مرکزی را از میان بردارند برای اینکه از طریق کمبود کادرها هرج و مرج بوجود بیاورند. مرگ Mensjinskij قرار بود که راه را برای یاگودا، که جهت غصب ریاست OGPU در نوبت بعدی ایستاده بود، هموار نماید، امری که در آخر رخ داد.

Mensjinskij که از بیماری قلبی شدیدی رنج میبرد از دارویی جانسپرد که تاثیر نامطلوبی بر روی فعالیت قلب داشت. او یک روز قبل از مرگ پسر گورکی Pesjkov در تاریخ ۱۰ می ۱۹۳۴ در گذشت. ترور عضو دفتر سیاسی Kujbysjev توسط پزشکان لوین و پلتنف بعلاوه منشی Kujbysjev ماکسیموف سازمان داده شده بود. به بیماری قلبی Kujbysjev عمدا بی توجهی شد. پزشکان به او داروهای نامناسبی دادند. ماکسیموف ماموریت داشت که "در صورت وقوع یک بیماری جدی یا حمله ای در فراخواندن پزشک شتابی به خرج ندهد، و در صورت لزوم، فقط آن پزشکانی را فراخواند که او را درمان میکنند" ، پزشکان لوین و پلتنف. در یک روز معمولی کاری به Kujbysjev زمانیکه در دفتر خود کار میکرد احساس بدی دست داد. رنگ او

بشدت پریده بود. ماکسیموف فهمید که لحظه مورد انتظار او فرا رسیده بود. او از فراخواندن پزشک امتناع ورزید و Kujbysjev خود به تنهایی همه راه را تا خانه اش طی کرد و از سه پله مقابل خود بالا رفت. او مدت کوتاهی پس از ورود به خانه اش بر اثر حمله قلبی در گذشت. Kujbysjev عضو دفتر سیاسی از جمله مهمترین طراحان برنامه پنج ساله اول و دوم بود. همراه با مولوتف او یکی از سخنرانان هفدهمین کنفرانس حزبی (SUKP(b) در سال ۱۹۳۲ بود، کنفرانسی که برنامه پنج سال اول را مطرح نمود و در مورد برنامه دوم پیشنهاد داد.

دادگاه خیانت بوخارین – ریکف، یک جمعبندی

بخش شانزدهم

کلیه متهمان در دادگاههای خیانت بوخارین – ریکف به جرائم خویش اقرار نمودند و گفتند که چگونه در مورد همه چیز توافق کرده و آنها را به اجرا گذاشته بودند. این هزاران و باز هم هزاران سند بدست آمده از دادگاههاست که نشان میدهد آن ۲۱ متهم از آزادی کامل برخوردار بودند تا از خویش دفاع نموده و حتی منکر گناهان خود بشوند. همزمان با آشکار شدن هر چه بیشتر اطلاعات جدید از روند حوادث، گاهی رخ میداد که برخی از متهمان که تصور مینمودند توسط شخصیت‌های اصلی فریب خورده اند از جای خود برخاسته و آنرا اعلام مینمودند. سخنرانی دفاعی بوخارین در پایان دادگاه توسط Sjarangovitj، زمانیکه بوخارین منکر این امر شد که او " همانند ریکف یکی از سازمان دهندگان اصلی جاسوسی بود، با این کلمات قطع شد: " برای یک بار هم که شده در تو زندگیت دورغ نگو! شما داری اینجا تو دادگاه دروغ میگی " ۱۲۵

یک دادستان نمونه

دادستان Vysjinskij عالیرتبه ترین دادستان دولتی اتحاد جماهیر شوروی، طی دهها سال در نشریات سرمایه داری در معرض لجن پراکنیهای از این قبیل که هیچ مرزی را زمانیکه در مورد گفته های خلاف حقیقت صحبت میشود نمیشناسد، قرار گرفته است. همزمان جعل کننده گان تاریخ، از جاسوس پلیس Conquest تا همتایان سوندی او، خود را وقف فانتزیهای وحشیانه ای در مورد نقش و رفتار Vysjinskijs در خلال دادگاه نموده اند. اما حقیقت کاملاً چیز دیگری بود. تایید این امر آسان است زمانیکه ما پروتکل دادگاه را میخوانیم. مدارک بی چون و چرای ارانه شده از جانب دادستان Vysjinskijs امکان دیگری برای متهمان بجز اینکه حقایق را بگویند باقی نگذاشت. دقیقاً وجود همین امر است که جعل کننده تاریخ را دیوانه میکند. او عمیقاً با این پرونده آشنا بود، در مورد هر گونه جزئیاتی دانش و به همه چیز توجه داشت. او این امر را برای متهمان غیر ممکن ساخت که از بیان آنچه میخواستند که آنها در آن دخیل بودند اجتناب نموده و اینکه همه جزئیات را افشاء نمایند. در خلال همه دادگاه دادستان Vysjinskij با متهمان برخورد صحیحی داشت. او ماموریت خود را بعنوان یک دادستان به نحوی مثال زدنی انجام داد و نتایج درستی را از گفته های متهمان استنتاج نمود.

او دفاعیات خود را با این بیانیه مشهور که بارها در نشریات سرمایه داری جعل شده است تمام کرد: "در سراسر کشور، جوان و پیر، منتظرند و یک چیز را میخواهند: خائن و جاسوسانی که در حال داد و ستد با میهن مادری خود بودند، باید مانند سگهای خائن تیرباران بشوند!" ۱۲۶

دادگاه هجده تن از متهمان را به اشد مجازات – اعدام و مصادره کلیه اموال شخصی آنها – محکوم نمود: بوخارین، ریکف، یاکودا، Krestinskij، Rosengolz، ایوانف، چرنف، گرینکو Selenskiy، ایگزاموف، Chodsajev، ماکسیموف – Dikovskij و Krjutjkov). سه نفر باقیمانده به زندان و از دست دادن حقوق مدنی خود پنج سال پس از دوران محکومیتشان در زندان بعلاوه مصادره اموال عمویشان محکوم شدند. (پلنتف ۲۵ سال، Rakovskij ۲۰ سال و بسانف ۱۵ سال).

وطن فروشان روسی قهرمانان سرمایه داری هستند

پس از مطالعه پروتکل دادگاه به آسانی میتوان فهمید که این تنها نتیجه منطقی دادگاهها بر علیه خائن، جاسوسان و تبهکاران بود. برخی از نویسندگان به دلیل اینکه آن ۱۸ متهم به مرگ محکوم شدند، با حکم اعدام مخالفت میکنند. در حال حاضر مجازات اعدام در جامعه انسانی منسوخ شده است. اما برای ۶۰ سال پیش اجرای حکم اعدام عادیترتن مجازاتی بود که بر علیه خیانت به

وطن در سراسر جهان اعمال میشد. اما در این رابطه مجازات اعدام آن مسئله ای نیست که جعل کننده گان تاریخ در حقیقت قصد برجسته نمودن آنرا دارند، بلکه این فقط بهانه ایست برای اینکه توده ها را جهت محکوم نمودن دادگاههای دهه های ۱۹۳۰ برانگیزند.

در واقع هدف از انتقاد به اتحاد جماهیر شوروی نشان دادن اینست که دادگاهها نمایش خنده داری بودند، اینکه هدف دادگاهها فقط این بود که مخالفان دولت را از میان بردارد، مخالفانی که بر اساس اظهارات منتقدان، مجموعه ای از متفکران، فلیسوفان، شاعران، اصلاح طلبان غیرو غیرو، را تشکیل میدادند.

این است آنچه‌ی که Skotte و Ahlmark، Englund در کتابها و نشریات خود مینویسند. اما قهرمانان این جعل کننده گان تاریخ تبهکارانی هستند از بدترین نوع آن، تبهکارانی که جهت بدست گیری قدرت در اتحاد جماهیر شوروی با آلمان نازی و ژاپن نازی متحد شدند. اینها متحدان نازیها و فاشیستها هستند که Skotte و Englund از آنها قهرمانانی میسازند و میخواهند بعنوان الگویی به کودکان مدارس سوئدی معرفی نمایند. آنها جانیانی هستند که ماکسیم گورکی و کیروف را به قتل رساندند، مردمی از همان دست که اولف پالمه را ترور کردند. آنها مردمی هستند که جهت متوقف نمودن انقلاب فرهنگی و غیر ممکن نمودن تهیه کتاب برای کودکان دبستانی، به راههای عرضه کاغذ به کشور آسیب وارد آوردند. آنها خرابکارانی هستند که کارخانجات، معادن و قطارها را منفجر نمودند و بدون اینکه تردیدی بدل راه دهند هزاران کارگر را به قتل رساندند، کسانی که میخ و شیشه در کره که گلو و شکم مردم را پاره کرد مخلوط نمودند، کسانی که آفت گاوی را منتشر کردند که دهها هزار اسب و حیوانات خانگی را قربانی خود نمود. آنها وطن فروشان روسی و همکاران نازیها، الگوی رسانه های خبری سرمایه داری و قهرمانان دست راستیهای سوئدی هستند.

سفارت سوئد در مورد دادگاه خیانت بوخارین - ریکف

رفتار و توصیف خیر اندیشانه ای که سرمایه داری کنونی نسبت به محکومان مسکو در مارس ۱۹۳۸ نشان میدهد هیچ وجه مشترکی با گزارشات ارسالی سفارت سوئد در مسکو به وزارت امور خارجه در آنزمان ندارد. و سپس ما نباید فراموش کنیم که وزارت امور خارجه و سفارت سوئد همواره از افرادی دست راستی، مردمی از قشر بالای سرمایه داری جامعه سوئد، تشکیل میشوند. کارکنان سفارت بوسیله نامه به وزارت امور خارجه سوئد اطلاع دادند که آن متهمان در واقع در توطئه ای جهت سرنگون نمودن دولت برای بدست گیری قدرت شرکت نموده بودند.

سفارت سوئد

"دادگاه اخیر ترسکی چه چیزی را نشان داده است
مسکو ۳۰ مارس ۱۹۳۸
محرمانه

به جناب آقای وزیر امور خارجه در مورد موضوعات خارجی. در دادگاه اخیرا به پایان رسیده بر علیه "بلوک دست راستیها و ترسکیستها" اینکه متهمان تا چه میزانی به جرائمی که به آن متهم شده اند، هرگز بصورتی کامل هرگز بررسی نشده است.

اگر شنیدن حقیقت در جهان دشوار باشد پس این امر بخصوص در روسیه صدق مینماید، جایی که واقعیتها همواره تبدیل به یک پرده زیبا شده و اگر در اساس روزی ظاهر شوند، زیر پا لگد مال میشوند. در خلال بحثی مبتنی بر واقعیات که در میان محافل حاضر در اینجا جریان دارد، به نظر میاید که نظری در جهت قطعی ظاهر شده است.

پس از مطالعه اتهامات بر علیه ۲۱ تن از انقلابیون کهنه کار بسیاری ناگزیز به اقرار این امر شدند که اتهامات، به رغم نامحتمل بودن و تناقضات مطالب در بسیاری از موارد، هنوز تا میزانی حاوی هسته ای از حقایق قابل توجه ای هستند، حقایقی که نشان میدهند که آن به تازگی محکوم شده گان، تهیج شده بوسیله خواستی نیرومند بر آن شدند که در جهت به واقعیت مبدل نمودن اهداف خویش قدمهای اولیه را برداشته و در اولین فرصت اقلیت در قدرت را نابود سازند." ۱۲۷

سفیر جوزف دیویس در مورد دادگاه بوخارین - ریکف

جوزف دیویس سفیر آنزمان آمریکا فردیست که هر روز در سالن دادگاه حاضر بود. به نمایندگی از جانب دولت او ماموریت داشت که با تمام فرایند دادگاه آشنا بشود و در مورد شرایط متهمان حول و

اعتبار دادگاهها گزارشی ارسال نماید. ما از کتاب او "ماموریت در مسکو" نقل قول میاوریم. اولین نقل قول از نامه دیویس در ۸ مارس ۱۹۳۸ به دخترش Emlen میباشد که قبلا با خانواده خود در مسکو زندگی کرده بود و آنزمان در آمریکا زندگی میکرد.

"دادگاه خیانت بوخارین

۸ مارس ۱۹۳۸

Emlen عزیز

هفته گذشته را من هر روز در دادگاه خیانت بوخارین گذراندم. تو البته در نشریات در مورد آنها خوانده ای. این یک داستان وحشتناک است. این مسئله به این دلیل که آن مسائل قدیمی را دوباره به روز میکند، مسائلی از قبیل اعتبار شهادتها و دشواریهای غربال کردن گندم از کاه - حقیقت از دروغ - امری که من خودم بارها در خلال این دادگاهها با آن سر و کار داشته ام، مرا از نظر فکری علاقمند نموده است.

کلیه آن نقاط ضعف اساسی و نقائص در طبیعت انسان - خودخواهی در بدترین شکل خود، در خلال مذاکرات امروز ظاهر میشود. آنها رنوس توطئه هایی را که نزدیک بود این دولت را سرنگون سازد افشاء نمودند. شهادتها نشان میدهند که چه اتفاقی در بهار و تابستان سال گذشته رخ داد و ما آنزمان نتوانستیم آنرا بفهمیم. تو به یاد داری که افرادی به دفتر آمدند و در مورد جنبشی غیر معمولی در اطراف کاخ کرملین گفتند: درها بر روی عموم بسته شدند و نگهبانان تغییر داده شدند. همانطور که تو بیاد داری، گفته شد که هنگ نگهبانان جدید تقریبا بصورتی کامل از میان افرادی از زادگاه استالین، قفقاز، دستچین شده بودند. به نظر میاید که شهادتهای شگفت انگیز ارائه شده توسط بوخارین، Krestinskij و دیگران به توطئه ای اشاره میکند که از آغاز نوامبر ۱۹۳۶ وجود داشته است، توطئه ای برنامه ریزی شده که قرار بود بر اساس آن در ماه می آینده کودتایی دولتی را تحت رهبری Tuchtjevskij راه اندازی کنند.

اما دولت بسرعت و در کمال قدرت دخالت نمود. ژنرالهای سرخ اعدام شدند و سازمان حزبی از بنیان پاکسازی شد. به این ترتیب کاشف به عمل آمد که بخشی از میان خوده رهبران مبتلا شده بودند و با طرحهایی سر و کار داشتند که هدفش سرنگونی دولت بود و در واقع با سازمان جاسوسی آلمان و ژاپن همکاری میکردند." ۱۳۰

نامه به وزارت امور خارجه آمریکا

این چنین مینویسد وکیلی با تجربه از غرب در مورد دادگاه بوخارین. اکنون اجازه بدهید از نامه ارسالی و محرمانه سفیر دیویس، شماره ۱۰۳۹ از مارس ۱۹۳۸، به رئیس خود وزارت امور خارجه آمریکا نقل قول بنماییم.

"علیرغم نگرانیهایی که میتواند بر علیه یک سیستم قضایی که اعترافات را بعنوان سند پذیرفته و متهمان را در عمل بدون محافظ رها میکند، وجود داشته باشد، من با اینحال پس از مشاهدات روزمره از متهمان، شیوه رفتار، تاییدات ناآگاهانه در گفته های آنها و دیگر جزئیات مورد علاقه حقوقی در دادگاه، اینچنین نتیجه گرفته ام که آن متهمان سیاسی در انجام جرائمی که به آنها متهم شده اند دخیل بوده اند، جرائمی که بر خلاف قوانین اتحاد جماهیر شوروی بود و باید بر اساس اساسنامه جنایی اتحاد جماهیر شوروی مجازات شوند.

سیاستمدارانی که اغلب بصورتی منظم در دادگاهها حاضر بودند، بطور کلی، همان استنباطی را دارند که دادستان اثبات نموده است، استنباطی که بر اساس آن اپوزیسونی نیرومند و توطئه ای بسیار جدی وجود داشته است. امری که برای این سیاستمداران بسیاری از نکات تا بحال مبهم را در جریان توسعه شش ماهه اخیر در اتحاد جماهیر شوروی توضیح میدهد. تنها اختلاف بر سر این است که تا چه میزانی آن متهمان دخیل هستند و تا چه حد توطئه ها متمرکز بوده اند" ۱۳۱

نازیها اروپا را اشغال میکنند

سفیر جوزف دیویس دامنه جرائم متهمان را فهمید، نتایجی که میتوانستند بصورتی فوق العاده ای وحشتناک باشند. نیروهای نظامی نازیها در حقیقت در اروپا پیشروی نمودند و در جریان برگزاری دادگاهها در ۱۱ مارس ۱۹۳۸ اطریش را به اشغال خود در آوردند. بزودی قرار بود که نوبت چکسلواکی بشود، سپس لهستان و بعد تمام اروپا. و در اتحاد جماهیر شوروی، که آلمان نازی به جهان سرمایه داری وعده نابودی آنرا داده بود، که در اساس هدف اصلی نازیها بود، گروهی از

سیاستمداران ارشد وجود داشتند که با نازیها با هدف ترور حکومت فعلی و متلاشی نمودن کشور بعلاوه تقسیم آن میان خود و آلمان نازی همکاری مینمودند!

اتحاد جماهیر شوروی و برخورد صحیح استالین فاجعه پیش رو برای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و مردم اسلاو را متوقف نمود. تهدید هیتلر در مورد انقراض مردم اسلاو فقط سخنی پوچ و توخالی نبود. توجه داشته باشید که در خلال بیش از سه سال جنگ و اشغال اوکراین، روسیه سفید و دیگر مناطق واقع در غرب اتحاد جماهیر شوروی نیروهای نظامی نازیها بیش از ۲۵ میلیون نفر از مردم را کشتند! پاکسازی خائنان از اهمیت بسیار زیادی برای ادامه حیات اتحاد جماهیر شوروی و پیروزی در جنگ جهانی دوم برخوردار بود.

در ادامه این ریشه کن نمودن نازیها و توانایی جهان جهت بهره بردن از آزادی و دموکراسی که ما در حال حاضر از آن بهره مندیم تعیین کننده بود. اگر نازیها اتحاد جماهیر شوروی را شکست داده بودند میتوانستند همه جهان را به تسخیر خود درآورند. اما این تنها ما کمونیستها نیستیم که این را درک کرده و آشکارا اعلام مینماییم. حتی سرمایه داران شریف و درستکار نیز در این مورد در همان سنگری پناه میگیرند که ما خودمان گرفته بودیم.

دادگاههای خیانت، ستون پنجم هیتلر را در روسیه متلاشی نمود بخش هفدهم

اجازه بدهید یک بار دیگر نقل قولی را از سفیر جوزف دیویس از کتاب "ماموریت در مسکو" ارائه بدهیم. او فعالیت‌های "ستون پنجم" را در اتحاد جماهیر شوروی مورد بررسی قرار میدهد. ستون پنجم نام خائنانیست که در خدمت نیروهای خارجی رکاب میزنند. اصطلاح ستون پنجم از حملات فاشیستها بر علیه مادرید در خلال جنگ داخلی اسپانیا سرچشمه گرفته است. فاشیستها در چهار ستون نظامی آمدند و اعلام نمودند که در داخل مادرید ستون پنجمی دارند که قرار است از پشت به مدافعان حمله کند.

اجازه بدهید که ببینیم سفیر جوزف دیویس چه چیزی برای گفتن در مورد "ستون پنجم" در اتحاد جماهیر شوروی دارد. توجه داشته باشید که این بخش در کتاب "ماموریت در مسکو" در خلال تابستان ۱۹۴۱ نوشته شد اما مستقیماً پس از ارسال محرمانه آن به وزارت امور خارجه آمریکا در ۱۷ مارس ۱۹۳۸ در کتاب وارد شد.

سفیر دیویس توضیح میدهد که چرا: "این بخش پس از تجاوز آلمان به روسیه در تابستان ۱۹۴۱ نوشته شد اما در این جا قرار داده میشود بدلیل اینکه این منطقیترین جایی بود که میشد از آن در جهت نشان دادن اینکه دادگاههای خیانت چگونه ستون پنجم هیتلر را در روسیه در هم شکستند استفاده نمود."

سفیر جوزف دیویس:

"ستون پنجم در روسیه - مطالعه ای در جهت باز اندیشی

زمانیکه در راه بازگشت به خانه از جشن پایان تحصیلی دانشگاه قدیمی خودم از شیکاگو عبور میکردم از من خواهش شد که برای کلوب دانشگاه و انجمن Wisconsin سخنرانی کنم. دقیقاً سه روز پس از آغاز حمله آلمان به روسیه بود. فردی از میان جمعیت سوال کرد: "حال ستون پنجم تو روسیه چگونه است؟ بدون اینکه تامل کنم، پاسخ دادم: "ستون پنجمی وجود ندارد، همه تیرباران شدند."

در همان روز در قطار من نمیتوانستم از شر این فکر خلاص بشوم. در حقیقت این جالب توجه است که در تجاوز اخیر نازیها کلمه ای در مورد "کار داخلی" در پشت جبهه خطوط روسی در همکاری با فرماندهان نظامی آلمانی گفته نشده است. تجاوز هیتلر در پراگ در سال ۱۹۳۹ با پشتیبانی نظامیان فعال در سازمانهای henlein چکی همراه شد.

همین امر در جریان اشغال نروژ رخ داد. هیچ Sudet - henlein (مردمی که در بوهمن چکسلواکی به زبان آلمانی صحبت میکنند) و یا تیوس اهل اسلواکی (تیوس رهبر حزب مردم اسلواکی که با کمک آلمان میان سالهای ۱۹۳۹ تا ۴۵ رهبر اسلواکی "آزاد" بود، هیچ de grelles - بلژیکی و هیچ وطن فروش نروژی در تصویر اتحاد جماهیر شوروی وجود نداشتند.

در حال فکر کردن در مورد اینها، به خود گفتم که آنچه‌هایی که در زمان اقامت در روسیه رخ داده بود شاید اهمیتی داشتند که من در گذشته به آنها فکر نکرده بودم. به محض ورود به واشنگتن سرعت به سراغ دفترچه خاطرات قدیمم رفتم برای اینکه آنها را دوباره بخوانم و با اجازه وزارت امور خارجه برخی از ارسالیهای رسمی خود را باز بینی کنم. در سالهای میان ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ هیچیک از ما در روسیه به نوعی از "فعالیت - ستون پنجم" فکر نکرده بودیم.

این اصطلاح رایج نبود. این نسبتاً به تازگیست که ما چنین عباراتی توصیفی را در مورد تکنیک نازیها مانند "ستون پنجم" و "تجاوز داخلی" در زبان خودمان پیدا کرده ایم. بطور کلی افراد بسیار آگاه و مشکوک شاید که بوسیله هیتلر استخدام میشدند، اما این یکی از چیزهایی بود که تصور روی دادن آن از جانب بسیاری نمیرفت.

این تنها طی دو سال آخر است که از طریق کمته **Dies** و اف بی آی فعالیت سازمانها در شمال و جنوب آمریکا افشاء شده اند و ما جاسوسان آلمانی را دیده ایم که فعالانه با خانین نروژی، چکی و اطریشی از داخل با پشتیبانی از حملات طراحی شده هیتلر به کشور خود خیانت میکنند.

این فعالیتها یا شیوه ها در روسیه به سال ۱۹۳۵ بعنوان بخشی از طرحهای آلمان بر علیه اتحاد جماهیر شوروی باز میگردد. هیتلر در سال ۱۹۳۶ سخنرانی مشهور **Nürnberg** را ایراد نمود و در آن به روشنی مقاصد خود را بر علیه اوکراین افشاء کرد.

در حال حاضر بنظر میاید که در همانزمان دولت اتحاد جماهیر شوروی از طرحهای سیاسی و نظامی رهبران و از فعالیتهای "داخلی" که در روسیه برای تدارک حملات آلمانیها جریان داشت کاملاً آگاه بود.

در حالیکه در حال تعمق در مورد این سوالات بودم به ناگهان تصویری را دیدم که باید آنرا در همان زمان میدیدم. تاریخ در مورد دادگاههای موسوم به خیانت و تصفیه ها که من در میان سالهای ۱۹۳۷ و ۳۸ در آنها حضور داشتم و شنیدم گفته شده بود.

زمانیکه من با نقطه نظری جدید به بررسی پروتکل این دادگاهها و یاداشتهایی که خودم برداشته بودم پرداختم، عملاً متوجه شدم که تمام ترفندهایی که ستون پنجم آلمان با آن کار میکردند و ما اکنون با آنها آشنا میشویم، از طریق اعترافات و داستانهایی خود گفته خانان روسی روشن شد. این روشن بود که دولت اتحاد جماهیر شوروی به وجود این فعالیتهای اعتقاد داشت و بصورتی جدی نگران و بصورتی اساسی به سرکوب آن اقدام نمود. زمانیکه در سال ۱۹۴۱ آلمان یورش آورد کلیه نیروهای ستونهای پنجمی که آلمانیها سازماندهی نموده بودند نابود شده بودند.

حقیقت دیگری که در آنزمان غیر قابل درک بود، اما در حال حاضر، پس از آن تحولاتی که رخ داد اهمیت جدیدی بخود میگیرد عکس العمل دولت اتحاد جماهیر شوروی بر علیه کنسولگری آلمان و ایتالیا در سال ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ بود. این به روشی بیرحمانه و تقریباً بی اعتنائی سنگ دلانه ای نسبت به احساسات کشور مربوطه روی داد. دلیلی که از جانب دولت اتحاد جماهیر شوروی ارائه شد این بود که این کنسولگریها با فعالیتهای محرمانه کار میکردند و به همین دلیل باید بسته میشدند. آنسال در سراسر کشور در اعلامیه های مربوط به دادگاهها و اعدامها (تصفیه ها)، متهمان به فعالیتهای مخفی و خیانت آمیز متهم شده بودند، با این نیت که به "قدرتی بیگانه" یاری رسانده برای اینکه دولت اتحاد جماهیر شوروی را سرنگون سازند."

سفیر جوزف دیویس سپس داستان خود را از طریق بررسی برخی از موارد قضایی در دادگاههای خیانت ادامه داده و این بخش را با این عبارات به پایان میبرد:

"از طریق این شهادتها ژنرال **Tuchatjevskij** و بسیاری از افسران بلند پایه نظامی در ارتش و نیروی دریایی مجرم شناخته شدند، و مدت کوتاهی پس از دادگاه بوخارین این افراد بازداشت و متهم شدند به اینکه تحت رهبری **Tuchatjevskijs** بعهده گرفته بودند که با فرماندهان ارشد آلمانی، در صورت حمله به اتحاد جماهیر شوروی، همکاری نمایند. موارد بسیاری از فعالیتهای مخفیانه در درون ارتش از طریق این شهادتها برملا شدند. بر اساس اظهارات آنها به تعداد بسیاری از افسران ارشد رشوه داده شده و یا به طریقی آنها را متقاعد نموده بودند که در توطئه ها شرکت نمایند. بر اساس شهادتها همکاری کامل در میان کلیه شاخه های نیروهای مسلح و سازمانهای سیاسی با فرماندهان ژاپنی و آلمانی بوجود آمده بود. اینچنین بود ماجرابی که در دادگاه آشکار شد. شکی نیست که افشاء گریها و اعترافات متهمان تاثیر عمیقی بر روی مقامات مربوطه در کرملین گذاشت.

مداخله سریع و کامل نشان از اعتقاد کامل دولت در مورد واقعی بودن آنها بود. دولت خانه را تمیز کرد و با قوا و دقت تمام اقدام نمود. فرمانده ارتش سرخ، **Vorosjilov**، گفت: "این برای یک دزد

آسانتر است که به خانه ای وارد شود اگر همدستی داشته باشد که در را برای او باز کند. ما مراقب چنین افرادی بودیم."

ژنرال Tuchtatjevskij در جریان تاجگذاری در لندن شرکت نکرد. گفته شد که او به مقام فرماندهی منطقه ولگا منصوب شده بود، اما نشان داده شد که او قبل از ورود خود به آنجا در قطار بازداشت شده بود. چند هفته بعد، ۱۱ ژوئن، او همراه با ۱۱ نفر دیگر از افسران فرمانده پس از جلسه دادگاه نظامی پشت درهای بسته اعدام شدند. اکنون کاملاً روشن شده است که کلیه این محاکمات، پاکسازیها و قتلها که به نظر خشونبار میآمدند و آزمون تاثیر عمیقی بر روی جهان گذاشت، بخشی از یک اقدام قاطعانه و نیرومند دولت استالین بود در جهت حمایت از خودش نه تنها در مقابل آشوبی از دورن بلکه همچنین در مقابل یورش از خارج. دولت وظیفه خود را بدرستی انجام داد و کشور را از کلیه عناصر خائن پاکسازی نمود. تمام موارد مشکوک به نفع دولت حل و فصل شدند. در سال ۱۹۴۱ در روسیه ستون پنجمی وجود نداشت - آنها تیرباران شده بودند. دولت کشور را از لوٹ وجود خائنان پاک نموده بود." ۱۳۲

اهمیت روایات سفیر دیویس در حال حاضر بیش از هر زمان دیگر است. او مسائل مربوط به تصفیه های دادگاههای خیانت را به روشنی ارائه میدهد. اما این امر مسائل دیگری را که هرگز توسط تاریخ نویسان سرمایه داری مورد بازبینی قرار نگرفته است را نیز برجسته مینماید. یک سوال مهم دیگر در این رابطه اینست که در اساس چگونه برای نازیها ممکن شد که در عرض پنج هفته ارتش فرانسه را که در ضمن ارتش انگلستان را نیز در کنار خود داشت مغلوب نماید! خیانت طبقه سرمایه دار فرانسه به کشور خودشان و دیگر مسائل از دوران میان دو جنگ جهانی مسائلیست که توضیحی را مطالبه مینمایند.

خائنان و تهدیدات بر علیه اتحاد جماهیر شوروی

کسانی که روزنامه های روزانه معمولی مربوط به دوران دهه های ۱۹۳۰ را ورق میزنند به آسانی میتوانند ببینند که با گذشت زمان تهدیدات بر علیه اتحاد جماهیر شوروی چگونه افزایش میافت. تهدیدات از جانب آلمان نازی میآمد اما حتی از جانب دیگر کشورهای سرمایه داری در غرب، از جمله از جانب فرانسه و انگلستان. و در دهه های ۱۹۳۰ اینچنین ادامه یافت. زمانی که نازیها در سپتامبر ۱۹۳۰ لهستان را به اشغال خود درآوردند فرانسه و انگلستان بر علیه آلمان اعلام جنگ نمودند اما دست به عملیاتی جنگی نزدند و حتی در صدد نجات لهستان نیز برنیامدند. این همان جنگ به اصطلاح "مصقره" بود. جنگ واقعی میان فرانسه/انگلستان و آلمان نازی ابتدا پس از ۹ ماه بعد با یورش نازیها به فرانسه در ژوئن ۱۹۴۰ آغاز شد. اما در خلال این دوران سپتامبر ۱۹۳۹ - ژوئن ۱۹۴۰، انگلستان و فرانسه بیکار ننشسته بودند. سیاستهای ضد اتحاد جماهیر شوروی بصورتی کامل در هر دو کشور جریان داشت. در فرانسه با فراریان از اتحاد جماهیر شوروی لشگری اوکراینی سازمان داده شد و در ارتش ژنرال فرانسوی Weygand واحدهای جنگی داخلی از قفقازها ساخته شدند. در سال ۱۹۳۹ زمانی که فنلاند جنگ بر علیه اتحاد جماهیر شوروی را آغاز کرد، فرانسه و انگلستان از فنلاند حمایت نمودند.

انگلستان ۱۴۴ هواپیمای جنگی، ۱۱۴ فقره سلاح سنگین و بمب افکن و صدها هزار نارنجک و فرانسه ۱۷۹ هواپیما، ۴۲۷ فقره سلاح سنگین، ۵۱۰۰ عدد مسلسل و تقریباً یک میلیون نارنجک از انواع مختلف به فنلاند فرستادند. همزمان این کشورها طرحهایی را بر سر ارسال ارتشی متشکل از ۱۵۰۰۰۰ نفر جهت جنگ در جبهه فرانسه و بر علیه اتحاد جماهیر شوروی به توافق رسیدند. دولتهای فرانسه و انگلستان میخواستند به آلمان نشان بدهند که به "کدام طرف" تعلق داشتند. تهدیدات بر علیه اتحاد جماهیر شوروی در خلال دهه های ۱۹۳۰ آشکار بود.

در کلیه کشورهای سرمایه داری اروپایی دولتها در تدارک آماده سازی افکار عمومی برای جنگ بر علیه اتحاد جماهیر شوروی بودند. در اتحاد جماهیر شوروی این تهدیدات امری واقعی تلقی شد. رهبران شوروی ناگزیر به تایید این امر شدند که کشور نابود میشد، اگر آنها موفق نمیشدند توده ها را در کار برای توسعه ای سریع در جامعه جهت مهیا نمودن وسایل ضروری دفاعی که بخش بزرگی از تولیدات جامعه را به خود اختصاص داده بود متحد نمایند. در این فضای متشنج دولت اتحاد جماهیر شوروی کشف نمود که کشورهایی که اتحاد جماهیر شوروی را به جنگ و نابودی تهدید مینمودند مزدوران خود را در کشور داشتند، روابطی که تا سطح دولت و حزب گسترش داشت. در این وضعیت بحرانی، زمانی که همه جهت ادامه حیات کشور ناگزیر شده بودند که شتیدا

کار کنند، در جامعه بودند کسانی که به دشمن با دادن اطلاعات یاری نموده و تولیدات و دفاع را نابود مینمودند. دولت اتحاد جماهیر شوروی با خانین و محافل آنها در سراسر کشور آنجایی که آنها در آنجا فعالیت کرده و ارتباطی برقرار نموده بودند قاطعانه برخورد نمود. بسیاری به زندان و مرگ محکوم شدند.

سفیر دیویس میگوید "تمام موارد مشکوک به نفع دولت حل و فصل شدند." این تاسف بار است که بیگناهان قربانی میشوند. اما در آن وضعیت بهتر از این نمیشد که عمل نمود. تهاجم نازیها و جنگی برای از ریش بر کردن اتحاد جماهیر شوروی بسرعت نزدیک میشد. باقی نگاه داشتن افراد با موضعی کینه جویانه بر علیه دولت اتحاد جماهیر شوروی در دستگاه و ارگانها دولتی، افرادی که آماده بودند با نازیهای متجاوز همکاری نمایند، برابر با خودکشی بود. با اقدامی قاطعانه دولت اتحاد جماهیر شوروی موفق شد که کشور و جهان را - از بربریت نازیها نجات داده و آنها را از ریشه برکند. تاریخ چگونه میخواست در مورد دولت اتحاد جماهیر شوروی قضاوت نماید اگر کشور نابود میشد و نازیها قدرت را در سراسر جهان بدست میگرفتند؟

برخی نتایج

اجازه بدهید که به ابتدای این جزوه بازگردیم، به کتاب **Fainsod**، **Smolensk under Soviet rule** "اسمولنسک تحت حکومت اتحاد جماهیر شوروی" از سال ۱۹۵۸. با توجه به حقایق بیان شده اکنون ما میتوانیم تایید نماییم که کتاب **Fainsod** بشدت گمراه کننده است، در حقیقت تحریف وقایع تاریخیست. باز هم بدتر اینکه این کتاب نسلهایی از روشنفکران را پرورانده و راه را برای جاسوس پلیس بی ارزشی مانند **Robert Conquest** هموار نموده است که خود را بعنوان یک منبع موثق در مورد موضوع اتحاد جماهیر شوروی برجسته نماید. کتاب **Arch Getty**، **Origins of the Great Purges** "ریشه های تصفیه بزرگ" به روشنی نشان میدهد که آن، بر اساس اظهارات **Fainsod**، موج طراحی شده پاکسازیها در خلال ۱۹۳۰ که قرار بود گسترده تر و گسترده تر بشود، به سادگی، وجو نداشته است. این ادعای **Fainsod** که کمیته مرکزی در سال ۱۹۳۶ موجی از ترورها را جهت تغییر کارتهای حزبی آغاز نمود نیز کمترین ارتباطی با واقعیت ندارد. دادگاهها که بر اساس اظهارات **Fainsod** نمایش خنده داری بودند برای نابودی مخالفان استالین، نشان میدهد که پرونده های حقوقی هستند بر علیه خائینی که از در همکاری با آلمان نازی وارد شده بودند. در حقیقت جنبش سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی در خلال دهه های ۱۹۳۰ بازپرسی شدیدی بود از نیروهای پروکراسی در حزب و جامعه.

همه چیز خوب و بی عیب نبود، اما مبارزه ای بود ضروری اگر اتحاد جماهیر شوروی میخواست که تولید سوسیالیستی را توسعه داده و از تجاوز آلمان نازی جان سالم بدر ببرد. اجازه بدهید جملات پایانی پروفیسور **Arch Getty** را از کتاب **Origins of the Great Purges** نقل کنیم. "مدارک نشان میدهند که زمان جوزف (۱۹۳۷ - **Jezejovsjtjinan**) - امری که بسیاری آنرا بعنوان تصفیه بزرگ درک میکنند - باید دوباره تعریف بشود. این نتیجه ای از ریشه کن نمودن یک پروکراسی عهد عتیق از فراریان و تخریب انقلابیون قدیمی نبود. این در حقیقت میتواند کاملا برعکس باشد. این با سندی که مدعیست آن پاکسازیها عکس العمل رادیکال و حتی هیستریکی بود بر علیه پروکراسی در تضاد نیست. صاحب منصبانی که در پشت پستهای خود سنگر گرفته بودند از بالا و پایین توسط موجی بی نظم از اراده گرایی و پاک دینی انقلابی نابود شدند." ۱۳۳

پایان

امثال سفیر جوزف دیویس در جامعه لیبرالی اندکند. در حال حاضر جهت یافتن یک سرمایه دار روشنفکر مومن به ذره بینی به اندازه یک تلسکوپ نیاز است. رسانه های خبری سرمایه داری توسط دلقکهایی مانند **Skotte**، **Ahlmark**، **Englund**، دیگر تشنگان پول و "نویسندگان" بی پروایی اداره میشوند که دانشگاههای کشور، سردبیران سیاسی مجلات و بخصوص آن به اصطلاح موسساتی که میخواهند جرانم کمونیستها را مورد تحقیق قرار دهند پر شده است. روشنفکران سرمایه داری امروز بیش از هر چیز ما را به یاد گروهی از کوتوله های روحانی میاندازند که، با کارتهای پلاستیکی در دست، با کمال میل به صدای ارباب خود گوش میکنند.

بااینحال آن روشنفکران صادقی هم که وجود دارند بندرت جرئت میکنند که سر خود را بالا بگیرند، آنها تقریباً همیشه در حالت دفاعی بسر میبرند و برای آنها دشوار است که به سرمایه داران اشاره نموده و آنان را جعل کننده گان تاریخی بخوانند که هستند.

کمی شهامت و شجاعت بیشتر میتواند به مردم سوئد درک دیگری برای گفتگوی آشکار اعطا نموده و گفتگو را به سطحی معقول رهنمون شود. در ضمن فرمانبرداری منفعل روشنفکران از "نیروهای بازار" یوغ دیگریست بر گردن کارگران کشور. رهایی از استثمار و نادانی نیاز مبارزه بر علیه روشنفکران چاپلوس سرمایه داری را ضروری مینماید. دانش تاریخی جهت درک وضعیت فعلی و در هم شکستن دروغهای سرمایه داران از اهمیت خاصی برخوردار است! در جامعه امروزی، با کمی استثنا، این فقط ما کمونیستها هستیم که میخواهیم دانش در مورد تاریخ را به توده های کارگر ارائه دهیم. ما به این وظیفه خود خیانت نمیکنیم.

Mário Sousa
mario.sousa@telia.com
2001

Litteraturlista

- J. Arch Getty: Origins of the Great Purges. The Soviet Communist Party Reconsidered, 1933–1938. Cambridge University Press 1985.
- J. Arch Getty: The Road to Terror, Stalin and the Self-Destruction of the Bolsheviks, 1932–1939. Yale University Press 1999.
- J. Arch Getty and Roberta Manning: Stalinist Terror/New Perspectives. Cambridge University Press 1993.
- Sanningen om processen mot de sammansvurna terroristerna i Moskva – Om Sinovjev–Kamenjev-rättegången 19–24 augusti 1936. Arbetarkultur 1936.
- Processen mot det sovjetfientliga, trotskistiska centrum – Om Pjatakov–Radekrättegången 23–30 januari 1937. Arbetarkultur 1937.
- På vakt mot fascismen – Om Bucharin–Rykov-rättegången 2–13 mars 1938. Arbetarkultur 1938.
- SUKP(b):s verksamhetsberättelser, 14:e, 15:e, 16:e, 17:e och 18:e partikongresserna.
- Ambassadör Joseph Davies: På uppdrag i Moskva. Bonniers 1942 (Mission to Moscow, London 1942).
- Ambassadör Joseph Davies: Our Debt To Our Sovjet Ally. New York 1942.
- D. N. Pritt: Sinovjev och Kamenjev inför Folkets Domstol. Stockholm 1937. (The Zinoviev Trial).
- (De två sistnämnda verk, Davies och Pritt, är broschyrer som går att köpa i kopieform från Bokhandeln Röda Stjärnan i Uppsala till självkostnadspris. Davies *Our Debt To Our Sovjet Ally* har, vad vi vet, aldrig funnits i Sverige tidigare. Den gavs ut i juni 1942 inför andra världskrigets första år och är en skrift för att få det amerikanska folket att gå in i kriget på Sovjetunionens sida. Den är full av sanningar som ingen vill upprepa i dag.)
- Korrespondens från den svenska Moskvaambassaden till den svenska utrikesdepartementet. Riksarkivet, Stockholm. • Nordisk Familjebok 1933.
- Tysklands Kommunistiska Parti och kampen mot fascismen 1928–35. Stockholm 1974.
- Kulkov, Rjehchevski, Tchelichev: A verdade e a mentira sobre a segunda guerra mundial. Avante 1985.
- Stalin: On the opposition. Peking 1974.
- Stalin: Leninismens problem. Moskva 1951. Ludo Martens: Un Autre Regard sur Staline. Editions EPO Bruxelles 1994.

- Maurice Hartman: *Staline*. Les Éditions Éclectiques 1979.
- Lilly Marcou: *Staline Vie Privée*. Calmann-Lévy 1996.
- Michael Sayers och Albert E. Kahn: *Den Stora Sammansvärningen mot Sovjetunionen*. Arbetarkulturs Förlag 1951.
- Arvid Fredborg: *Storbritannien och den Ryska Frågan 1918–1920*. Norstedts 1951.
- Douglas Tottle: *Fraud, Famine and Fascism, The Ukrainian Genocide Myth from Hitler to Harvard*. Toronto 1987.
- John Scott: *Vad gör Ryssland bortom Ural?* Stockholm 1944.
- John D. Littlepage: *In Search of Soviet Gold*. London 1939.
- Molotov: *Den andra femårsplanen och resultaten av den första*. Arbetarkultur 1932.
- Felix Chuev: *Molotov Remembers*. Chicago 1993.
- Stefan Szende: *Sovjetrysslands utrikespolitik 1917–1943*. Verdandi 1943.
- Robert Conquest: *Den stora terrorn/Stalins skräckvälde under 30-talet*. Stockholm 1971.
- Robert Conquest: *The Great Terror/A Reassessment*. Oxford 1990.
- Alec Nove: *Sovjets ekonomiska utveckling*. Wahlström & Widstrand 1971.

^[1] J. Stalin, *Centralkommitténs politiska verksamhetsberättelse på SUKP(b):s sextonde kongress*, Moskva 1954, s 38-83.

J. Stalin, *Leninismens problem*, Moskva 1951, s 683-717, 871-890.

^[2] Adolf Hitler, *Min kamp*, Stockholm 1941, s 573.

^[3] J. Arch Getty & Oleg V. Naumov, *The Road to Terror – Stalin and the Self-Destruction of the Bolsheviks, 1932-1939*, New Haven 1999, s 25.

^[4] Ibid, s 27.

^[5] Ibid, s 327.

^[6] J. Arch Getty, *Origins of the Great Purges – The Soviet Communist Party Reconsidered, 1933-1938*. New York 1985, s 3.

^[7] Ibid.

^[8] Merle Fainsod, *Smolensk under Soviet rule*. London 1959, s 222.

^[9] Getty 1985, s 6

^[10] Vladimir I. Lenin, *Collected Works, Vol 30*, Moscow 1965, s 186.

^[11] Getty 1985, s 46.

^[12] Ibid, s 47.

^[13] Ibid, s 46.

^[14] Mario Sousa: *Sanningen som kom bort – ny forskning avslöjar myten om miljontals fångna och döda i Stalins Sovjetunionen*, KPML(r) 1998, <http://www.mariosousa.se>.

^[15] Peter Englund, ”Den otroliga bilden av Stalin 1937”, *Moderna Tider* 1994:40, s 26;

Peter Englund, *Brev från nollpunkten*, Stockholm 1996, s 72.

^[16] Robert Conquest, *Den stora terrorn – Stalins skräckvälde under 30-talet*, Stockholm 1971, s 495.

^[17] Getty 1985, s 54.

^[18] Ibid, s 59.

^[19] Ibid, s 61.

^[20] Ibid, s 63.

^[21] Ibid, s 69.

^[22] Ibid, s 83.

^[23] Ibid, s 85.

^[24] Ibid, s 89.

^[25] Ibid.

- [26] Englund 1996, s 66-67.
- [27] J.V. Stalin, *Works, vol. 7, 1925*, Moscow 1954, s 393.
- [28] *Sovjetunionens kommunistiska partis (bolsjevikerna) historia*, Stockholm 1972, s 349.
- [29] J. Stalin, *Leninismens Problem*, Moskva 1951, s 683.
- [30] *Tysklands kommunistiska parti och kampen mot fascismens perioden 1928-1935*, Stockholm 1974, s 21.
- [31] *Nordisk Familjebok, band 19*, Malmö 1933, s 944.
- [32] *Sanningen om processen mot De sammansvurna terroristerna i Moskva, Processprotokoll från rättegången mot det trotski-sinovjevska centrum 19-24 augusti 1936*, Stockholm 1936, s 13.
- [33] *Ibid*, s 42.
- [34] *Ibid*, s 127.
- [35] *Ibid*, s 78.
- [36] Denis Nowell Pritt, *Sinovjev och Kamenjev inför Folkets Domstol*, Stockholm 1937, s 9.
- [37] *Korrespondens mellan den svenska ambassaden i Moskva och den svenska Utrikesdepartementet i Stockholm*. Riksarkivet, Stockholm.
- [38] *Ibid*.
- [39] *Processen mot det sovjetfientliga, trotskistiska centrum*, Stockholm 1937, s 28.
- [40] *Ibid*, s 29.
- [41] *Ibid*, s 30.
- [42] *Ibid*, s 31.
- [43] John D. Littlepage, *In Search of Soviet Gold*, London 1939, s 274.
- [44] *Processen mot det sovjetfientliga, trotskistiska centrum*, Stockholm 1937, s 45.
- [45] *Ibid*, s 48.
- [46] *Ibid*, s 49.
- [47] *Ibid*.
- [48] *Ibid*, s 51.
- [49] *Ibid*, s 52.
- [50] *Ibid*, s 53.
- [51] *Ibid*, s 57.
- [52] *Ibid*, s 56.
- [53] *Ibid*, s 58.
- [54] *Ibid*, s 60.
- [55] *Ibid*, s 410.
- [56] Joseph E. Davies, *På uppdrag i Moskva*, Stockholm 1942, s 466.
- [57] *Ibid*, s 33.
- [58] Robert Conquest, *Den stora terrorn-Stalins skräckväldet under 30-talet*, Halmstad 1971, s 155, 6.
- [59] *Korrespondens mellan den svenska ambassaden i Moskva och den svenska Utrikesdepartementet i Stockholm*. Riksarkivet, Stockholm.
- [60] *Ibid*.
- [61] Getty & Naumov 1999, s 323-4.
- [62] *Ibid*, s 586.
- ۶۳ - استالین، مبارزه بر علیه جاسوسان فاشیست ترسکیست و وظایف حزب ما، گاتنبرگ ۱۹۷۱.
- [64] *Ibid*, s 39.
- [65] *Ibid*, s 40.
- [66] *Ibid*, s 49.
- [67] *Ibid*.
- [68] *Ibid*, s 51.
- [69] *Ibid*, s 52.
- [70] *Ibid*, s 53.
- [71] *Ibid*, s 54.
- [72] *Ibid*, s 55.
- [73] *Ibid*, s 74.
- [74] *Ibid*.
- [75] *Ibid*, s 76.
- [76] *Ibid*, s 77.
- [78] *Ibid*.

^[79] Davis 1942, s 122.

^[80] Getty 1985, s 169.

^[81] Ibid, s 176.

^[82] Ibid.

^[83] Ibid, s 175.

^[84] Ibid, s 177.

^[85] Englund 1994, s 22; Englund, 1996, s 73.

^[86] Getty 1985, s 175.

^[87] *På vakt mot fascismen*, Stockholm 1938, s 7.

^[88] Ibid, s 68.

^[89] Ibid, s 58.

^[90] Ibid, s 59.

^[91] Ibid, s 62.

^[92] Ibid, s 60.

^[93] Ibid, s 69.

^[94] Ibid, s 65.

^[95] Ibid, s 66.

^[96] Ibid.

^[97] Ibid.

^[98] Ibid, s 146.

^[99] Ibid, s 147.

^[100] Ibid.

^[101] Ibid.

^[102] Ibid, s 149.

^[103] Ibid.

^[104] Ibid, s 73.

^[105] Ibid.

^[106] Ibid, s 74.

^[107] Ibid.

^[108] Ibid, s 75.

^[109] Ibid.

^[110] Ibid, s 76.

^[111] Ibid, s 161.

^[112] Ibid, s 180.

^[113] Ibid, s 163.

^[114] Ibid, s 165.

^[115] Ibid, s 164.

^[116] Ibid, s 183.

^[117] Ibid, s 188.

^[118] Ibid, s 93.

^[119] Ibid, s 94.

^[120] Ibid, s 95.

^[121] Ibid, s 97.

^[122] Ibid, s 98.

^[123] Ibid, s 99.

^[124] Ibid, s 253.

Ibid, s 368.

^[126] **Ibid, s 335**

۱۲۷- مکاتبات میان سفارت سوئد در مسکو و وزارت امور خارجه سوئد در استکهلم. بایگانی دولتی، استکهلم

^[128] Ibid.

^[129] Ibid.

^[130] **Davies 1942, s 205.**

^[131] **Ibid, s 207.**

^[132] Ibid, s 208-213.

^[133] Getty 1985, s 206.